

REEL 8



Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804



6 inches

Reduction Ratio 8:1

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3 7.1 8.0 9.0

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 8

(Richter-Bernburg No. 9)

Author: Zainoddīn Esmāᶜīl b. al-Ḥosain al-Jorjānī

Title: Khoffī-ye ᶜAlāᵓī

164 fols., 178 x 70 mm


DR. CARO
19
ISFAHAN
35


THE UNIVERSITY OF CALIFORNIA
LET THERE BE LIGHT
1868

آن دیگر مستقر نشود از بهر آنک عفن
بود و بخار کرد بخار د شهر بر افتاده
باشد کسی که خواهد خانه و مسکن
خویش را بر نهادن بگوید تواند نهاد
و این چنان باشد که خانه بلند کند و
همه خانها را که در وی باشد روی
بسوی مشرق دارد و اندر شمال دار
وی گشاده کند بجانک شعاع
افتاب اندر بیشتری خانها وی
در افتد و سقف خانه بلند
سازد و صحن بجا فراخ کند

باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن
هر جامه که مردم بوشد بحسب جامه
از تن مردم گرم شود بس مردم را
گرم کند و هر جامه گرم جامه را

کویند که مردم را کرمی بسیار تر
را آن دهد که از تن وی کرمی بدر برد
جون جامهٔ پشمین و پوستین و جامهٔ
خنک جامهٔ را کویند که کرمی از تن
مردم بسیار تر از آن بیرون برد که مردم
را کرم کند جون جامهٔ کتان و جامهٔ
پنبه میان این و آن باشد و جامهٔ
ابریشم از کتان کرم تر باشد و از
پنبه خنک تر و جامهٔ نرم خاصه آنج
خمل و زئبر دارد تن را کرم کند
و جامهٔ زمستان باشد و آنج تن را بار
جون کتان و آنج صقال دارد بقصارت
جامهٔ تابستان باشد و جامه درشت
تن را لاغر کند و پوست را سخت
کند و جامهٔ نرم ضد این باشد

و سمور و روباه و مرغ زی پشت
را کرم کنند و پوست بره میش
کرم باشد و حرارت سنجاب کمتر
از حرارت بره و روباه باشد و
قاقم بسنجاب نزدیک است و
حواصل کرم تر از هر دو باشد
و هر سه جامهٔ بهاری و خزانی است

باب پنجم اندر معرفت غذا و تدبیر آن

غذای نیک جیزی باشد که اندر وی
هیچ معنی داروی نباشد جون نان
تره و میوه و هر جه ازین نوع باشد
اعنی از نوع تره و میوه از غذاهای
دوایی کویند و ازین نوع جیزها
جز بر سبیل علاج نباید خورد از بهر
آنک مزاج لطیف کننده است

خورا سوده و صفرا زیادت
کند و هر چه غلیظ است تری و
بلغم افزاید اما غذای نیک نان پاکیزه
باشد از گندم اف نان سپید
و گوشت گوسپند پخته تن درست
و آسوده و شیرینیها کی موافق
مزاج هر شخصی باشد و بهتر و ماننده
تر میوه بغذای نیک انگور است
و انجیر که تمام رسیده باشد
اما انگور بار رسیده کی باید که چند
روز آونگ کرده باشند و آنجا
که خرما عادت است رطب باید
خورد و هر گاه که از غذای نیک
اندر تن فضله پدید آید زود استفراغ
باید کردن بطریقی که سهل تر بود

و عادت دارند و هر گاه که از
غذای دوایی چیزی خورده
شود بر عقب آن ضد آن باید خورد
تا مضرت آن نا ندارد چنانک
اگر خیار و کدو و کوک و مانند این
خورند و از مضرت آن بترسند
مقداری سیر و گندنا و نعناع
با آن یا بر عقب آن بخورند و اگر
سیر و پیاز و گندنا و مانند این خورده شود
چیزی چون کدو و برگ خرفه
و کوک و خیار بر عقب آن بخورند
و اگر طعامی غلیظ خورده شود
که از آن سده تولد کند چون
هریسه و پاچه و نان بی خمیر
و حلوا بنشاسته چیزی ساده

کشاینده و لطیف کننده باآن
حار دارند چون انکامه و کبر سرکه
و ترب و سرکه و جلنجبین پخته
و بخورد دل خوش کرده و دیگر روز
سکنجبین خورند و طعام اندک
خورند و اگر چیزها شوره و تیز
خورده شود بر عقب آن چیزی
تر و تقه خورند چون خیار و
کدو و مانند آن و تقه چیزی باشد
که طعم قوی ندارد و اندر زمستان
گوشت بخنی بخوارد و مانند آن
نباید خورد و اندر تابستان بوارد
اولیتر و طعام همیشه بر شهوت
صادق باید خورد و هر گاه که
شهوت صادق نباید آید طعام

ازدل

خوردن را تا حس نباید کرد
و چنان باید که دست از طعام باز
گیرند هنوز شهوت بی باشد
و پس از آنک طعام تمام خورده باشد
طعامی دیگر خوردن و معده را
گران کردن سخت بد باشد
و اگر وقتی چنین اتفاق افتد روز
دیگر بسیار بباید خفت و از پس
خواب ریاضت باید کرد و اندکی
گوارش معتدل موافق مزاج
باندکی شراب صرف باید خورد
و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه
باید داشت چنانک هر چه نازک
و لطیف تر و آشامیدنی بود نخست
باید خورد چنانک اول شوربا آشامند

پس تا خوردن بسی نشست و از پس
ریاضت و رنج چیزی نازک چون
شیر و ماهی تازه و مانند آن بخورد شاید
از بهر آنک معده گرم شده باشد
و چیز نازک زود اندر معده گرم
تباه شود و اخلاط را تباه کند و کسی
را که غذاها به یک گوارد بر آن اعتماد
نباید کرد از بهر آنک وی از کار خلطها
بد تولد کند [illegible] بسیار شود و بسیار
غذاها بد گوارد چو بود که اندر آن
نوعی مضرت باشد و گروهی با آن خو
کرده باشند آن گروه را آن
غذا به از غذایی باشد که ایشان
مضرت باشد و با آن خو کرده نباشند
و بسیار کسان باشند که غذا الی

چه نیک بود ایشان را از باز داد
پس آن کسان را از آن غذا پرهیز
باید کرد و چند گونه طعام اندر
یک نوبت خوردن سخت بد باشد
و مدت دراز اندر یک نوبت طعام
بودن بد باشد از بهر آنک لقمه نخستین
را از آن هضم افتد و لقمه باز پسین
از آن دور ماند و هضم ناهموار
شود و بهتر ترتیبها اندر طعام
خوردن آنست که اندر دو روز
سه بار طعام خورده آید یک روز
بامداد و شبانگاه و دیگر روز
نماز پیشین و هر که اندر یک روز
دو بار طعام خوردن عادت
دارد اگر یک بار [illegible] دارد ضعیف شود

واگر یکبار عادت دارد بس
دو بار خوردن گیرد امتلا تولد
کند وهم ضعف وکسل آرد و سستی
که معده گرم باشد بهتر آن بود
که بامداد چند لقمهٔ نان با شراب
غوره یا با آب انار یا با شراب لیمو
یا با شراب الو یا مانند آن چیزی
بخورد بس بریاضت مشغول شود
وطعام باید که اندک اندک و
پراکنده خورد وچنین مردم را
چون گرسنه شود صفرا اندر
معده بسیار شود وطعام اندر
معده او تباه شود وهرگاه که
حس تباه شدن طعام یابد
زود طبع نرم باید کرد ومعده پاک

کرد بشراب الو وشراب بنفشه
واگر قی تواند کرد بآب گرم و
سکنجبین بکند وهرکه از بس
طعام بخواهد خفت حتی حرکت
کند باهستگی تا طعام از قعر معده
بگذرد بس بخسبد وهرکرا خوردن
طعام اندر تن درستی گران کند
چندان طعام که کفایت او بود
بیکبار نشاید خورد بل که بتفاریق
خورد وهرکه ریاضت کمتر کند
وقوت هاضمه او ضعیف باشد
ومشایخ نیز همچنین باشد طعام
کمتر ولطیف تر باید خورد واز
جرم گوشت احتراز کنند بمرقه
قناعت باید کرد خلاف آن صفرا

اغذاها سرد وتر باید خورد
چون کشک جو وقلیه کدو وخیار
وماش مقشر با کدو وکول و
طعامها ترش چون آلو با آو
غوره وآو ریواج وآو زیروا
خداوندان سودا را غذا باید که
بتری میل دارد باید که کرمی
چون رشته واسفیدباها وشوربا
با گوشت بره فربه وزرده خایه
نیمبرشت ومرغان فربه ومبرد
ومرطوب را غذا لطیف وگرم
باید خورد چون نخوداب واسفیدباها
خاصه بگوشت گنجشک وکبک وتذرو
وگوشت آهو وبط فربه وتوابل
او دارچینی باشد وزیره وکرویا

وسعتر ومرطوب را خاصه
قلیه ای کامه بسعتر واندکی سیر
وگوز مغز وقلیه خشک از
سرخی گوشت که سپیدی آن
وی جدا کرده باشند وبروغن
گوز بریان کرده یا بروغن
ور وغن مغز زرد آلو تلخ و
خداوندان قولنج را شوربای
خروس پیر وروغن کاکیان
ن پکانیده با حلتیت با تخم کابیا
را وپخته وشوربا کرده آورد
آنک عادت نا است وهرچ او
خورد بروغن بادام یا بروغن
شیرخشت چرب کرده واگر
ها با قولنج از باد ریح باشد اندر شوربا

سیر بکار برند واندر سکبا
سیر وانجبین وکبر وغذاها
لطیف تن درستی بهتر نگاه دارد
وفضول از شان کمتر افزاید و
غذاها غلیظ قوت بیش دهد
وهرکه غذا غلیظ از بهر قوت
خورد بر کرسنکی صادق باید خورد
وکمتر باید خورد تا نیک هضم پذیرد
وقوت افزاید وغذاها خشک
جون کاورس وعدس وکوشت قدید
شهوت طعام ببرد ولون
بشره را تباه کند وطبع خشک
دارد وغذاها جرب کاهلی آرد
وشهوت سرد وطعامها سرد
کاهلی وسستی آرد ونزشتها

اعراض

اعراض سری پدید آرند و
غذای شور ونیز جشم را زیان
دارد ومضرت ناکواریدن نان
بیشتر از مضرت ناکواریدن کو
باشد یعنی نوع سلامت از نا
کواریدن نان کمتر از آن باشد که
از ناکواریدن کوشت وبسیار
غذاهاست که اندر یک روز و
اندر یک نوبت دو بهم نشاید
خورد جون دوغ وا وغوره وا
وهیج از بزروا وازسیر با انار ترش
وازسیر با لو والر وشفتالو و
زردالو نشاید خورد و کرنج
با حسنی که از سرکه سازند
نشاید خورد وسکباج وغوره وا

با ماهی شور و گوشت نمکسود با
هم نشاید خورد و لبو ترنجه و سیر
و پیاز و خردل هم با هم نشاید
خورد و گوشت نمکسود بسرکه
و شیر نشاید پخت و گوشت مرغ
بجغرات نشاید پخت و این
هیچ میوه ترعناب نشاید خورد
وانکبین و خربزه از پس یکدیگر نشاید
خورد و سیر و بیان یکجا نشاید
خورد و گوشت بریان که از تنور
بر آید نشاید پوشید و اگر پوشیده
باشند نشاید خورد و از بسیار
خوردن پیاز کلف و سر کشتن
تولد کند شیر و شراب اندر یک
روز خوردن نقرس تولد کند

و از پس فصد و حجامت چیزها
شور خوردن گر و بهق آرد
و سرکه اندر چیزی که از مس و
ارزیز باشد نشاید داشتن و دو
و شیر اندر جای مس و روی
نشاید و ماهی تازه و شیر و نبیذ
تر و خایه مرغ یکجای نشاید
خورد و باقلی و جغرات یکجای نشاید

باب ششم اندر تدبیر آب

آب خالص سرد و تر است و باشد
که بسبب نزدیکی آتش یا بسبب
گرمی هوا گرمی عرضی در وی بدید
آید پس آنک چیزی باوی بیامیزد
و همچنین بسبب سردی هوا سردی
عرضی پدید آید پس آنک چیزی با وی

بیامیزد و هر کرا آب خشکی
ببرد مگر آن وقت که بفسرد
و هر کرا کوهر آب تری فزونی
ببرد از بهر آنک ممکن نیست که
آب ابتر کردد و فعل خاصه آب
تری کردنست و اکر کرمی یا خشکی
کند بسبب جزوی زمینی کند که با وی
بیامیزد تا بسبب یعنی عارضی
که بد برفته باشد و آب باران تری
فزونتر از دیگر آبها کند و باران
زمستانی خاصه تر از باران تابستانی
باشد از بهر آنک حرارت آفتاب
اندر زمستان ضعیف باشد و بخارها
سوخته و غبارها نباشد یا کمتر
باشد و باران تابستانی برضد زمستانی

عارض شود از تابش و غبارها

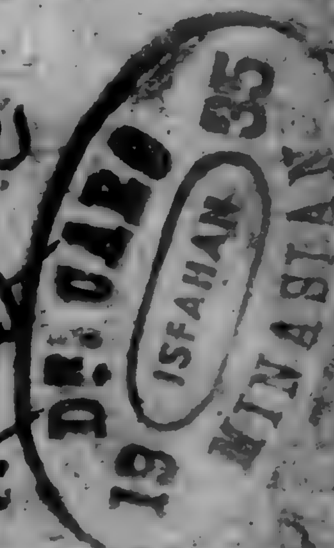
باشد و باران ظاهر بی میان این و آن
باشد و آب باران اگرچه نیکو باشد
زود عفن شود از بهر آنک لطیف است
و لطیف زود اثر بپذیرد و اگر بپزندش
دیر عفن کردد و یخ که از آب نیکو
فسرده باشد و برف که بر زمین
پاک آمده باشد فرقی نیست میان
آنک آنرا در آب افکنند و میان
آنک آب را از بیرون بدان سرد
کنند و آب سرد خداوند درد
اعصاب و مفاصل را زیان دارد
و آب یخها و آب شور مردم را
لاغر کند و خداوند بیماریها
سرد و تر را و خداوند نقرس و
رعشه و استسقا و فالج را سود

وهمچنین خداوندان بیشها ودملها
راسود دارد واگر آب خوش را نمک
درافکنند وبپزند همچون آب دریا
باشد ومنفعت آن دهد وآب شور
خوردن خون را تباه کند وخارش
آرد ونخست اسهال آرد پس
طبع را خشک کند وآب تلخ همیشه
اسهال آرد واز آب تیره سنگ و
گرده ومثانه تولد کند وآب گرم
طعام برسر معده آرد وتشنه
را خرسندی ندهد وآب سرد
باعتدال همه تن درستان را
سود دارد ومعده گرم را
همچون گوارش باشد واگر گرم
را بجای هوای خنک بود وبخارها

از دماغ

از دماغ فرود آرد وبخار برسر
نفرستد وداروی حقنه کدام باشد
که تا معده برآید وبیشتریها که بود
باریک آید بدین سبب بهیچ حال بر ریق
حقنه نباید کرد لکن شربتی که معده
را قوی کند بباید داد تا داروی
معده باز دارد ونگاه باید کرد اگر
حقنه از جهت درد گرده وکمرگاه کنند
بیمار بقفا باز خسبد وسر بر بالش نهد
چنانک سینه او افراشته باشد و
سرین او نیز هم بر بالشی افراشته
باشد ومیان پشت بر زمین نهد واگر از
بهر درد ناف می کنند بیمار بر زانو
خسبد چنانک شکم آویخته باشد و
سر وسینه نیز بر بالشی افراشته باشد

وبیار خویشتن نگاه دارد تا در ان
حال سعال نیفتند و عطسه
ندهد و فواق نباشد و باید دانست
که اگر داروی حقنه اندک باشد
بموضع نرسد و اگر بسیار باشد
سستی و نفخ و بیقراری باشد و
بود که زحیر آرد و اگر سخت گرم
بود غشی آرد و اسهال خون و اگر
سخت سرد بود باد کند و طبع اجابت
نکند و اگر سخت غلیظ باشد
روده را آلوده کند و مثانه را زحمت
کند و اگر سخت رقیق باشد بس فعلی
نکند اندرین همه صفات معتدل
باید و بمقدار نیز معتدل چنانک
بوزن غباه مثقال باشد و سبوسات



حقنه و قطرون روده را از ثفل پاک
کند و طبیخ حلبه با روغن زیت
همین فعل کند و اندر حقنه خداوند
درد معده و درد اندامها و خداوند
سپرز و خداوند سلّه و قولنج صعب
از قنطوریون چاره نیست و حلبه و
زیره و هندبا سعد و تخم سذاب
سخت نافع بود و اندر بعضی حقنها
از آنکامه چاره نباشد و بسیار
باشد که سرگین کبوتر و فربیون
و حنظل سر مقدار دو درمسنگ
برافکنند و از بهر درد سر و
لیثرغس و مالیخولیا و درد چشم و درد
گوش از شحم حنظل چاره نیست و اندر
حقنه خداوند تب تنک و نوره نشاید.

کرد ولیکن از لعاب اسبغول و از
شکر و از طبیخ بنفشه و گلشکر آب
باید ساخت و از بهر تب محرقه
روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند
و حقنه کنند و از بهر سوزش
رودها و ریش روده از طبیخ خشخاش
و روغن گل کنند و اندر هیچ
حقنه افیون و آب گشنیز تر نشاید
کرد و صبر در هیچ حقنه و هیچ
شیاف نباید کرد تدبیر طلی
که بر شکم مالند طبع را نرم کند بگیرد
روغن بید انجیر و موم زرد و
دردی روغن زیت و موم و روغن
سازند و شوخ خانه مگس انگبین و
قدری عصاره قثاء الحمار یا سیر

یا سقمونیا یا شحم حنظل یا زهره
گاو یا بلی از این همه یا دو یا سه بدین
موم روغن بسرشند و بر شکم
طلی کنند استفراغی تمام کند و
خداوندان تب را که طبع خشک باشد
یا اندرون شکم آماسی بود و بدین
سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با
آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن
آب بر نهبگاه و شکم و پهلوها او
مالند تا طبع نرم شود تدبیر
بباید دانست که جماع نوعی است از
استفراغ طبیعی و از جمله سببها
است که هر گاه که چندان اتفاق
افتد که باید و چنانک باید و در وقت
که باید سبب تن درستی باشد و هر گاه

که برخلاف این باشد سبب بیماری
بود از بهر آنک هرگاه که اوعیهٔ
منی پر شود طبع بدفع آن محتاج
گردد اگر آن کار کرده شود استفراغ
طبیعی بود و مردم سبکی و نشاط
یابد و اندیشهای بد و وسواس و قوت
عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ
اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید
آید و باشد که منی اندر جای خویش
گرم شود و بخار از دل بر آید و بدان
سبب تبها تولد کند و باشد که بخار
آن بدماغ بر آید و وسواس و مالیخولیا
و خیرگی چشم و خفقان و سر گشتن
پدید آید و بباید دانست که تولد منی
از خونی است که غذای اندامها اصلی را

شاید و آن بایسته تر خونی است اندر
تن مردم و بدین سبب است که هرگاه که
مردم جماع افزون از اندازه کند
تن او سرد شود و ضعیف گردد
نه بینی که اگرچه مردم اندر جماع افرا ط
کند جملهٔ منی که از وی جدا گردد
پنجاه درمسنگ نباشد و اگر فصد
کند دو بیست درمسنگ خون از
تن بیرون کند در وقت آن ضعف
پدید نیاید که از جماع آید و این
دلیل است که منی از بایسته تر خونی
است اندر تن هم سبب آنک جماع
ضعیف کننده تر است آنست که
اوعیهٔ منی بدو جماع یا سه جماع یا
پنج تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند

خون بیرون آید وآن خونی باشد که
غذا اندامهای اصلی خواهد شد
وهرگاه که آن غذا خرج شود
مدتی دراز باید تا عوض آن بجای
باز آید بدین سبب است که اثر جماع
بیشتر است وجماع بر گرسنگی وان
بس ریاضت وقی واسهال وگرمابه
تن را خشک کند وحرارت غریزی
را کم کند وچشم تاریک وآب ضعیف
کند وجمله از بس هر سببی که
تحلیل بسیار کند چون شادی بافراط
وبی خوابی بافراط ومانند این سخت
زیان دارد واز بس امتلای طعام
مر پیوندها وسینه عصبها و
سده وضیق النفس ودمادما و
رعشه

رعشه واستسقا تولد کند واگر
در حال جماع سر ما هم پشت اید یا
بالذت جماع رنجی باید یا از اندامها
او بوی ناخوش آید نشان آن بود که
اندر تن او خلطهای بد است از جماع
دور باید بود وتن را از اخلاط بد پاک
باید کرد وبباید دانست که خداوند
مزاج گرم وتر را مضرت جماع کمتر
پدید آید واندک کار جماع قوی باشد
وخداوند مزاج گرم وخشک هم
قوی باشد لکن از خشکی هر وی پدید
آید ولاغر شود وچشم دور فرو
شود وخداوند مزاج سرد وتر
وخداوند مزاج سرد وخشک هر دو
ضعیف باشند ومضرت آن از کار

زود اندر زهر دو بدید آید و زیان بود

باب چهاردهم

اندر تدبیر اعراض نفسانی

اعراض نفسانی شادی است و
غم و خشم و لذت و آمنی و خجلی
و ترس و اندیشه کارهای مهم و عملهای
باریک و اومیدی و نومیدی این
هر یکی را اندر تن مردم اثری است
ظاهر فزون از اثر طعام و شراب
و فزون از اثر خواب و بیداری
و حرکت و سکون و غیر آن از هر
آنک طعام و شراب و داروهای
که مردم خورد هیچ قوی تر و اثر
کننده تر از زهر نیست و بیشتر
زهرها اندر تن مردم قرار گیرد

و حرارت و اندر آن اثر کند مضرت
و فعل او بدید باید و اعراض نفسانی
اندر حال بی هیچ مهلتی اثر کنند نبینی
که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد
و سخنهای خوش و ناخوش که بشنود
حال اثر آن در رنگ وی بدید آید و
حرکات و سکنات و دیگرگون شود
پس معلوم شد که اثر اعراض نفسانی
فزون از اثر دیگر سببها است و از
اعراض نفسانی بعضی تن مردم را
گرم کند و ارواح و اخلاط را در
حرکات آورد چون خشم و شادی و
لذت و اومید و اندیشه کارهای مهم و
بعضی سرد کننده است چون ترس و
غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر

از گرم کردن شادی است و دیگر
اعراض و سرد کردن تن قوی تر
از سرد کردن اندوه باشد و خشم که
باندازه بود خون را و قوت روح را و
حرارت غریزی را اندر تن بگستراند
و خشم که عظیم بود صفرا را بجنباند
و رنگ روی را بگرداند و زرد کند
و مردم محرور را زیان دارد و مرطوب
و مبرود را سود دارد و شادی
باندازه روح و حرارت غریزی را اندر
تن بگستراند و رنگ روی برافروزاند و
فربه کند و بدین سبب است که در
مردم شادکام اثر پیری کمتر و دیرتر
پدید آید و هر گاه که کار شاد کنند
پدید آید دل گشاده شود و طبع

خواهد که بدان حال نزدیک تر باشد
و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی از
حد بیرون باشد دل تمام گشاده شود
و روح و حرارت غریزی از بهر
استقبال و طلب تمامی آن حال خویشتن
بیرون فکند و دل همچنان گشاده بماند
و غشی افتد و باشد که بدین سبب مفاجا
هلاک شود و اندوه و ترس خون را و
حرارت غریزی را بقعر تن باز کشد ند
از بهر آنک طبع خواهد که از آن حال
دورتر باشد و از بهر اینست که رخساره
غمگین زرد شود و اگر اندوه و ترس از
حد گذشته باشد حرارت هم باندرون
دل باز گریزد و دل فراز هم آید و
حرارت اندر وی خبه شود و مفاجات

بمیرد مردن مفاجات بسبب اندوه و
بس کمتر از آن باشد که بسبب شادی
بزرگ از بهر آنک حرکت روح بسبب
شادی سوی بیرون است و بسبب اندوه
سوی اندرون و حرکت شادی ناگاه
بود و بیکبار و حرکت اندوه آهسته
تر باشد و خجالت نیز خون را و حرارت
را بگسترانند و لختی رطوبت را فرو گداز[د]
و تحلیل کند و از بهر اینست که ابتدای آن
حال روی سرخ شود و عرق روان
گردد و بآخر روی زرد گردد
از بهر آنک حرارت لختی تحلیل پذیرد
و منفعت ایمنی و امیدواری همچنان
منفعت شادی معتدل است و مضرت
نومیدی همچون مضرت اندوه و خا

بودن از اندیشه خاطر را کند کند
و همه قوتها را و حرارت غریزی را
ضعیف گرداند و رنگ روی بگرداند
و بیماریها زیادت کند چنانک مشغولی
و اندیشه کارها مهم از اندیشه بیماریها
و دردها مشغول دارد تا لختی دل
در آن بندد و بر ایشان سبکتر شود
و بدین سبب است که سفر کردن و شهرها
و کارها عجب دیدن از بیماریها عشق
البرد و از وسوسه عشق برهاند
و اندر علاج عشق هیچ کاری نیست
نافع تر از اندیشه کارها مهم و
شرم و شکوه و کسی که لختی از وی
حرمت دارند و هیچ چیز زیان کار
تر از بی کاری و بی اندوهی نیست

اما تدبیر خشم بنشاندن خنک
کنند و بغذاها موافق و سخنهای
خوش و حکایتها خنده ناک و بازیهای
عجب و حاضر بودن دوستان و مانند آن
تدبیر اندوه و ترس با دمیدهای
قوی و سماع و آوازهای بلند و شراب
و مفرحهای گرم و اندر علاج
اعراض نفسانی طریقی دیگر هست
و آنرا علاج روحانی گویند و آن چنان
بود که مردم همت بزرگ و بلند دارد
و هرچ بیش آید از شادی و لذت
و خوف خویشتن داری کند و اندران
حادثه بچشم حقارت نگرد و قدر آن
حادثه کم از آن نهد که باشد تا بدان
سبب تغییر روی پدید نیاید و

اگر بلا آید ظاهر نکند و از دوست
و دشمن پوشیده دارد تا بدین طریق
نیک و بد روزگار دیدن و کشیدن
عادت کند تا حوادث روزگار
تغیر حال روی اثری ظاهر نتواند کرد

باب پانزدهم

اندر تدبیر پیران

مزاج مشایخ سرد و خشک باشد
و هرگاه که مردم به پیری رسد
همه تدبیرهای او گرمی و تری اندکی
میل دارد چون گرمابه و مالیدن
باعتدال بروغنهای گرم و خوشبوی
چون روغن سوسن و یاسمین و عطرها
معتدل و شراب صرف بمقدار
معتدل و اندر بستر نرم غلتیدن

و ریاضت اندک کردن و شادی
و خوش دلی جستن و از هر چ مزاج
بپیری دارد چون اندوه و ترس و
عطرها سرد چون کافور و نیلوفر و
از طعامها ترش خویشتن دور داشتن
و باید دانست که هوای بد و بخار
و بویها ناخوش و غبار و دود همه اندر
پیران اثر بیشتر زان کند که اندر دیگران
تا از آن چیزها دور بوده آید و
غذا بتفاریق و اندک باید خورد و اگر
کسی را معده احتمال کند که بیکبار
تمام بخورد روا بود و طعام پس
از آنکه از گرمابه بیرون آید موافق
تر باشد و طعام خورده اندر گرمابه
نشاید رفت و غذاها که سودا

غلیظ

افزاید نشاید خورد و همچنین چیزها
نیز چون آبکامه و غیر آن مگر وقتی
که معده رطوبتی گرد آمده باشد
و شیر سود دارد اگر معده ترش
نشود و بادنه انگیزد بدین سبب
برنج بشیر با عسل یا با شکر سود دارد
و گرسنگی سخت زیان دارد و اندر
معده و امعا پیران از رطوبت بسیار
گرد آید که گاه گاه حاجت افتد بنرم
داشتن طبع و بعضی مردمان را اندر
پیری طبع خشک تر شود و غلبه کند تا
بروغن زیت با آبکامه پیش از طعامی
دیگر بخورند طبع را نرم کند و لبلاب
اندر آب و نمک بپزند و با آبکامه
و روغن زیت بخورند طبع نرم کند

ونج هر مسنک نسبا همی با یک دسته
برگ کرنب بپزند و بپالایند و مقلادی
تخم معصفر پاک کرده و کوفته ده و
بجوشانند طبع را نرم کند و دو درم مسنک
علک البطم با شکر کوفته بخورند طبع را
نرم کند و احشا را پاک کند و چهار
درم مسنک افتیمون با چند دانه انجیر
خشک و مغز تخم معصفر نکوبند و
بخورند اجابت تمام کند و انجیر خشک
اندر ماء العسل آغشته پیش از
طعام بخورند طبع را نرم کند و
هر وقت که از بن طبیبان نیکی کار
می دارند تا طبع با یک چیز خو نکند
و تا ضرورت نبود فصد نکند و
طعام پیران گوشت آبه باشد و

سوربای کدو و دسه و مانند
این با دارچینی و اندکی زنجبیل و اندر
فصل زمستان تریاق بزرگ و
مثرودیطوس کار دارند

باب شانزدهم

اندر تدبیر مسافران

هر که قصد سفر دارد پیش از آنکه
بسفر بیرون شود هر چه داند که
اندران سفر خواهد بود چون
بی خوابی و گرسنگی و تشنگی و گرما
و سرما و طعامها مسافران و
پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک
خو باید کرد بدان مثلاً که اگر وقت
گرما باشد از عادت سحر و گرما
از خود بشستن باز داشتن دست باید داشت

داکر وقت سرما باشد جایکاهی
کشاده نشیند تا با هوای صحرا خو
کند و ریاضت و حرکت فروان
عادت کند و نخست فصد کند یا
بدارو بی مسهل تن پاک کند و چون
بسفر بیرون شود متیلی بر ستقه
نشیند و طعام خوردن بوقت فرود
آمدن بمنزل باز افکند تا وقت بر
نشستن معده خالی باشد و اندر
راه باب حاجت نباید از بهر آنک آب
طعام را اندر معده بجنباند و
شکم بدرد آرد و اگر اندر گرما تشنه
شود سه درم سنگ تخم خرفه کوفته
با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه
تشنگی را بر کند و پیوسته سر از

آفتاب

آفتاب پوشیده دارد و هنگام بر
نشستن شربتی بست جو با آب سرد
بخورد و اندر منزل روغن بنفشه تا ف
و کف پای و عصبها اندر مالد و به
بینی برکشد و اگر باد سموم آید بینی و
دهان پوشیده دارد و بر آن بیخ
صبر کند و پیاز پاره کرده و اندر
دوغ آغشته بخورد و از آن دوغ
نیز بیاشامد و روغن بنفشه به بینی
بر کشد و اگر کسی را سموم بزند آب
سرد بسیار بر دست و پای او باید
ریخت و روغن گل و آب بید و
گلاب بر سر او نهادن و او را اندر آب
سرد نشانند و برا خرفه و کوک و
خیار و مانند آن آنچ بدست آید

مقدار بی بخورد و بآب مضمضه
کند و می ریزد و اگر چاره نباشد جرعه
جرعه می خورد و اگر تب نباشد شیر و
دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی اندر
راه سرما باید چون بمنزل رسد و پیش
آتش نشاید رفت لکن بتدریج خویشتن
را بجامه گرم باید کرد و دست و پای
بروغن بنفشه یا بروغن فربیون
یا روغن قسط گرم کرده چرب باید
[illegible] اندر طعام شیر و روغن داو
بیشتر باید کرد و اگر روغن نبود دو
پیاله یا سه پیاله شراب صرف
بخورد سرما باز دارد و روز دمه
معده خالی نباید داشت و اگر
عوض آب شراب خورد موافق باشد

و سرما زده را یک درم سنگ انگزد
خوش اندر نیم من شراب یا بماء العسل
حل کنند و بدهند و هنگام گر
نشستن پیش آتش باید نشست البته
و پای را بروغن فربیون یا روغن
بیرزد بمالند یا بشیر یا بقطران
و لختی برموی برانگشتان نهند و
بکاغذ اندر پیچند و پای تا به بر
پیچند و موزه فراخ کنند از سرما
سلامت یابند و موزه باید که پای اندر
وی جنبان باشد و اگر کسی را پای
سرما بزند شلغم بجوشانند یا برگ کرنب
یا برگ شبت یا بابونه یا البجیر خشک و
[illegible] در آب نهند و بهترین کاری
[illegible] که پای اندر برف کنند تا سرما

از وی بیرون آید و بیش آتش
نشاید رفت البته و اگر پای
رنگ برد اند باید آزدن و اندر آب
گرم نهادن تا خون تمام برود پس
گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند
و طلی کنند و اگر پای سیاه شود
یا سبز نشان بوسیدن بود و تباه
شدن جز آنک جدا کنند هیچ تدبیر
دیگر نباشد و لعاب اسبغول اسپیدهٔ
خایهٔ مرغ با کثیرا یا شیر زنان
حل کرده با صمغ بر روی طلی کردن
اثر آفتاب و باد از روی باز دارد
و پیاز با سرکه و سیر با سرکه مضرت
آبها باز دارد و کوک نیز سود دارد
و تغیر آب اندر جایگاه او گفته آمده است
اندر

و روغن شبت و روغن بابونه
اندر عصبها مالیدن مانند پی سرد
و از ترشیها پرهیز کردن سود دارد
و مسافر دریا را نخست که در کشتی
شود باشد که قی افتد باز باید داشت
تا خود بیارامد پس اگر بسیار شود باز
باید داشت بشراب بودنه و مانند
آن و آبی و انار و عدس بغوره پخته
تم معده را قوی کند خاصه اگر بابودنه
خورند تمام شد نصیب این کتاب اندر تدبیر
حفظ الصحة والحمد لله رب العالمين

مقالت دوم

اندر تقدمة المعرفة

این مقالت مشتمل است بر شناختن
اسباب و شناختن نبض و بحران

وشناختن نشانهای سلامتی
و امیدواری وشناختن علتهای آن
که بعلت دیگر زایل شوند وشناختن
حالهای که مردم بدید آید و نشان
بیماری خواهد بود و این مقاله هفت است

باب اول

اندر شناختن بیماری

طریق شناختن بیماری آنست که
نخست از علم منطق جنس و نوع و
فصل و خاصه و عرض بشناسد
وجنس را قسمت کنند و نوعها که هم
زیر آن باشد یک یک بجویند و فصل هم
نوعی یعنی آنچ هر نوعی بدان از
دیگر جدا شود بشناسد و نوع باز
بشن بدست آرند و نگاه کنند تا هیچ

نوعی از میانه فرو نگذارند بدین
طریق جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری بتوان شناخت وگر
حقیقت هر بیماری واقف توان
شد اما جنس بر دو وجه گویند یکی
جنس الاجناس که در زیر آن جنسها
بسیار باشد چون جسم که در زیر آن
جماد و حیوان در آید این هر یکی
بقیاس با جسم انواع باشند و این
جنس الاجناس را نیز جنس اعلی گو بند
و دوم جنس خاص تر است از هر آنک
جماد و نبات و حیوان که انواع انواع
جنس الاجناس گویند هر یکی بقیاس
با انواع دیگر که در زیر هر یکی است
جنس است چون حیوان که در زیر آن

مردم است واسب ودیگر انواع
جانوران در آید اینجا حیوان جنس
خاص باشد و مردم واسب ودیگر
انواع جانوران هر یک نوع باشند
اندر زیر حیوان پس جنس نامی است
که بر چیزها افتد که بنوع و معنی
از یکدیگر جدا باشند و نوع نامی است
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد
که بعدد از یکدیگر جدا باشند
جون مردم که بر زید وعمرو افتد
و زید و عمرو بنوع یکی اند و بشخص و
عدد از یکدیگر جدا و فصل خاص تر
از نوع است وی نامی است کلی و
ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی
بدان نام از یکدیگر جدا شود جون

نطق

26

ناطق که مردم از دیگر جانوران
بدان جدا شود وخاصه خاص تر
است از فصل وی نامی کلی نه ذاتی
لکن عرضی جون ضاحک وکاتب مر مردم
را و عرض عام صفتی است غیر ذاتی
و اندر بسیار جیزها که بنوع مخالف
اند موجود باشد جون سپیدی اندر
برف و پنبه و غیر آن ومثال این
خستن جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری آنست که مثلا
مردم را تب آید و طبیب گوید تب
بیماریست و بیماری جنس اعلی است
و بیماری را علاج باید کرد و تب بیماری
گرم است علاج بچیزی سرد باید
کرد و بیماری گرم جنس خاص است

از بهر آنک بیماری سرد بود وگر
بود و هم زین بیماری گرم تبها
گرم و اما آسیبها گرم و دردسر گرم
شند
وغیر آن درآید این همه انواع با
که هر ز بیماری گرم که جنس خاص
تر است درآمده اند و هم زیرا نک
هر نوعی انواع دیگر درآیند
چنانکه در زیر تب گرم تب غب خالصه
وغیر خالصه و تب مطبقه و تب
محرقه و تب یک روزه و تب دق
درآید و هم زیر هر نوعی انواع
دیگر درآید چنانکه در زیر تب غب
تب غب خالصه وغیر خالصه و
شطر الغب هم آید و اندر زیر تب
دق دق استیبی و دق مشایخی

درآید
اخشا ده دار ز

27

ابتدا و هم در وقت تزاید و هم
در وقت انتها باشد و هرگز وقت
انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ
و هر بحرانی که اندر ابتدای بیماری
باشد هلاک کننده بود و آنچ هم
در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد ناقص
باشد و اگر بد باشد بیمار اندر آن بحران
سخت بدحال بود و آنچ هم در وقت انتها
باشد تمام بود یا یکبار از خطر
بیرون آید یا یکبار بیماری مستولی
گردد و طبیعت عاجز آید و بیمار
هلاک شود و هر بحرانی که اندر
روزهای بحران باشد امیدوار باشد
و هر چه بیش از روزهای بحران
باشد نشان آن بود که ماده بیماری سخت

بدانست با سخت بسیار و طبیعت باز
گران باری و بدی ماده مضطرب شده
است و از بهر اینست که هرگاه
که نشان آن باشد که روز چهاردهم
بحران خواهد بود پس روز دیگر
بحران کند اگر این روز که حرکت بحران
بدید آید از جملهٔ روزهای بحران
باشد چون روز یازدهم نشان آن
بود که بحران اگر نیک بود ناقص
باشد از بهر آنک سبب زودی حرکت
بحران بی طاقتی و اضطراب طبیعت
باشد و هم بدین سبب است که اندر
بیماریهای با سلامت بحران اندر وقت
خویش باشد از بهر آنک طبیعت بی
طاقت و مضطرب نشود و علی

الجمله حرکت بحران پیش از وقت
انها یا سبب قوت بیماری و بی
طاقتی طبیعت باشد یا سببی بیرونی
که طبیعت را بی هنگام بجنباند
چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی
و شرابی نه بوقت و نه لایق حال
و هرگاه که بحران نیک نوع کند
علامتی بد پدید آید سخت بد باشد
و بباید دانست که روزگار بیماری
بعضی روزهای بحران باشد آنرا
الایام الباحوریه گویند و بعضی روزها
خبر دهنده باشد که بحران
خواهد بود و کدام روز خواهد
بود آنرا الایام الانذار گویند
و بعضی روزها در میان این روزها

باشد که نه روز بحران باشد و
نه روز خبر دهنده باشد از بحران
انزا الایام الواقعه فی الوسط
گویند و بحران را قوت و حرکت
قوی تا روز چهاردهم بود و تا روز
بیستم که بدان نزدیک باشد پس هر
روزی که پس تر ازین باشد بتدریج
قوت بحران ضعیف تر باشد تا
تمام چهل روز و محصول این سخن آنست
که بحرانها صعب و قوی تا روز
بیستم باشد و آنچ از بعد بیستم باشد
آهسته تر بود و بقراط از پس
چهل روز هیچ روزی را از روز
بحران شمرده است مگر روز شستم
و روز هشتادم و روز صد و بیستم

29

از بهر آنک قوت بحرانها بیست
گانی باشد و بیست روز باشد
لکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر
نبود و باید دانست که بعضی بحرانها
هر چهار روزی باشد و بعضی هر
هفت روزی و بعضی هر بیست
روزی و قوت بحران چهارگانی
تا بیست روز تمامتر باشد و از
پس بیست ضعیف تر باشد لکن از آن
بیرون نشود که از جمله روزها
خبر دهنده باشد و قوت
بحران هفت گانی تا چهل روز باشد
پس ضعیف تر شود پس قوت بحران
بیست گانی را بود تا صد و بیست
روز و از پس صد و بیست روز بحران

ا از پس هفت ماه باشد یا از پس
هفت سال یا از پس چهارده سال یا از
پس بیست و یک سال و بحران همه بیماریهاء
حادّه بیشتر اندر روزهای طاق
باشد و بدین سبب است که بحران
تب غب را روز یازدهم بیشتر
از آن چشم دارند که روز چهاردهم
و اندر بیشتری بیماریها دور روز
تنها همچون عدد روزها بحران
باشد مثلا هفت روز غب همچون
هفت روز محرقه باشد و اندر
بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال
همچون عدد روزها بیماریها حادّه
باشد مثلا اندر تب ربع سودایی
و بلغمی هفت ماه همچون هفت روز است

غب

غب باشد و روزهاء خبر
دهنده از بحران بیماریها مزمنه
هم بر قیاس روزها خبر دهنده
از روزها بیماریهای حادّه باشد
و اندر بحران بیماریها مزمنه نیز
تقدیم و تاخیر افتد همچنانک اندر
بحران بیماریها حادّه افتد چنانک یاد
کرده آمد و روزهای که بحرانهاء
بی وقت اندر آن روزها آید آنرا
الایام الواقعه فی الوسط گویند
و آن روز سوم است و پنجم و ششم
و نهم و سیزدهم اما بحران روز
چهارم هر گاه که از وقت خویش
بگردد با روز سوم آید یا پنجم و بحران
روز نهم که از وقت خویش بگردد

روز هفتم آید یا یازدهم و از ایام
الواقعه فی الوسط روز نهم قوی
تر است پس بحران پس سیم و روز
سیزدهم ضعیف است و روز ششم
نیز بحران کند لکن بد و هر گاه که
اندر بیماریها حادّه روز نخست اثر
نضج بدید آید بحران روز چهارم
باشد و اگر بیماری سخت گرم و سریع
الحرکه باشد بحران روز سیم باشد
و اگر آهسته تر باشد بحران روز پنجم
باشد و اگر روز اندار روز چهارم
باشد و بیماری گرم بود بحران
روز هفتم باشد و اگر آهسته تر
بود روز نهم باشد و اگر روز
اندار روز چهارم باشد و نشانها

بد نماید بحران روز ششم بود و اگر
روز اندار هفتم بود بحران اندر
یازدهم یا اندر چهاردهم بود و
اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید
و تب گرم تر باشد و اثر نضج بدید
آید بحران اندر چهاردهم باشد
و اگر نشان نضج اندر چهاردهم بدید
آید بحران اندر هفدهم یا هژدهم
یا بیستم یا بیست و یکم باشد و بیشتر
اندر بیستم باشد و همچنانک روز
چهاردهم انذار روز هفتم کند
یازدهم انذار روز چهاردهم کند
و هفدهم انذار بیستم کند یا
بیست و یکم و هژدهم انذار بیست
و یکم کند و باشد که اثر نضج که اندر

هفدهم بدید آید ضعیف باشد
بحران از بیست و یک روز اندر
کذرد بچهل روز رسد و روز بیستم
انذار بچهلم کند و از ایام الواقعه
فی الوسط هر کاه که نشانها
که بروز سیم بدید آید بد باشند
بحران روز ششم کند و روز پنجم روز
نهم انذار کند لکن اکر نشانها بد
بوند بحران روز هشتم کند و روز های
که در ایشان بحرانها باشند نیک
یابد تمام یا ناقص جمله بیست و پنج
روز است سوم و چهارم و پنجم
نهم تا روز هفدهم پس روز
نوزدهم و بیستم و بیست و یکم
و بیست چهارم و بیست هفتم

و بیست و

و بیست هشتم و سی و یکم و
سی و چهارم و سی هفتم
و چهلم و کروهی روز اول
و روز دوم را از جمله روزها
بحران شمرند از بهر آنک چون
بوم روز نخست یا روز دوم
بکذرد و از بهر آنک کذشتن
آن تغییر حالی بود آن را
بحران کفته اند و کروهی
کفته اند از پس چهل روز بحران
نباشد لکن بیماری تحلیل کیرد
و از روز بیستم تا تمام چهل روز
دوازده روز است که هر روی
بحران باشد روز بیست و
دوم و بیست و سوم و بیست و

پنجم و بیست و ششم و بیست و
نهم و بی ام و سی و دوم و بی
و سوم و سی و پنجم و سی و
ششم و بی هشتم و بی نهم و
از جهت سان قوت این
روزها این مسحر ساخته
آمد و نام روزهای که
در وی بحران نیک باشد
بسرخی نبشته آمد و روزهای
که در وی بحران
گاهی باشد و گاهی باشد
برنگ سبزی نبشته آمد و روزهای
که در وی بحران بد باشد
یا ناقص بسیاهی نبشته آمد و
روزهای که در وی بحران

و علاج درین علت استفراغ بسیار باید کرد
و پیش از استفراغ شربتها و غذاهای لطیف
و خنک باید داد و گرمابه و آب زن بکار باید
داشت و آسایش فرمود و اگر علت بیماری از
رگ صافن بگشاید تا ماده از دماغ بیرون
رود و اگر مرالیخ باشد رگ باسلیق باید
با اسلیم و اگر معده ضعیف بود در فصد
توقف باید کرد و آنرا که فصد کنند اگر خون سیاه بود
چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر
سیاه نباشد نشان آن بود که ماده
دماغ و پیلا کنند و پشت پای و پیشانی زنند صواب
بود و داروی مسهل و غسل آن فقط بهند
و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل با وی بیاره
کنند بر مطبوخ افتیمون و حب اصطخیقون
ایارج و لوغاذیا و هر روز یا هر سه روز معجون نجاح

در مطبوخ افسنتین میدهند و نیز بکیرد
غاریقون نیمدرم یا بیشتر و نمک نفطی نیم
فایند بنجدرم بکوبند و بسرشند و هر بامداد
بنجدرم یا ده درم بدهند و افتیمون کوفته
هفتدرم با سکنجبین سرشته سود دارد
و دل با شراب لسان الثور و مفرح خورند و
اگر مزاج سرد بود دواء المسک و سر طوس
تریاق بزرک بدهند … مفرح بکیرد
بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل مصطکی …
جوز بویا و قاقله و نار مشک و بهمن سرخ و بهمن
سفید از هر یک نیم درم زعفران
… از هر یک دو درم مشک …
طسوجی هلیله کابلی چهار درم شیر امله بیست
هلیله و امله را مقداری دو من آب بپزند تا …
… بیاید و بپالایند و انکبین … شکر …
پاره … بسرشند … دو درم و اکر …

کرمابه و آب زلال آب فاتر کار دارند
و استفراغ بما الجبن باید کرد و
ما الجبن سکنجبین افتیمون باید
ساخت و اندر میانه روزها ایارج
فیقرا با سقمونیا مرکب باید داد و
اطریفل کوچک با ایارج فیقرا
سود دارد چنانک بکیرند اطریفل
چهار درمسنک افتیمون دو درمسنک
ایاره فیقرا یک درمسنک همه بسرشند
و بدهند و اکر معده ضعیف باشد
کلشکر با عود و مصطکی دهند
تا بخورد دیوانکی علاج
دیوانکی هم ازین نوع باشد و کم خوابی
را روغن دانه کدو و روغن بنفشه
با شیر دختر آمیخته بر سر می نهند

وطبیخ بنفشه ونیلوفر وبرگ عنب
الثعلب وبرگ بید وکوکنار وخشخاش
وبابونه وکشک جو وتراشه کدو تر
بر سر می نهند وشراب خشخاش
دهند سبات این علتی است که بیمار
همچون خفته باشد علامت
او آن بود که اگر بیدار کنند زود
بیدار شود سبب او بخارها گرم و
تر بود واگر دیر بیدار شود سبب او
رطوبات غلیظ باشد اندر مقدم
دماغ علاج اما اگر زود بیدار می
شود ایارج فیقرا واطریفل
کشنیزی دهند واطراف ببندند
ومی مالند وبطبیخ بابونه می شویند
وسرکه وروغن گل می بویانند

واگر دیر

واگر دیر بیدار می شود خفته تیز
نخست استفراغی کنند بر ایارج
فیقرا وشحم حنظل ونمک ترکیب
کنند وبر سبیل شیاف بدهند
وبامداد مطبوخ افتیمون ومعجون
نجاح دهند وهر بامداد اندر
ساعت سرکه اسقیل غرغره
فرمایند ولعوق اسقیل می دهند
وطبیخ از بابونه واکلیل الملک و
سداب ومرزنگوش ونعناع و
سعتر وبرگ صعد بر سر می چکانند
وفرفیون وجندبیدستر وروغن
سداب آمیخته بر صدغ وپیش سر
طلی می کنند فرامشتکاری
علاج فرامشتکاری بعلاج سبات

نزدیک است غرغره بخردل و
میویزج و عاقرقرحا و بوسنج
کسر کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
سود دارد و ایارهٔ فیقرا با سکنجبین
عنصلی نافع بود و ترنج پرورده و
زنجبیل پرورده و معجون لبان
بکار داشتن سود دارد
صفت معجون لبان کندر بکار رود
مرزنگوش و سعد و دارفلفل و زنجبیل
از هر یکی زوج و روغن گاو
دوازده جزو انگبین سی جزو داروها را
کوفته و بیخته با انگبین بسرشند
و در خنبره کنند و چهل روز در
میان جو نهان کنند پس بکار دارند
شربتی دو درم سنگ

این علتی است که ناگاه افتد و سبب
راه برآمدن قوت روح حیوانی
از دل بسوی دماغ و راه فرود آمدن
قوت روح نفسانی از دماغ بهمه
اندامها بسته شود و همه اندامها از
کار بمانند و حاستها باطل شوند
و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر
نماند و سبب آن خلطی غلیظ و لزج
باشد اندر تجاویف دماغ و منافذ
او و بسیار بود که سبب سکته غلبهٔ
خون باشد چنانکه رگها و شریانها و
تجاویف دماغ پر شود و شریانها
بسبب پری حرکت نتواند کرد
سکته فرو گیرد و بعضی طبیبان
این را اختناق قلبی گویند علامت

گرانی سر و دوار وطنین و دوی
و کسل اندر حرکات و تاریکی چشم
و اختلاج همه اندامها و برهم سودن
دندانها در خواب و امثال اینها
گردن و سرد شدن دست و پای
این همه علامت مقدمات سکته
باشد و کفک برآوردن اندر سکته
نشان نادرت شدن علت و دشواری
دم زدن باشد و نشان صعبی و
سهلی علت آسانی و دشواری دم
زدن باشد لیکن اگر دم زدن
بی نظام باشد نشان صعبی علت
بود و آنجا که سهنی فند که سکته
گرفته است یا مرده است بایک چشم
باز کنند اگر مرده بود حدقه ناپیدا

باشد

باشد و اگر سکته بود حدقه بر جای
باشد علاج نخست بر مرغ
جرب کنند بروغن سوسن یا
بروغن دیگر و پاره پنبه آلوده
کنند و بحلق او فرو کنند تا باشد
که قی افتد پس حقنه تیز کار دارند
و مهره گردن و پشت او بروغن سوسن
ق چرب کنند گرم کرده و بمالند و تریاک
بزرگ یا مثرودیطوس یا سجزنیا
یا انقاردیا یا یک مثقال حلتیت
با حد بدستر یا سکبینج اندر ماء
العسل حل کنند و بحلق او فرو
ریزند و موی سر او بسترند
و خردل و حد [illegible] با سرکه
گرم کرده بسیایند و بر سر او طلی کنند

وسذاب ومشک وجندبیدستر و
زهرهٔ کلنک با آب مرزنکوش دربینی
چکانند و قرنفل وسباسه وچینی بوا
وکوزبوا وجمله کوفته وکرم
کرده اندر خرقه کنند وبر سر
او نهند و نمک سوده وکرم کرده
برفرق او نهادن سود دارد واز
بس استفراغها اکر مایهٔ خشک وابدان
آب لوکردن نشاندن نافع بود و
هرکاه که سکته کشاده شود
بیست وچهار روز همین علاج
می کنند وطعام نخود آب و
شوربای کنجشک وکبوتر بچه دهند
با سعتر و دارچینی و هر بامداد
ما الاصول دهند یارو غزنیه [illegible]

یاروعن نادام تلخ وهر هفته
ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل و نمک و
افتیمون وغاریقون صرع
این علتی است که دران حال کو اندامها
مردم برهیات خویش نماند وافعال
اندامها وحس وحرکت بی نظام
شود وسبب آن سده باشد نا تمام
اندر منافذ مقدم دماغ وبدان
سبب تشنج پدید آید واکر سده تمام
بودی سکته بودی وحس وحرکت
باطل شدی واکر سده نبودی
افعال اندامها وحس وحرکت بی نظام
نکشتی وسبب تشنج آنست که دماغ
از بخاری وکیفیتی ناخوش که بوی
رسد کرانی کیرد وخویشتن بدان

سبب فراهم کیرد چنانک معده
طعام ناپسندیده را خواهد که از
خویشتن دفع کند خویشتن فراهم
آرد فواق و تهوع کند دماغ نیز
هر کاه که کیفیتی ناخوش بدو رسد
خویشتن را فراهم آرد و اندرو بلات
سبب اندر اعصاب و عضلها اجتم
و روی و دیگر اندامها حرکتها
مختلف و مضطرب پدید آید و
تشنج کند و از بهر این گفته اند که
صرع دماغ را بجای فواق است
معده را و چون معلوم شد که
صرع تشنجی است که نخست اندر دماغ
افتد بدان می ماند که عطسه صرع
کوتاه است و صرع عطسه



بزرگ لیکن دفع عطسه سوی بینی
سر باشد از بهر آنک قوت قوی
باشد و ماده اندک و لطیف و دفع
صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی
قوت همه جوانب باز دهد و تا بخاری
و کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد
صرع نیفتد و اکر این بخار پیوسته
اندر دماغ بودی صرع لازم بودی
وی بینیم که ناکاه پدید می آید و زود
زایل می شود پس معلوم شود
که این بخار پیوسته اندر دماغ نیست
از بهر آنکه هر عارضی که یکبار پدید
آید و زود زایل شود آن ثابت و متمکن
نباشد پس معلوم شد که سبب صرع
ناکاه بدماغ می رسد و مدد آن از زیر

کسسته می شود وآن سبب اندر
عضوی دیگر است ازان عضو
بدماغ می رسد و بشری اندر معده
باشد واندر سپرز واندر اطراف و
بعضی را باشد که صرع بی تشنج
باشد از بهر آنک ماده رقیق و اندک
بود و سخت بد باشد بدان سبب
تشنج کند رد علامت زنان
خداوند او زرد باشد و رکهاء زیر
زفان او سبز بود وازچیزهائی
که موجب حشم باشد حشم صعب
کیرد وازاعراض مالیخولیا و
نیز خالی نبود علاج اولا
مصروع را خویشتن از کرما و سرما
نکاه باید داشت و بر کنار آب و کذر

باد نشاید نشست واز جماع و مستی
واندیشه کرما به دیر ماندن واز جای کاه
بلند فرو نکرستن واسب تاختن و
نظاره هرچه چشم را خیره
کند وطعامها غلیظ و شیرینی
بسیار پرهیز کند و کرفس صرع
را انگیزاند و ز گوشت بز بسیار
خوردن نیز باشد که صرع آرد
و بلیل وخردل و مانند آن زیان
دارد جز گوشت تذرو و دراج
وطیهوج وکنجشک و سرخی گوشت
بره و قلیه خشک ومرغ بریان و
اسفیدباهای نخود و دارچینی
وکشنیز خشک دیکر هیچ بود
زیان دارد و داروها کرم اندک اندک

وبتدریج بابد داد واندر حال صرع
اندامها مصروع راست کنند
وسخت بگیرند و نگاه دارند و
دماغ او را گرم کنند چنانک در
علاج سکته گفته آمده است
بازود هوس باز آید و حب سد ستر
با حلتیت در ماء العسل بگدازند
و بحلق او فرو دهند و هر دو شب
یا هر سه شب نیم مثقال ایارج
فیقرا بدهند و استفراغ بحب
موقایا و اصطمخیقون و ایارج
لوغادیا و مطبوخ افتیمون کنند
و تغییر مزاج بتریاق اربعه
و معجون سسالیوس و مثرود
یطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر

دود انگشت شحم حنظل با مثرود
یطوس ترکیب کنند صواب باشد
وشلیثا با آب مرزنگوش در بینی
چکانند و اگر صرع معدی
باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا
بپیوسته تر دهند و این ضماد بر
معده می نهند بگیرند گل سرخ
و سنبل و مصطکی و قشور کندر
کوفته و بیخته بشراب مسکر بسرشند
و بر معده نهند و اگر بخار از اطراف
برمی آید بگیرند فلفل و فربیون و
خردل و عسل بلادر همه بسرشند
و بران موضع نهند تا ریش کنند
صفت معجون سسالیوس بگیرند
عاقرقرحا و سسالیوس واسطوخو دوس

از هر یکی ده درمسنگ غاریقون
پنج درمسنگ فردمانا و حلتیت
و زراوند مدحرج از هر یکی دو
درمسنگ و نیم همه بکوبند و بیزند
و در سکنگبینی که آب بصل الفار تر
و انگبین کرده باشند بسرشند و
هر بامداد یکی دو درمسنگ با آب شقال
بدهند فالج این نام تازی است
در لغت عرب فالج حالی باشد
که میان نیمه سر پدید آید و حال
این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد
نام این علت از این معنی گرفته اند
و بدین نام سستی یک سوی تن خواهند
علامت او نبض ضعیف و بطی
و متفاوت باشد و دلیل اندر سستی

حالها سپید باشد و سرخ نیز
باشد و سبب سرخی دلیل ضعف
جگر باشد یا ضعف گرده یا درد
سخت یا آماسی و هر گاه که عضو
مفلوج برنگ خوش بود و لاغر
و کوچک نباشد امیدوار بود و
هر گاه که بر خلاف این باشد نشان
صعبی علت و نابدین نشان علاج
بود علاج اول روز تا چهار روز
تا هفت روز نگذرد هیچ علاج
قوی نشاید کرد و اگر علت سخت
قوی باشد تا چهارده روز لیکن
حقنه تیز روا بود و ماء الاصول
که سخت قوی نباشد و سکنگبین
عنصلی با اندکی زوفای خشک

صواب بود و از پس چهار روز
ایارج فیقرا دهند و از پس یک
هفته باره با غاریقون و شحم
حنظل و نمک دهند پس استفراغی
قوی بحب فربیون و حب سبطرج
و حب قوقایا با ایارج فیقرا
مرکب باید کرد و طبیخ افتیمون و
از پس استفراغ ماء الاصول قوی‌تر
باید داد و اگر در ماء العسل حل
کرده دادن و غذا نان با ماء العسل
و طبیخ کنلم با انگبین اگر قوت
قوی بود و اگر قوت ضعیف باشد
گنجشک بریان و دراج و مانند آن
و قی کردن نیک سود دارد و اگر
عمر و فصل سال و مزاج بیمار مساعدت

کنند آغاز علاج بفصد باید کرد
از بهر آنک مرکب همه اخلاط خون
است و اگر ماده بلغمی بود نخست یک
شربت سکنجبین یا تریاق بزرگ یا
مثرودیطوس با ایفرد یا یک
مثقال سکبینج با جاوشیر با حلتیت
اندر ماء العسل دهند و پس یک ساعت
فصد کنند و بعضی از اطبا فرموده
اند که هر روزی یک مثقال
ایارج فیقرا و نیم مثقال بلبل
ترکیب کرده با عسل باید داد
تا در معده دیر ماند و اثر آن قوی
تر باشد و بعضی فرموده اند که
ایارج فیقرا و جند بیدستر با هم
باید داد از یک درمسنگ تا نیم درمسنگ

لقوه این علتی است که اندر عضلها
چشم و روی پدید آید و ابرو و چشم
و لب و پوست پیشانی زهیبت خوش
برود و کژ شود علامت خداوند
این علت آب از دهان راست نتواند
انداخت و باد راست نتواند دمید
و اگر سبب لقوه تشنج باشد حاستها
درست بوند و پوست و عضله قوی
کشیده باشد و اگر سبب استرخا باشد
حاستها با خلل بوند و پوست و عضله
بر روی نرم باشد و پلک چشم فرود
فرود آمده باشد و عسای کام فرود
آویخته علاج احتیاط آنست
که تا چهار روز یا هفت روز که گذرد
علاج نکنند لیکن اگر طبع خشک

بود روز دوم حقنه معتدل
طبع فرود آرند و اگر با لقوه علامتها
فالج یا علامتها سکته باشد در حال
حقنه تیز یا مسهلی قوی استفراغ غ
کنند و تا یک هفته نگذرد استفراغ
قوی کرده نشود بغرغره یا بعطسه
علاج نباید کرد و آنرا که علامت
فالج نباشد از پس چهار روز ایارج
فیقرا دهند و از پس یک هفته
حقنه تیز استفراغ کنند با حب
قوقایا و ایارج فیقرا دهند و گوشت
روباه یا گوشت کفتار یا گوشت
خرگور بپزند و بکوبند و بر سر و پس
گردن او ضماد کنند یا روغن زیت
یا بی روغن بود نه و زوفا خشک

وچاشا وسعتر اندر سر کاهیرندو
دو بی وهمه ها اکبر دز بر آن مالند
وخردل بسر که سوده بر صدغ او
مالیدن سود دارد وپیوسته لخلخه
بوآ در دهان دارند وکندر وقرنفل
می خایند وزهره کلنک با شیر
زنان در بینی چکانند وعصاره
چکندر وعصاره مرزنکوش در
چکانند نافع بود وبکیرند بوره
سه درمسنک ونوشاذر یک درمسنک
پوست بیخ کبر پنج درمسنک بکوبند
وبه بپزند وباسکنکبین غرغره
کنند وتا چهل روز بکذرد هیچ
دارو در بینی نشاید چکانید سرکشتن
سر کشتن بیونانی دوار خوانند

وسدر نیز خوانند واین علتی
است که چون مردم بر پای خیزد
چشم او تاریک شود وبیم بود که بیوفتد
وچنان نماید که جهان کرد او می کردد
وسبب حاصل این علت خلطی باشد
اندر تجویف دماغ وهر حرکتی
بخاری ازان خلط بر خیزد واندر
منافذ دماغ بکردد وبسیار کاه
باشد که خلط اندر معده بود یا
اندر رحم یا اندر کرده ومثانه و
بسبب مشارکت بدماغ اثر کند
علامت اکر ماده اندر تجویف
دماغ باشد دوار لازم باشد واکر
از عضوی دیکر بر آید نخست نشان
آفت از عضو پدید آید پس دوار

حادث کردد علاج اکر ماده
اند تجویف دماغ باشد حب صبر
وایارج فیقرا وحب قوقایا و
اسطمخیقون دهند واکر تشاد
معده باشد قی فرمایند واز پس قی
معده را بطریفل کوچک وکلشکر
ومصطکی وعود قوت دهند وپس
عطسه وغرغره فرمایند وهم
طعام کشنیز تر یا خشک کار دارند
واکر ماده صفرائی باشد معده
را از پس قی بشراب غوره وشراب
لیمو ومانند آن قوت دهند و
اکر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد
وشبانکاه پست جو واندکی کشنیز
خشک بریان کرده باشکر

بیامیزند وکهی روغن دل یا
روغن بنفشه برچکانند وبدهند
وازمیوها سیب وآبی وامرود
موافق بود کابوس این علتی
است که چون مردم درخواب باشد
پندارد که چیزی کران برسینه
اوست واورا می فشارد ونفس او
تنک می شود وآواز نتواند داد
ونتواند جنبید واین علت چون
بسیار رود ومادم شود مقدمه صرع
یا سکته باشد علاج اکر
خون غلبه دارد نخست رک باسلیق
زد بس استفراغ کردن بایارج
فیقرا وشحم حنظل وغاریقون وحب
اسطمخیقون وایارج لوغاذیا و

طبیخ افتیمون و غلا هرج اندک ک
ولطیف تر بود نافع بود تشنج
و کرا ز تشنج سه نوع است یکی
انک عصب و عضله عضوی ممتلی
کردد و عضله هم باز آید و کوتاه
شود و پهنا او زیادت شود بدین
سبب آن عضو را دراز نتواند کرد
و دوم انک عضله و عصبها از
رطوبت اصلی خالی شوند بسبب استفراغها
و تحلیل که بیش از ان بوده باشد سیوم
انک در باب صرع کفته آمده است
علامت تشنج امتلائی یکبار
افتد و تشنج خشک اندک اندک او از
پس استفراغ بسیار علاج
اما علاج تشنج امتلائی معجون علاج

فالج باشد روغن قسط و روغن
سداب مالیدن و تکمید کردن
بنمک سوده و هزار اسبند واندر
طبیخ بابونه و شبت و سعتر
و بودنه دشتی و اکلیل الملک
نشاندن و بخار شراب که بر سنکها
کرم چکانند به بینی او رسانیدن
و بکیرند روغن بط کهن یک
رطل بغدادی موم یک وقیه
بکدانه و یک وقیه ایشتر فربیون
سوده برافکنند و بسرشند و طلی
کنند بس از انکه بخار شراب بدو
رسانیده بود از سنک کرم و تشنج
خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و
برکنجد و برک نیلوفر و کول و

برک کدو بسایند و مهرهای
کردن و پشت بروغن بنفشه و روغن
کدو چرب دارند و بنفشه و خطمی
کوفته و پخته اندر موم روغن
سرشته بر سر و کردن او می نهند
نیم گرم و روغن کدو اندر بینی
چکانند و کشکاب دهند با روغن
بادام و شکر و شیر خر با روغن
بادام و شکر و آب انار شیرین با روغن
بادام و شکر و شوربای مرغ فربه
و علاج کزاز معجون علاج تشنج
خشک باشد خدر خفتن و گران
شدن دست و پای را بتازی
خدر گویند و مقدمه فالج باشد
علاج قی کردن و حقنه تیز

داروی

48 و داروی مسهل استفراغ کردن
و ماء الاصول دادن با روغن بادام
تلخ و بر طرتیب علاج فالج رفتن
رعشه لرزیدن دست و پای را
بتازی رعشه گویند پیران را افتد
و کسانی را که آب سرد و شراب ناشتا
و بسیار خورند علاج او معجون
علاج فالج باشد و باز ایستادن از
شراب و روغن گل مالیدن و
بر سر نهادن با روغن مورد و آنکه
سرکه صداع و شقیقه گرم
علاج این معجون علاج سرسام گرم
باید کردن بفصد حاجت صداع
و شقیقه سرد علاج او معجون
علاج سرسام سرد و علاج سبات

باشد هر دو باب را تامل کند

باب دوم

اندر بیماریهای چشم رمد

آماس طبقهٔ ملتحم است لکن از بهر
آنک این آماس از درد و گرانی و خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را
رمد گویند و طبقهٔ ملتحمه ظاهر
ترین است از چشم و گوهر او گوشتی
است سپید و چرب با عضلهای چشم
آمیخته و همه اجزای چشم بدو پوشیده
و لحام گرفته و استوار شده
بدین سبب این طبقه را ملتحمه خوانند
و گاه باشد که این آماس چنان باشد
که حدقه پوسیده شود و پلک
چشم دشوار هم تواند نهاد از عظیمی

آماس و این کودکان را بیشتر افتد
علامت درد با سوزش نشان
مادهٔ صفرا باشد و گرانی سر و
چشم نشان بسیاری ماده بود و
سرخی و تری نشان غلبهٔ خون
باشد و اگر سخت سرخ بود و با آن
تری باشد غلبهٔ صفرا باشد
اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ
نبود نشان غلبهٔ بلغم باشد و اگر
سرخی و تری کمتر بود نشان
مادهٔ سودا باشد علاج
اگر نشان غلبهٔ خون ظاهر بود نخست
رگ قیفال بزنند از آن جانب که رمد
باشد پس طبع نرم کنند آب میوها
و با قراص بنفشه و با حب صبر و

ایارج فیقرا و حب قوقایا و
حب الذهب و اگر نشان غلبه صفرا
باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد
و خرما هندی کنند و با الرمان بین
واندر چشم نخست شیر دختر هم
چکانند یا سپیدی خایه مرغ
پس شیاف کافور و شیاف ابیض
کشند با شیر دختران و پنیر تر و
نمک نارسیده و کباب گوشت تازه
و زرده خایه مرغ جوشانیده
با روغن گل بر پشت چشم نهند
و نهند درد بنشاند و سود دارد
و آخر زرده خایه مرغ و آرد
جو و بابونه و بنفشه بهم بسرشند
و ضماد کنند و صبر و صندل

سرخ و شیاف طامسا و بوبل
و صمغ و افیون و اقاقیا در آب
عنب الثعلب و آب کشنیز و آب
کشنیز تر و آب کوکر و طبیخ خشخاش
سرشته طلی کنند درد صعب را
ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد
استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون
و افتیمون و تربد و شحم حنظل
کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر
ماده سودا باشد با یارج فیقرا
و افتیمون و غاریقون و نمک
نفطی و مطبوخ افتیمون استفراغ
کنند و مرو عنزروت با آب
حلبه و لعاب تخم کتان طلی کنند
و طبیخ حلبه هم چکانند و اگر

مدتی دراز گردد و سرخی و آب
رفتن کم نشود باید دانست که
اندر طبقات چشم خلطها بلاست
توتیای مغسول و نشاسته و اسفیداج
می باید کشید جز این هیچ
علاج دیگر صواب نبود و خارش
و سوزش و دمعه را و سبل را برود
غوره و شیاف سماق کشیدن
سود دارد خاصه از پس فصد
و حجامت و داروی مسهل و شیاف
احمر این درد آخرها سود دارد
و گرمابه و شراب صرف سپید سود
دارد طرفه نقطهٔ سرخ باشد
بر سپیدی چشم که پدید آید بسبب زخمی
و مانند آن علاج نخست

دکل قیفال

دکل قیفال زنند و از گوشت و
شراب و همه شیرینیها پرهیز
فرمایند و کبوتر بچه بکسرند و
زیر بال او رگ زنند و قطره قطره
خون او گرم بچشم اندر چکانند
و شیر زنان نیز اندر چکانند
و زرنیخ با آب گشنیز سوده
اندر چکانند سبل این علتی است
که رگهای چشم پر خون شود و خارش
اندر چشم پدید آید و عطسه آرد
و آفتاب نتواند دید و آب از چشم
بسیار رود علاج رگ قیفال
از رگ پیشانی زنند و ایارج فیقرا
بکار دارند و از گوشت و شراب
و شیرینی و سیر پرهیز کنند

وبرود غوره وشياف سماق
كشند وبالين بلند كنند وچشم
ناستن وسيار لفس وآواز بلند
نا كردن نيك بود جرب
اين علتى است كه چون پلك چشم باز
گردانى سرخ باشد و درشت
وناهموار علاج رگ قيفال زنند
وبر گردن حجامت كنند وپلك
چشم باز كنند وبتراشند تا
هموار شود وزعفران سوده بر
آن موضع كنند وسپيده بروغن
مغش جرب كرده بر پشت چشم
نهند وببندند وهشت
ساعت صبر كنند پس بگشايند و
روز ديگر شياف احمر يا شياف اخضر

كشند يا شياف سماق بگلاب سو
موى افزونى اين علت ظاهر
بود علاج استفراغ كردن
بود بايارج فيقرا وحب قوقايا
وشياف احمر لين وسرمه اسليقون
كشيدن وموى افزونى كنند و
زهره كركس وزهره بز وديگر
زهرها اجناد بدستر بخون
كبوتر بچه بسرشند وشياف كنند
وبآب دهن مردم حل كنند و
بران جايگاه كه موى بركنده باشند
طلى كنند ويك زمان صبر كنند پس
بشويند قرحه اندر چشم
علامت درد جلده وضربان و
اشك بسيار بود و سپيدى چشم

نقطهٔ سرخ یا سیاهی نقطهٔ
سپید پدید آید علاج او بفصد
بود و خون بسیار بچند کرت بیرون
کردن و غذاهای سرد و لطیف
بکار داشتن چون اسفاناخ و
کدو و کوک و خیار و مسور و شیاف
ابیض کشیدن شیر زنان سوده
پس اگر ضربان ساکن نشود شیاف
کندر باید چکانند و رفادهٔ بر
نهادن و برنوی بستن تا آن روز
که برد رفاده ریم بینند پس شیاف
ابار یا اکسیر بکار داشتن
فرود آمدن آب بخشم سبب
فرود آمدن آب سردی مزاج
دماغ باشد علامتش پیش چشم



چیزی چون دود و یا خطی و
نقطهٔ سیاه دیدن پیوسته
و لازم علاج استفراغ بایارج
فیقرا و حب قوقایا و از طعامی
که سرد و تر بود و از جماع و
شراب و از امتلا پرهیز باید
کرد و از پس استفراغ غرغره که
رطوبات از دماغ فرود آرد
بکار داشتن و شیاف مرارات
کشیدن و دیگر علاج قدح و
دست کاری کردن صفت
شیاف مرارات بگیرند زهرهٔ
کلنک و زهرهٔ ماهی شیم و زهرهٔ
بز کوهی و زهرهٔ عقاب و زهرهٔ
کبک و زهرهٔ باز برابر خشک کرده

وباهر ده مثقالی از بن زمها
دو درمسنگ فربیون و دو مثقال
شحم حنظل و یک درمسنگ سکبینج
همه اندر آب بادیان بر بسرشند
وشیاف کنند و آگر بوست
سلیخه بکوبند و بیزند زمرو
بازهرهٔ خرگوش یا زهرهٔ آهو
بسرشند نافع بود شب
کوری علاج او استفراغها
کردن بود بایارج فیقرا و حب
قوقایا و غرغره و کیرند بلبل
ودار بلبل و قسط را استار است
بکوبند و بیزند و بچشم اندر
کشند و قلیه از جگر بز و نخار
آن سود دارد و کباب جگر بز کر
الکرش

آتش نهند و آن آب که از وی
بدید آید بگیرند و دار بلبل را
ترکنند بس خشک کنند و بکوبند
وبیزند و اندر چشم کشند معه
این علتی است که اشک پیوسته
می آید و گوشهٔ چشم تر باشد
علاج استفراغ باقراص
بنفشه و حب قوقایا و جالینوس
طایارج فیقرا با اطریفل کوچک
سرشته و هر بامداد اندر
گرمابه لختی مقام کردن چندانک
عرق کند و برود عوه نگاه
داشتن و از هرچه اندر وی
انگبین و خرما و سیر و پیاز و
بادنگان و خردل و بلبل باشد

پرهیز کردن خارش و سوز شب
پلک و گوشه چشم استفراغها
با ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
و غاریقون و افتیمون و نمک
نفطی و حب قوقایا و غرغره
با بکامه با ایارج فیقرا و از
شیرینی و طعامهای تیز و گرم
پرهیز کردن و هر بامداد آب
تخم خرفه و سکنگبین خوردن و
بگیرند عدس مقشر و گل سرخ
و شحم انار ترش همه برابر بسایند اندک
گلاب و میپخته بر او کنند چنانک
بر دیگر چیزها غالب نشود و
او را چون حبی کنند بر سر آتش و
بر چشم نهند نیم گرم و ببندند



نبش

نبش که بر مژگان بر آید علاج
استفراغ با ایارج فیقرا مرکب
با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون
و نمک هندی و حب قوقایا و
غرغره با بکامه و ایارج فیقرا
و پلک چشم را با آب شوره شستن و شب
یمانی و مویزه و مورد کوفته و
بیخته بمیل تر می دارند و بر مژگان
می مالند و یک زمان صبر کنند
که همه پاک شود باذن الله عز و جل

باب سوم

اندر بیماریهای گوش که بگوش
باید دانست که از حاستها که ایزد
تعالی مردم را داده است و دیگر
جانوران را دو حاسه عزیزتر است

یکی حس لمس و دوم حس سمع و هر
آفتی که اندر تن هر دو افتد
خلل آن اندر تن بزرگ باشد از
بهر آنک اگر حس لمس نباشد جانور
از گرما و سرما و چیزهای موذی
خلنده و سوزاننده خویشتن نگاه
نتواند داشت و از آن بگریزد و بدان سبب
هلاک شود و حاسه سمع راه
دانش و خرد آموختن است چنانچه
که هر که از مادر کر آید سخن گوی
نشود و ناقص و بی زبان بماند
از بهر آنک سخن شنوده و
آموخته نباشد و بسیار کس باشد
که نابینا زاید و با آفت نابینائی همه
چیزها بیاموزد و بداند و سخت

زیرک و بیدار باشد و همچنین از
آفت حس شم و از آفت ذوق آن
خلل که از آفت حس سمع افتد نباشد
از بهر آنکه مصلحت حس شنوائی بر
دیگر حاسها ظاهر است بدین سبب
بکار حس شنوائی بیشتر باید داشت
علامت اگر سبب گرانی ماده صفرائی
باشد که بدماغ بر آمده باشد از
هوای گرم رنج افزاید و سر بشوریده
نتواند داشت و گاه گاه چیزی
شنود و اگر سبب ماده غلیظ
بود بر خلاف این باشد و هیچ
نشنود علاج صفرائی را
استفراغ باید باقراص بنفشه و تمر
الرمان یا شیر خشت و بطبیخ

هلیلهٔ زرد و حب قوقایا جالینوس
و درود درمان اندر گوش چکانیدن
نیم گرم صفت بگیرند انار
ترش و شراب بردارند و دانهٔ او
بیرون کنند و آنرا با دانهٔ یک انار
دیگر آب کنند و آن آب بدین پوست
انار کنند که دانه بیرون کرده اند
و اندر سرکه و کندر و روغن
گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند
تا قوام گیرد و بگوش اندر می
چکانند و هیچ چیز سرد به هیچ وقت
در گوش نشاید چکانید همه نیم گرم
باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ
با ایارج فیقرا و شحم الحنظل و غاریقون و
نمک و افتیمون کنند و حب

اصطمخیقون و روغن سداب و
روغن بابونه و روغن بادام تلخ
گوهی با یک قطره زهره گاو اندر
چکانند نیم گرم و شحم حنظل اندر
روغن بادام تلخ بپزند و اندر
چکانند درد گوش علامت
اگر اندر سر و روی حرارتی بود
و بامداد ضربان باشد علاج
فصد قیفال بود و استفراغ
با قرص بنفشه و حب صبر و
قوقایا جالینوس و طبیخ هلیله
زرد و خرما هندی و بگیرند
روغن گل ده مثقال سرکه
سی مثقال هر دو بجوشانند تا سرکه
برود و روغن بماند آنگاه قطره قطره

بگوش اندر می چکانند و شیر
دختر اندر چکانیدن و نخاع طبیخ
بنفشه بگوش رسانیدن نافع بود
و اگر درد صعب باشد بجند افیون
اشیاف ابیض بروغن گل بسا بیند
و قطرهٔ سرکه بر افکنند و اندر
چکانند و فلونیا از و می با شیر
دختران اندر چکانند و اگر ریان
معاودت می کند باید دانست که
آنجا بثره است باید برانیدن زبلین
تدبیر بکبیرند به بط و بیه
مرغ خانگی با روغن کنجد
بگدازند و هر ساعت یک قطره
نیم گرم اندر می چکانند و پس از
یک زمان باز می گردانند تا روغن

بیرون آید و باز اندر می چکانند
چون درد ساکن شود لعاب تخم
کتان و حلبه و تخم مروه اندر می
چکانند با شیر زنان یا بی شیر
و چون پخته شود و چیزی بیرون
آید ملبنه با انگبین آلوده اندر گوش
می نهند تا پاک شود پس اندر وی
زاک سوخته و سوده اندر دمند
تا خشک شود و گر آبی می پالاید
غلیظ باشد یک درم سنگ زنگار
اندر هفت درم سنگ سکنگبین عسلی
حل کنند و اندر وی چکانند یا
یک قطره زهره گاو با یک قطره
روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند
و اگر مر سر و روی حرارتی نبود

سبب مرد رطوبت است و مزاج
سرد بگیرند سیر خشک و بروغن
زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن
بیدانجیر بسرشند و اندر وی چکانند
و روغن بادام با جند بیدستر
سود دارد و گرمابه بناشتا و
شراب کهن صرف سود دارد و
اگر با درد که از سردی بود
طنین و دوی بود تکمید کنند
بنک و گاورس گرم کرده و گوش
خار طنین بود نه و شیح و سذاب
و مرزنگوش دارند و اگر درد از
زخمی و آسیبی باشد کندر بشر تا نه
فرغا کنند تا حل شود و اندر
چکانند نیم گرم درد زایل شود
باب اندر خارش

باذن الله تعالی خارش گوش و کرم که
در گوش تولد کنند و حیوان
که بگوش اندر شود ده
صبر اندر آب گرم حل کنند و اندر
چکانند و افسنتین رومی اندر
آب بسرشند یا اندر عصاره بودنه
و اندر چکانند و قطران و مرو
عصاره مرخت توت و عصاره
ترب و برگ شفتالو یا الدبی
سقمونیا اندر چکانند حیوان را
بکشد و بگیرند شراب انگوری
دو درم سنگ انگبین سه درم سنگ
روغن گل یک درم سنگ اسپید
دو خایه مرغ سه بیامیزند
و نیم گرم کنند و بشم آن بدان

تر کنند و بگوش اندر چکانند
و بران گوش اعتماد بکنند
بدست یک ساعت پس یکبار آن پشم
از گوش بر باید هر گاه که تولد شده
باشد اندر گوش با آن پشم بیرون آید

باب چهارم

اندر بیماریهای بینی بوی نایافتن

علامت اگر از سبب خلطی غلیظ
بود سر گران باشد و از صداع
هیچ خالی نباشد علاج
استفراغ بود بایارج فیقرا و قوقایا
پس غرغره کردن و عطسه آوردن
و اگر اندر منفذ بینی سده باشد
شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه
کوهی بهم آمیخته دود می کنند

60

و پوسته بخار سرکه به بینی می
رسانند و زهرهٔ کلنگ و شحم
حنظل و خربق سپید برابر بهم
بسرشند و چند یک عدس
بروغن مرزنگوش حل کنند و به بینی
بر کشند گند بینی علاج
اگر ریشی و ناصوری نباشد
بشراب ریحانی می شویند
و به بینی بر می کشند و سعد و سنبل
و گل نسرین و قصب الذریره کوفته
و بیخته بر می کشند و نافع ترین
چیزی بول خر است بدان می
شویند ناسور بینی علاج
بگیرند انار ترش تمام رسیده و بکوبند
با پوست و بیفشارند و آب کشند

وبسزند تا غلیظ شود واندر سکره
مسین کنند یک شبانروز وآن
انار که کوفته باشند وآب کشیده
دیگر بار بکوبند نرم واز وی شیاف
سازند وبدین آب انار که پخته باشند
و بسکره کرده آلوده کنند و بینی
اندر نهند تا سوراخ بینی پاک کنند
بی مدتی رنج لیکن بروزگار
درازتر قرحه اندر بینی
قروح بینی بعضی خشک باشد و
بعضی بثرها باشد بر ظاهر و
باطن و بعضی بثرها پلید باشند
و بعضی بواسیر باشد علاج
آنچ خشک بود موم و روغن مغز
ساق گاو و روغن بنفشه و موم

صافی

صافی طلی می کنند واگر بثر باشد
هلیله زرد و پیه مرغ و روغن
گل و مازو بهم بسرشند و طلی
می کنند و در بثرها پلید را پیوسته
بصابون بشویند پس سعد و
زعفران و مر و مازو و شب یمانی و
زرنیخ سرخ برابر کوفته و بیخته
اندر دمند و اگر دردناک بود سرب
سوخته و اسفیداج و مرداسنگ
و روغن گل و موم درهم
گداخته و سرشته طلی کنند پیوسته

خون آمدن از بینی علاج

عصاره بادروج عصاره برگ
خرفه اندکی کافور اندر چکانند
ونخست رگ قیفال زنند ومقداری

خون سفار بیق بیرون کنند و لبنه
بسپیده خایه مرغ بر کنند و بوره
زرگران بوی بر افکنند و مرهمی
دبی نهند و عصاره سرگین خر
اندر چکانند نافع و آزموده است
و شراب عنّاب و طعسیل و بابجه
بسماق پخته و بست عدس
و مانند آن سود دارد

باب ـــــ پنجم

اندر بیمارهای دهان و زفان
و حنجره و حلق و کفیدن لب
علاج او بگیرند بیه مرغ و
بار و عن کلان ند و نشاسته و
کسر او مازو بکوفته و پخته همه
اندر هاون بمالند تا هموار شود

62 وطلی کنند و پوست اندرون
خایه مرغ بر زبر آن نهند و گلنار ند
چند روز دمیدنی دهان
علاج او اگر سرخ باشد نخست
بفصد و حجامت و جمارک مشغول
شوند پس باستفراغ بماالرمانین
و طبیخ هلیله زرد پس مضمضه
برب توت و بطبیخ سماق و عدس
و گلنار و حب الاس و اگر لعاب
بسیار آید اما بیا م آب عنب الثعلب
حل کنند و سرکه بر چکانند و
بدان مضمضه کنند و اگر بگونه
سپید بود حصص اندر سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و با بکامه دمیده که سپید و سرخ را

سود دارد و اگر سخت سپید
باشد نمک سوده با انگبین سرشته
واندر دهان گیرند و نگاه
دارند چندانک تواند پس سکنگبین
مضمضه کنند و با کامه و سعد
و بلبل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند
نرم و مر با کامه کنند و بدان
مضمضه کنند و اگر سیاه بود
زرنیخ سرخ و زرد و بوره و شب
یمانی و زاج و قلقطار و کف
دریا و مازو و اقاقیا و انابوست
کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
اندر خرقه بندند و اندر گل
گیرند و مر آتش نهند تا گل
بریان شود پس از گل بیرون کنند

بپلوید

و بکوبند
حلال اکال کنند و سوی بگذارد
دارند از بن نوع بگیرند سعد
مقشر کوفته و بیخته و شراب
ریحانی تر کنند و بسرشند و آن را
کنند و بر تابه که بر آتش بود خشک
کنند چنانک سوخته نشود و آن را
بکوبند و از وی بگیرند یک وقیه
نمک اندرانی عود خام سه م مسک نیم درم
پنج م مسک حب الآس بریان کرده
و کبابه و قرنفل و خیربوا و سنبل
از هر یکی دو درم مسک همه بکوبند
و بیزند و با مبیزند و بدان مسواک
کنند و چون خداوند علت محرور بود
عوض عود و قرنفل صندل و فوفل
کنند و اندکی کافور با آن یار کنند

واگر با خوشی از معده بود اطریفل
کوچک و شراب افسنتین و نقیع
صبر و ایارج فیقرا و زرد آلو
خام و پخته بکار دارند و ماء
الفواکه سود دارد درد دندان
علاج نخست آب سرد و گرم بیا میزند
اگر بآب سرد ساکن شود فصد و
حجامت کنند و با قراص بنفشه
و حب صبر استفراغ کنند و بسرکه
و گلاب مضمضه کنند و برگ
مورد بخایند پس آن بر زبان
بزنند یا جمار کن بزنند و عاقر
قرحا و اندکی کافور سوده اندر
بن دندان مالند و اگر بآب گرم
ساکن شود ایارج فیقرا خورند پس

دردهای قعده

عاقرقرحا و پودنه و سعتر و
دندان دو گلنار و شحم حنظل اندر سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و سحرنیا و تریاق اربعه بخورند
واندر بن دندان نهند و اگر بآب
سرد و گرم ساکن نشود دلیل
کنند که اورس و نمک گرم کرده و پلپل
و حلتیت و سعد اندر بن دندان
کنند و تخم بادیان بخایند و اگر
دندان کاواک باشد سحرنیا و تریاق
اربعه و تریاق بزرگ و شونیز
بریان کرده و با سرکه سوده اندر
کاواک نهند و اندر بن دندان و اگر اندر دندان
کرم باشد تخم گندنا و بهر السح بخور کنند
راستا راست و با موم سرشته کنند

ودود کنند و دهان را ازان باز
کنند تا دود بدندانها رسد و بن
دندانها پاک شود کندگی دندانها
علاج برگ خرزهره بخایند یا بادام
تلخ یا موم و نمک بمالند سیاه شدن
دندانها بگیرند سماق ده
درمسنگ پلپل چهار درمسنگ
جاماسه درمسنگ مازو سوخته
سادهٔ هندی از هر یکی دو
درمسنگ بکوبند و بسرند و بدان
مسواک کنند آماس زبان
علاج او همچون علاج دمیدگی
دهان و علاج خناق بود
ثقل زبان پوست زرقان سفستان اندر
دهان می گیرند و لعاب اسبغول

و لعاب دانه آبی بجرعه می کنند
و اندر دهان نگاه می دارند و طعام
شوربای مرغ فربه و اسفناج و مسله
و زردی خایهٔ نیم برشت دارند
ضفدع و فزود آمدن گا
علاج اگر علامات گرمی ظاهر
باشد آب عنب الثعلب و آب انار
ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و
خرنوب و نار پوست و حب الآس و
کرمازو و اندر دهان می گیرند و
بدان مضمضه می کنند و غرغره
و آب تخم خرفه و آب کشنا و آب
میوه ها خورند و درور گلنار
دارند صفت او بگیرند گلنار
هشت درمسنگ شب یمانی چهار

در مسنک زعفران دو مسنک
کافور و نوشادر از هر یکی یک
در مسنک بکوبند و سرند و
ملازه را بدان بر دارند و اگر حرارتی
نباشد راسک و نوشادر و شب یمانی
برابر کوفته و بیخته مجموع در دو
کلنار بکار دارند و قسط با نوشادر
هر دو کوفته و بیخته اندر ماء
العسل حل کنند و بدان مضمضه
و غرغره کنند گرانی زبان
سبب آن یا خشکی یا فراط باشد یا
تری با فراط و علامت خشکی آن است
که استفراغها با فراط افتاده بود
یا تبها محرقه بوده باشد یا جیرها
ترش نطاع خورده باشد و علامت

آن

تری علامات فالج باشد علاج
اما آنرا که سبب خشکی باشد شیر
خر و طبیخ حلبه و طبیخ الانجیر
غرغره باید کرد و مهرها کردن
و بناگوش بر و غن بنفشه مالیدن و
آنرا که سبب تری با فراط باشد
علاج فالج باید کرد و استفراغ
با یارج فیقرا و قوقایا و ما
الاصول بکار داشتن و هر روز
بزبان بنوشادر و فلفل و عاقر
قرحا و خردل سوده مالیدن
اندرا و بحث دیو جه علق علامت
در حلق سوزشی باشد و آب دهان
با خونی رقیق آمیخته بود علاج
سیر که و خردل با سیر که و حلتیت

یا بسرکه و نمک غرغره کنند و
شونیز و خردل بسایند و بحلق
اندر دمند و اگر بمعده فرود رفته
باشد داروها که گرم از روده
پاک کنند بکار دارند و چون دو
بپوفند بطبیخ سماق و بلوط
و غیر آن غرغره کنند خناق
علاج او اگر علامات خون ظاهر
باشد فصد کنند و رگ زیر زفان
بگشایند و بر ساق حجامت کنند
و روز نخست ترب لوز و لعوق
رمان غرغره کنند صفت
لعوق رمان بگیرند انار شیرین و
ترش و هر دو اندر آب بپزند
و بکوبند و بفشارند و آب بگشند

شب یمانی سوده و مازو و گلنار
کوفته و بیخته بر آن آب انار نهند
و بیامیزند و بقوام آرند و اگر
درد صعب باشد بشیر تازه و شراب
بنفشه غرغره کنند و در روز دوم
آب گشنیز تر و سبستان غرغره
کنند یا آب عنب الثعلب یا
بیخته و با خرابادیان که خیار شنبر
بیخته در وی حل کرده باشند
اگر ماده بلغمی باشد اصلاحی باید
ار د طبیخ حلبه و انجیر بپزند
خمیر ترش و بیخته در وی
حل کنند با خیار شنبر و بدان
غرغره کنند و بروغن گاو
راخته غرغره کرد سود دارد و هم

کاه

که گشاده شود و بیم برآید آب گرم
و روغن بنفشه یا روغن گاو امیخته
غرغره کنند تا پاک شود پس
طبیخ سماق و مانند آن بچیزی قابض
غرغره کنند نافع آید ان شاء الله تعالی

باب ششم

اندر زکام و نزله و سرفه و
شوصه و ذات الریه و ذات الجنب
و ضیق النفس زکام گرم علامت
از بینی آبی رقیق آید و منفذ بینی
را بسوزاند علاج شراب
خشخاش دهند و کشکاب با عناب
و بنفشتان پخته و تخم خشخاش
کوفته و با میخته سرشته با جلاب
سود دارد و باقلی بسرکه تر کرده

دود کردن و صندل و شکر و برگ
مورد دود کردن و از پس سه
روز فصد کردن و اگر نزله گردد
و ماده بسینه فرود آید و سرفه
آرد بنفشه پرورده با آب باقلی
یا اندر کشکاب یا اندر شراب
زوفای گرم بی دهند و حب
السعال گرم اندر دهان می دارد
و آن که سرفه باشد فصد نکنند
و آن که زکام و نزله بسیار افتد
استفراغ کنند بحب قوقایا
و هر بامداد گرمابه سود دارد
زکام سرد و نزله و سرفه علامتش
آن که از بینی فرود آید غلیظ بود
دشوار بی فرود آید علاج

کاورس کرم کرده بر سر می
نهند تا حرارت آن بقعر
دماغ رسد و سنگها گرم کرده
اندر شراب افکنند تا بخار آن
به بینی بر کشد و قسط و شونیز
و لادن و عود هر کدام که حاضر
بود دود کنند و تخم کتان بریان
کرده و کوفته با اندکی بلبل با
انگبین سرشته اندک اندک می
دهند و شونیز بسرکه یک شب
تر کرده و بریان کرده و کوفته
می بوید و هر بامداد شراب زوفا
خورد با معجون زوفا و اندر کشکاب
انجیر سپید و میویز منقّا و تخم
بادیان پخته بزنند و با انگبین می خورند

و گلنگبین عسلی اندر شراب زوفا
سود دارد و سرفه کهن را هر
بامداد تخم بادیان اندر شیر بجوشانند
تا بقوام آید و بخورند و طعام
سبوسان و طبیخ کنند با روغن
بادام و شکر یا عسل یا پانید و
انجیر خشک و کوز مغز سود دارد
صفت شراب زوفا نسخه
تمام بگیرند میویز منقّا و انجیر
بسته از هر یکی بیست عدد
حلبه و تخم کرفس و تخم بادیان و
بنفشه و پرسیاوشان و زوفای
خشک از هر یکی پنج درمسنگ
بیخ سوسن ده درمسنگ زراوند
مدحرج نیم کوفته سه درمسنگ

فراسیون پنج درمسنگ همه را
اندر دو من آب بجوشانند تا
بنیمه باز آید و پالایند و هر بامداد
چهار وقیه با سه درمسنگ معجون
زوفا بدهند صفت معجون
زوفا بگیرند رب السوس و برسیا
وشان از هر یکی ده درمسنگ
قرطانا و بلبل از هر یکی سه درمسنگ
مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج
و تخم الخبره از هر یکی پنج
درمسنگ همه کوفته و بیخته
با انگبین بسرشند شربتی از وی
سه درمسنگ صفت حب
سعال کرم رب السوس و بلبل
و تخم بادیان و تخم کرفس و غافث

وشا و سمول و غاریقون از هر یکی
یک درمسنگ مغز بادام تلخ
پنج درمسنگ باید هفت درمسنگ
بسرشند و حب کنند چنانک
رسم باشد و ببوسنه اندر دهان
می دارند برآمدن خون بسرفه علاج
گل ارمنی و گل مختوم اندر عصا
برگ حرفه یا اندر عصاره برگ
لسان الحمل بدهند و تخم
لسان الحمل کوفته مقدار دو درمسنگ
با عصاره برگ و عصاره برگ خرفه
می دهند و در حال که خون بر
آمدن آغاز کند فصد کنند
و اندک اندک خون بیرون کنند
بمقدار قوت و لرنج بال کرده

وشسته اندر آب بسیار ببرند
تا آن آب غلیظ شود و مقدار
یک درمسنگ کند سوده با آن
بدهند و یک درمسنگ خمیر مایه
خرگوش اندر آب سرد بدهند
بسه شربت و سفوف الطین
واقراص تهر با وسرطان
تهر بیه اندر اشکاب بخته سود دارد
وعذا با بجه بره وحریرا نشاسته
ضیق النفس علاج او ریاضت
و پرهیز از همه چیزی بزاید
و از خواب بسیار و شربت سکنجبین
از سرکه زیبکی با از سرکه عنصل
وگاه گاه اشکاب اندکی مریبان
وسبحته وحب الرشاد کوفته

مقدار نیم درمسنگ با انگبین و
روغن بادام با مقدار چهار دنگ
درا و بدهند حرج با مانید سرشته
هر بامداد بدهند و چهار دنگ
صمغ اندر آب سذاب حل کرده
سود دارد و شراب زوفای کرم
ومعجون زوفا موافق بود و حب
السعال کرم و ستن اندر دهان
باید داشت واستفراغ بحب
اغاریقون باید کرد صفت
او بگیرند اغاریقون چهار دنگ و
نیم شحم حنظل دو دنگ رب السوس
نیم درمسنگ کثیرا نیم دنگ این جمله
یک شربت کنند نسخه دیگر
غاریقون و تربد از هر یکی یک درمسنگ

رب السوس و ابارج فیقرا و فراسیون
از هر یکی دو دانگ شحم حنظل و
انزروت و صبر از یکی چهار
دانگ شونیز سه درمسنگ
صفت حب السعال رُبّ
السوس نیم درمسنگ لبلاب و فرد ماما
و مغز بادام تلخ از هر یکی دو
درمسنگ حلتیت یک درمسنگ
اندر ماء العسل بسرشند و حبها کنند
ذات الریه و ذات الجنب و شوصه
و فرق میان هر یکی علاج
علاج ذات الریه آماس شوصه
باشد علامات تب گرم و تنگی
نفس و سرخی رخساره و گرانی
اندر سینه و نفس ناگفک و ذات

الجنب برسام یعنی آماس عضلها
پهلوها و سینه و شوصه آماس
حجاب و عضلهاء او باشد با آماس
معالیق جگر با آماس معالیق سپرز
با سپرز علامت تب گرم و دشوار
دم زدن و درد خلنده علاج
نخست فصد باید کرد و ماء الشعیر
دادن با شراب بنفشه و روغن
بادام و بر آن اختصار کردن تا
چهار روز و چون نفث آغاز کند
اندر ماء الشعیر عناب و سپستان
و مویز دانه بیرون کرده
و انجیر سپید و بیخ سوسن باید
پختن با بنفشه و اگر نفث دشوار
تر و کمتر باشد طبیخ زوفا دهند

بدین صفت عناب بیست عدد
سفستان بجاه عدد بنفشه هفت
درمسنك تخم خطمی بخ ۵ درمسنك
بیخ سوس و بیخ خطمی از هر یکی ده
درمسنك میویز دانه بیرون کرده
ده درمسنك کشنك جو ده درمسنك
بپزند چنانك رسم است و باشراب
بنفشه یا باکشکاب و شکر و ضمادی
از بابونه و آرد جو و تخم خطمی و بیخ
سوس و بنفشه و روغن بادام
و موم صافی بران موضع می نهند
و غذا اسبوسان باشکر و روغن
بادام و استفراغ بطبیخ عناب و
آلوی سیاه و بنفشه و لسان
الثور و بیخ سوس و تخم خطمی و

سفستان و ترنجبین و فلوس خیار چنبر
کنند باب هفتم
اندر بیماریهای دل دل گرم علامت
دل گرم علامت تشنکی و
خفقان و راحت یافتن از هوای
خنك و آب سرد علاج اکر
علامت خون بینند از دست چپ
رگ باسلیق بزنند و شراب ترناشه
ترنج و شراب سیب ترش و آب انار
ترش و شیرین و آب حماض ترش و شراب
صندل و قرص کافور می دهند
و صندل و گلاب و کافور و
عصارهٔ آبی و سیب بسینه بر می نهند
و پیراهن بصندل و کافور و گلاب
آلوده بپوشند و شربتها و اقراص

همه باندکی زعفران ولسان الثور
سازند واگر تب نبود دوغ ترش
سود دارد خاصه باندکی طباشیر
وگل ارمنی وکشنیز خشک آمیخته
سرد بی مزاج دل علامات تنک رکی
همچون رنگ زرد باشد ونازکی و
رونق ازوی رفته بود وگرانی
وکاهلی اندر خداوندش پدید آمده
بود علاج شراب ریحانی
معتدل ومسه ودوا المسک و
مثرودیطوس وتریاق بزرگ
ومبدل المزاج وانوشدارو بکار
دارند وکوارش عنبر موافق باشد
واگر تری غلبه دارد نخست قی
فرمایند یا مسهلی دهند پس این
دیگر

74

دیگر شربتها دهند خشکی مزاج
دل علامت او خشکی باشد
وتشنگی وبیخوابی ولاغر
شدن وبی طاقتی اندر حرکات
وسرفه خشک ورنجه شدن ازان
اندکی غبار ودود علاج او
همچون علاج دق باشد شیرخر و
کشکاب وآب انار شیرین همه با
روغن بادام می دهند وروغن
بنفشه وروغن مغز کدو واندر
سینه وپهلوها می مالند واندر
آبزن نشانند چنانک اندر علاج
دق یاد کرده آید ان شاء الله عز وجل
باب هشتم اندر
بیماریهای معده کرم

علامت او تشنگی
بود و راحت یافتن از شربت خنک
علاج اگر اندر معده باشد
قی کند با آب گرم و سکنگبین و گشنکاب
با سکنگبین و از پس قی سکنگبین
سفرجلی دهند و شراب انار و
شراب تفاح و شراب لیمو و شراب
ترشه ترنج و شراب صندل و اگر
ماده اندر قعر معده بود و قی
دشوار بتواند کردن استفراغ
کنند بطبیخ هلیله یا بحب صبر
یا ایارج فیقرا و هلیله زرد
راسنا راست بهم سرشته مقدار
دو درمسنگ سوده زرد و ما
الرمانین سخت موافق بود خاصه
بلغم

با شیر خشت معده سرد علامت
او گرسنگی زود از زود بود و آروغ
ترش و بادها اندر شکم و نابودن
تشنگی علاج اگر اندر معده
گرانی باشد قی کند بطبیخ شبت و
سکنگبین عسلی و ماندن پس خند
گرفتن ایارج فیقرا خورد و اگر
باستفراغ قوی تر آید حب اصطرابی حقیقی
دهند و هر ایلاد ما الاصول
با روغن بادام تلخ و گل انگبین که
با عود و قرنفل و مصطکی سرشته
باشند با معجونها گرم چون کمونی
و فلافلی و سجزنیا و بلاد نقون
و زنجبیل پرورده و مثرود
یطوس و دوا المسک و تریاق بزرگ

این همه معجونها از بس استفراغ
بکار دارند و همه وکوارش عود
و اقراص الورد سود دارد صفت
اقراص الورد بگیرند گل سرخ
سه درمسنگ عود خام و مصطکی
و سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی
و افسنتین رومی از هر یکی یک
درمسنگ همه را بکوبند و ببیزند
و بشراب کهن بسرشند و اقراص
کنند از یک مثقال هر بامداد
یک قرص با گلنگبین بسرشند
و اندر طبیخ انیسون بدهند و
ضماد از سعد و سنبل و
مصطکی و قصب الذریره و اذخر
و افسنتین بشراب و عصاره آبی

76

بسرشند و بر معده می نهند
و اگر نخست داروها را بشراب
لکانی تر کنند و ای را بر آتش
بریان کنند و داروها گوشت ابی
بسرشند و گرم بر معده نهند
سخت صواب باشد و روغن
مصطکی یا لیدن سود دارد
ضعیفی قوت و سقوط شهوت طعام
هر بامداد ریاضت گرمابه و ماء اللبن
و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده
بکار داشتن و اندر طعامها کمتر
سرکه و پیاز سرکه پرورده و سیر
سرکه و شلغم سرکه شهوت را
بجنباند و شراب بود نه که
ناب انار ترش کنند و سکنگبین

سفرجلی و ست جو با اندکی سرکه
و آب شهوت محرور را بجنباند
و ماهی آبه شهوت پدید آرد و بوی
بره بریان و بوی مرغ بریان گرم
و بوی نان خانگی گرم شهوت پدید
آرد و گاه باشد که ایارج فیقرا
سود دارد شهوت کلبی این علتی
است که مردم را هر ساعت
بطعام حاجت آید و سبب او اندر
بیشتر حالها سردی معده باشد
و علامت و علاج او یاد کرده
آمده است و باشد که سبب او
بسیاری سودا بود که معده بر آید
علاج او فصد باسلیق و اسلیم
باشد و گوارش خوزی بکار داشتن

الجوع

واستفراغ و دیگر علاجها از باب
علاج مالیخولیا باید جست و باشد
که سبب سردی معده نزلهٔ دماغ
باشد و علاج او ایارج فیقرا و
حب قوقایا و علاج نزله باشد
چنانکه اندر جایگاه او یاد کرده
آمده است جوع البقر این علت
بیشتر از پس شهوت کلبی افتد
و جوع البقر از بهر آن گویند که
این علت گاو را بسیار افتد و این
گرسنگی همه اندامها باشد چنانکه همه
اندامها بغذا حاجت مند باشند
و معده غذا نخواهد علامت
نخست شهوت کلبی و اسهال بوده
باشد و سبب اسهال الکماهی

کشته و قوت ساقط شده و
گاه گاه غشی افتد و گاه باشد که
سبب غشی بلغم زجاجی باشد که
بر فم معده گرانی کند و مزاج
آن سیاه کند و قوت جاذبه را بطریق
اسر حال انکار بار دارد و شهوت
باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه
بماند و قوت ساقط شود و علاج
مشکل گردد از بهر آنک سقبهٔ
معده حاجت آید و باستفراغ
و ضعف قوت از استفراغ باز
دارد و این علت مردم سرد مزاج
را و کسانی را افتد که اندر سرماها
سفر کنند علاج قوت را
بماء اللحم و نان که اندر شراب ریحانی

ثرید

78

ثرید کرده بوند و بویها خوش چون
بوی سیب و آبی و بوی عود و
مشک و بوی مرغ بریان و بره بریان
و بوی نان خانگی گرم بکار دارند
بدین تدبیر هم شهوت بدید آید
و هم قوت برجای ماند و شراب
ریحانی که اندکی زیره در وی
افکنده باشند یا حب الآس و
اگر حرارتی حادث شود بوی
گلاب و گل و کافور سود دارد
و ماء اللحم و نان اندر شراب ثرید
کرده سود دارد و قوت دهد
و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و
رخساره شکلند و موی صدغ
او بکشند و سفالی بر زانو ازبام

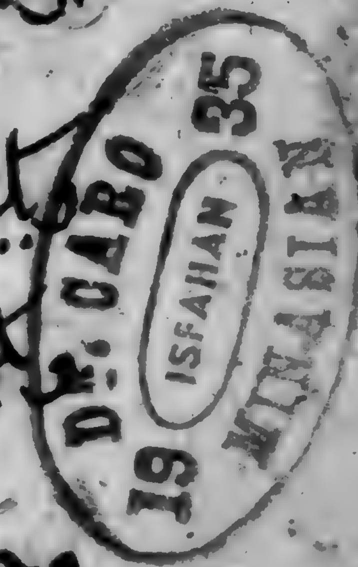
بیفکنند و بشکنند با آواز بد و
رسد و با وازها فو بی جون آواز
طبل و بوق که ناگاه بزنند او را بیدار
بیدار کنند و جون هوش باز آید
ما اللحم باید بی شراب ریحانی
در حلق او جکانند و صمادی از
لادن و سک و سعد و سنبل و
مصطکی و عود و عنبر و آب صعد
روا بسبب امی بر معده او
نهند آرزوی گل خوردن و
غیر وی سبب آن خلطها بد باشد
اندر [illegible] معده علاج قی باید فرمود
ارج فیقرا نگاه باید داشت
وشراب افسنتین و هر بامداد
مقداری مصطکی و زیره و نانخواه

نخایند و با کلشکر بخورند و از پس
طعام نیز لختی نخایند بی کلشکر
و اگر این عارض از آن آبستن را افتد
او را قی نشاید فرمود مگر که خود
قی افتد با آسانی بی تواند کرد
و از پس قی معده را بکوارش عود
و مسه قوت دهند فواق
امتلای علامتش آنچ سبب و
ماده غلیظ باشد اندر فم معده
عادتها و تدبیر ما گذشته بر آن
گواهی دهند علاج قی باید
کرد بر ماهی شور و ترب و
لوبیای سرخ و سکنجبین عسلی
و طمع سبب و از پس قی انگدان
و جند بیدستر بویند و کندر

وراسن و زیره و نانخواه و سعتر
و بودنه خائیدن و اندر طعامها
بکار داشتن و معده را بایارج
فیقرا پاک داشتن پس از آنکه
قی کرده باشد و از پس ایارج کمونی
و ملاذ یعقوب و تریاق اربعه
و سحر سا سود دارد فواق خشک
علامت فواق خشک از پس
استفراغ بسیار افتد چون
قی بافراط و اسهال بافراط و از
پس هیضه و از پس رعاف و از
پس جماع بسیار و مانند آن علاج
شیر تازه و کشکاب با روغن بادام
خوردن و ضمادی از بنفشه و
خطمی و پیه مرغ و روغن بنفش

و موم صافی بر مهرها اگردن و
بر معده نهادن و مفاصل بروغن
بنفش چرب کردن و آب اللحم دادن
و خایه مرغ نیمبرشت و کشکاب
غلیظ با روغن بادام و شکر
منش کشتن و قی بسیار اگر بسبب مادهٔ
صفرائی باشد تلخی دهان و
تشنگی پیوسته باشد و اگر ماده
بلغمی باشد دهان پرآب شود و مزهٔ
دهان ناخوش باشد علاج اگر
مادهٔ صفرا باشد قی باید کردن
بسکنجبین و آب گرم و طبیخ سبب
و کرفس [illegible] تواند کرد ایارج فیقرا
و سقمونیا باید داد و از پس استفراغ
آب انار ترش و شیرین دادن و شراب

غوره و صمادی از صندل و لادن
و سک و گل سرخ و کافور و آب
سیب و امرود دادی و آب برگ
مورد بر فم معده نهادن و اگر
ماده بلغمی باشد قی فرمایند و ایارج
فیقرا اسکنجبین عسلی سرشته
دهند پس شراب بوره و
مسه بکار دارند و پوست سکلندان
مرغ اگر اندرون سکلندان بود
از سنگ جدا کنند و بشویند
و یک زمان بنهند تا خشک شود
و بکوبند و بیزند و با مصطکی
و حب سوا برابر و قدری شکر
سفوف کنند و بخورند و محرور
را سکلندان با گل سرخ و شکر دهند



هیضه هرگاه که حران
یابند که طعام اندر معده تباه
می شود معده را بقی پاک باید کرد
و گر قی دشوار افتد معده را اگر
دارند و روغن مصطکی گرم
کرده طلی بی کنند و پوست
سمور و مانند او بر معده
بپوشند و تکلف خواب کنند
و هیچ طعام نخورند و بر گرسنگی
نکوتی و اوراض عود بکار دارند
و مردم محرور را ضمادی از صندل
و گل و مورد و آبی و سیب و کافور
بر معده نهند و پس از آنکه قی
کرده باشد ضمادی از آرد جو و
نان خشک با برگ مورد با سرکه

سرشته برنهند و نان خشک بسرکه
سرشته صمادی نیک است و آب
انار و آب سیب ترش کوهی و آب
ترش سود دارد و اسراف هیضه
را اقراص کندر و اقراص آس
و اقراص حب الآس باز دارد و
من فلونیا رومی دادم در حال
باز داشت صفت اقراص
عود بگیرند قرنفل و کبابه
از هر یکی یک درمسنگ مصطکی
و سنبل از هر یکی نیم درمسنگ
عود خام چهار درمسنگ شکر
خرد و زن همه سرشته یک مثقال
با شراب سیب یا گلشکر
صفت اقراص آس جواب

آرد

آرد و هیضه را ساکن کند بگیرند
قرنفل دو درمسنگ قرفه یک
درمسنگ آس دو درمسنگ
مصطکی درمسنگی و نیم افیون و
پوست بیخ لفاح از هر یکی درمسنگی
و نیم این جمله را اقراص کند ده
شربت بود آماس معده
آماس معده بیشتر از غلبهٔ خون
باشد یا از صفرا علامت
تب گرم و درشتی زفان و منش
گشتن و اگر صفرا غالب تر بود
دهان تلخ بود و تشنگی صعب
علاج اگر خونی باشد نخست رگ
باسلیق زنند و آب انار دهند
و صمادی از صندل و بول و آبی

وسبب وآب مورد وتراشهٔ کدو
تر وبرگ خرفه وکوک وکشنا بر
نهند وغذا بان کنند وبر کشکاب
اقتصار کنند وآب باشراب بنفشه و
شراب نیلوفر وشراب انار
دهند واز پس چهار روز آب
کشنا با آب عنب الثعلب دهند
جوشانیده وصافی کرده وچهار
درمسنگ فلوس خیار چنبر در وی
حل کرده ویک حبه زعفران
واز پس هفت روز آب کرفس و
آب بادیان با این شربت بیامیزند
واگر طبع نرم باشد بجای فلوس
خیار چنبر و قرص طباشیر دهند
وضماد از پس هفت روز از بنفشه

وخطمی

وخطمی وآرد جو وبرگ عنب الثعلب
وبابونه وبیخ سوسن واکلیل الملک
سازند با موم وروغن سرشته
ولخلخه زعفران ترکیب کرده و
باخر ضماد حلبه ولعاب تخم
کتان وسنبل وسعد زیادت کنند
واگر آماس کهن گردد اندر ضماد
مقل واشق وتخم کرنب ومصطکی
وحب البان زیادت کنند واورا
سنبل دهند ومزورها ماش
مقشر سازند وحسو از آرد باقلی
وسبوس آب صفت اقراص
سنبل بگیرند تفاح اذخر وسلیخه و
سنبل وگل سرخ وریوند چینی
ومصطکی لادن از هر یکی سه

در مسنگ مصطکی دو درم مسنگ
استو یک درم سنگ شیر سگ مثقال
بامیخته بالکل انگبین و اگر حاجت
آید مر رسیدن آماس اگر تب زایل
شده باشد و مردسالی شده و اما
مانده شیر تازه می دهند مرها عنت
وطبیخ الخبیر ولعاب تخم کتان
ولعاب حلبه از هر یکی ده درم مسنگ
بهم آمیخته و چهار درم مسنگ خمیر
ترش و دو دانگ سنگ زعفران و
دو دانگ صبر مر وی حل کنند
و اگر هنوز تب بیاید خمیر ترش و
فلوس خیار چنبر اندر آب گرم
بیاید دهند و بجای آب جلاب دهند
وهر گاه که پخته شود و سر کنند

84

ودیم بدید آید و آماس فرو نشیند
ماء العسل و جلاب بی دهند
و چون پاک شود بگیرند کندر و
دم الاخوین از هر یکی نیم درم مسنگ
گل سرخ و گلنار و قهربا از
هر یکی دو درم مسنگ گل ارمنی
سه درم مسنگ کوفته و بیخته سرشت
یک مثقال با آب سیب ریباسی
بامیخته بثرها که اندر معده پدید
آید علامت تشنگی صعب باشد
و دهان نیز دمیده شود علاج
هر بامداد دوغ ترش سرد کنند
و یک درم مسنگ طباشیر و یک درم مسنگ
ور الحامض بدهند و علاجها
دیگر همچون علاج دمیدگی دهان باشد تامل کند

باب نهم اندر
انواع اسهال صفرائی
علامت او تشنگی و حرارت
براز رقیق و زرد و باشد که
تب آید علاج اقراص طباشیر
[illegible]ب آبی دهند هر بامداد و
[illegible]شباناه و اسبغول بریان کرده
و گل ارمنی و صمغ عربی بریان
آبی و آب سرد و اگر تب باشد
دوغ ترش آلوده با طباشیر و
بزر الحماض از هر یکی یک درمسنگ
و غذا عدس مقشر اندر آب پخته
سه بار و آب انار بی پخته چهارم
با آب غوره یا آب انار دانگ ترش
کرده و حب مغز بادام بریان

کرده و با جوجه بسماق پخته و قرص
طباشیر نافع بود بدین صفت
بگیرند گل سرخ و طباشیر و
سماق از هر یکی پنج درمسنگ تخم
حماض بریان کرده ده درمسنگ
گلنار و تخم خرفه بریان کرده از
هر یکی سه درمسنگ صمغ بریان
هشت درمسنگ بکوبند و ببیزند
و بکار دارند اسهال صفرا و بلغم
علامت صفرا و بلغم اندر براز
پدید باشد علاج بگیرند
سماق و حب الآس و گلنار و وسک
از هر یکی یک درمسنگ هلیله زرد
پنج درمسنگ کوفته و پخته حب
الرشاد ناکوفته دو درمسنگ و نیم

شربت دو درمسنگ با شراب
مورد یا با شراب آبی یا میبه
و دو درمسنگ تخم لسان الحمل
و یک درمسنگ اسبغول هر دو
بریان کرده نار پوست کوفته
و سخته نیم درمسنگ دم الاخوین
نیم درمسنگ ابزنک شربت بود
اندر آب باران یا اندر آب آهنگران
بدهند اسهال بلغمی
علامات اندر براز پدید باشد
علاج دو درمسنگ حب الرشاد
بریان کرده یا کوفته با آب گرم
بدهند و تخم خشخاش سپید
و کندر از هر یکی استار است
نرم بکوبند و مقدار یک کف با شراب

تخم کرفس و مغز تخم خیار و خیار
بادرنگ و حب القلت و حجر الیهودی
دهند و معجون عقرب به مقدار
دو درمسنگ آب تخمها بدهند و آب
ترب کوفته و فشارده مقدار ده
درمسنگ با ده درمسنگ شیر تازه
آمیخته سه روز بدهند مثانه را از
ریگ پاک کند جرب مثانه علامت
بیرون آمدن بول با دغدغه باشد
و رسوب بول همچون سبوس باشد
علاج کشکاب و روغن بادام
دادن و لعاب دانه آبی با شیر زنان
و روغن گل حقنه کردن و با حلیل
اندر چکانیدن و طعام نرم و چرب
خوردن منع علامت هر راه که

بشت باز خسبد بجای باز نشود و
فراقر کند روده فرود آمده باشد
واکر بی فراقر باز نشود بیه که آنرا
ثرب کویند فرود آمده باشد علاج
از حرکتها و کارها سخت پرهیز
باید کرد خاصه از پس طعام و آواز
بلند و جستن پی کو از بر ندارد و آن
موضع را بسته دارد و اکر بدین شو آن
باز جای می شود سبب عفنه نیم کرم
بر نهند و اغبار هم بسازند و چون
بجای باز شود این ضماد بر نهند
بکیرند کوز سرو و سعد و مازو
و ناربوست و مرزنکوش و کندر و
نانخواه و سوسن لفشکر از هم برابر
کوفته و بیخته اندر سر شیر ماهی.

کداخته بسرشند و بر جنبه
کهن طلی کنند و بر نهند و ببندند
و بکذارند تا خود بیفتد و دیکر باره
بر نهند تا سخت شود و از طعامها
بادناک و میوه تر پرهیز کنند و
کمونی بکار دارند اماس قضیب و
خایه علاج اکر حرارتی باشد
دل با سلیقون زنند و طلب و آرد جو
آب کشنیز تر و آب کشنا بر می
نهند و اکر حرارت نباشد و صلب
بود آرد باقلی و حلبه و بابونه و بیه
مرغ و بیه بط اندر میبخته چون
خبیص کنند و بر نهند و اکلیل الملک
و آرد کندم و زرده خایه بخته
هم اندر میبخته خبیص کنند و بر نهند

وضمادها که مرکب از حضض است
اندر علاج آماس بستان اندرین باب
سود دارد که بکار دارند ریش
قضیب و خایه قی کنند و رگ باسلیق
زنند و از طعامها تیز پرهیز کنند
و صبر و کندر و عنزروت و گلنار
و مرداسنگ کوفته و بیخته بر ریش
پراگنند خارش قضیب و خایه
علاج قی و فصد باسلیق بود و
از چیزها تیز پرهیز کردن
و بر رانها حجامت کردن
ادویه را فکندن و اسنان بسرکه
تر کرده هر روز اندر کرمابه بدان
می شویند و همچنین بگل سرکه تر کرده
بشویند و اگر خسبو زاند روغن گل

زنند از آن جانب که مرد باشد و شربتها
حبک دهند پس داروها مسهل دهند
و اگر بمسهل دفع نتوان کرد چون آلت
تا دوره نضج بدید آید دفع کنند
و موضع دردمند را در آب سرد
اگرم یا فاتر نهند تا درد بیارامد
و داروی مسهل با سورنجان و ساکبیج
و قنطوریون دهند هر سه اما آنچ
مشاهده واجب کند اما خاصیت
سورنجان آنست که خلط سرد را از
مفاصل دفع کند و منفذها و رگها
را قوت دهد تا خلطی دیگر اندر آن
منفذ گذر نتواند کرد و مفاصل
باز نتواند رسید و بیشتر داروها
اگرچه خلط را دفع کنند منفذها را

کشاده بدارند و اخلاط دیگر هم
اندر آن منافذ بجای باز شوند لکن
سورنجان را این خاصیت معده را
زیان دارد سر او را باد آورد ها کار
باید داشت که معده را قوت دهند
چون زیره و زنجبیل و بلیل (?) و صبر
و اسقمونیا باید داد تا اسهال را قوت
باشد و بسیار خوردن سورنجان
عصلها را سخت کند بدین سبب هر گاه
که از وی بسیار خورده شود مفاصل
را نرم باید داشت بلوم (?) و روغن و پیه
بط و پیه مرغ و مانند آن و از پس
داروی مسهل بادرار بول مشغول
باید شد تا ماده اوجاع المفاصل از
رگها پاک کند اما داروی مسهل را ترکیب



چنان

چنان باید کرد که صفرا و بلغم را دفع
کند چه اگر استفراغ بلغم تنها کند
در حال سودمند باشد لکن دیگر باره
صفرا انجنبد و رطوبتی دیگر
را بگدازد و بدان عضو باز آرد
صفت مسهلی نافع سورنجان
و بوزیدان از هر یکی یک درمسنگ
ماهیزهره دو دانگ تربد مه (?) سنبلی
نیم زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا
از هر یکی دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند
چنانک سیم است و بدهند و این جمله
یک شربت باشد اندر دو وقت دهند
صفت مسهلی دیگر سورنجان و
هلیله زرد و تربد از هر یکی چهار
دانگ شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی

دانک و نیم مصطکی و انیسون و مقل از
هر یکی دانکی کثیرا نیم دانک حب
حب کنند و ضماد نخست رادع برنهند
پس مرکب پس محلل صفت ضماد
رادع بگیرند طحلب یا بزر القطونا
و بسرکه تر کنند و برنهند یا بگیرند
سماق و انار بپوست و بسته جو و بشراب
بسرشند و برنهند و اگر ورم سخت
باشد بگیرند افیون و زعفران
برابر و بشیر بسایند و با موم روغن
بسرشند و طلی کنند و لوبیا در آب
بپزند و بکوبند و ضماد کنند تحلیل
کند و درد بنشاند و آماس بسرد
اوجاع مفاصل و نقرس بسرد
علامتها آن بود که از موضع همه
رنگ

90

رنگ همه تن بود و گرم نباشد و گرانی
کند علاج تنقیه فرمایند و آب مالاصول
دهند یا روغن بادام تلخ یا بارد روغن
بید انجیر و کلنکبین و استفراغ
کنند بحب سورنجان و زرک و حب
شطرج و حب حسن و طعام
نخود آب دهند و شوربای کنجشک
و ضماد از این نوع سازند بگیرند
حضض و بشراب و روغن زیت
بسایند و طلی کنند و اگر حاجت آید
اشق یا حضض یار کنند و اگر محلل
باید فرفیون بروغن سوسن یا بروغن
یاسمین بسایند و طلی کنند سرگین گاو
ضمادی نافع بود و مقل و جاو شیر
و سبه گداخته ضمادی محلل است

عرق النسا علامت آن بود که
درد از سرین تا زانو و تا قدم فرود
آید علاج او معجون علاج اوجاع
مفاصل و نقرس باشد فی کردن و
طعام کمتر خوردن و از پس طعام
حرکت نا کردن و هر بامداد ریاضت
کردن و خداوند این علت را و خداوند
اوجاع مفاصل را و نقرس را شراب
نشاید خوردن و هرگاه که شفا یابند
تا چهار فصل سال بروی نگذرد بسلامت
شراب خوردن معاودت نباید کرد
دوالی دوالی رگها غلیظ باشد
که بر ساق پدید آید و سبب آن امتلای
رگها باشد و فراخ شدن آن و طعامها
غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت

کردن

کردن و این علت حمالان را و سکان را
بیشتر افتد علاج قی فرمایند
بدار وهای که سودا و بلغم برانند و
رگ الاسلیق زنند و استفراغ بماء
الجبن و مطبوخ افتیمون و مانند آن
کنند و هر هفته ایارج فیقرا
و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی
ترکیب کرده بدهند و از پس طعام
خوردن حرکت نکنند داء الفیل
این علتی است که سبب او همچون سبب دوالی
باشد قدم و ساق پای غلیظ گردد
همچون ساق پیل لکن مادت این علت
برخلاف مادت دوالی باشد از بهر
آنکه مادت دوالی عفن نباشد و چون
عفن باشد ریش نگردد و مادت این

علت از عفونت خالی باشد و بیش
گردد علاج اما علاج این علت
همچون علاج دوالی باشد و پس از آن
که استفراغها کرده باشند خاکستر
چوب رز و چوب کز و آرد حلبه
و سرگین بز و تخم ترب و تخم جرجیر
کوفته در روغن زیت سرشته طلی می کنند

مقالت سوم اندر
تب و حصبه و آبله و مانند آن

باید دانست که تب حرارتی غریب
است که اندر دل بر افروزد و با هوای
که در تجویف دل است که اطبا آن را
روح گویند بر آمیزد و با خون اندر
رگها بگردد و اندر همه تن پراکنده شود
و همه تن را گرم کند بر حالی که مضرت

آن اندر فعلها طبیعی پدید آید و فعلها
طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت برخاستن و نشستن
و رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن
و گساریدن تب چنان باشد که مادهٔ
فزونی اندر تن گرد آید و حرارت
غریزی از هضم آن عاجز آید و از آن
ماده بخاری پدید آید و روح را
اندر سر آنها غلیظ کند تا بدان سبب
بدشواری کار تواند کرد و بدشواری
دم تواند زد تا بدان سبب گرم شود
و گرمی آن در تب بار دهد و از دل
بسر آنها باز آید و اندر همه تن پراکنده
شود تب پدید آید از هر آنکه هر گاه
که سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید

سرایش و روح از عضو و حوالی
آن را گرم کند و این حالت تب از عضو
باشد و از بهر آنک شرایین از دل
رسته است هر گاه که روح و
شرایین عضوی گرم شوند گرمی
آن اندک اندک باز دهد و هوا که
اندر تجویف دل است آن حرارت
غریب و آن سوء المزاج را قبول و
باز آن را هم اندر شریانها بهمه تن باز
دهد و گرم کند بدین سبب دل
همچنانک مبدا حرارت غریزی است
مبدا حرارت غریب گردد و از
بهر این گفته اند تب حرارتی
غریبست که اندر دل برافروزد
و با روح و خون که اندر شریانهاست

-93

اندر همه تن پراکنده شود و هر گاه
که تن از اخلاط بد پاک باشد تب یک روزه
آید و طبیبان آن را حمی یوم گویند
و اگر اندر تن خلطی بد باشد و حرارت
اندر او پدید آید که بدان خلط
منسوب بود تولد کند و کسارید
تب چنان باشد که بخار آن ماده هوای
دل را که روح است و خون را که
اندر شریانهاست غلیظ و گرم کرده
باشد و تب آورده میل بظاهر تن
کند و از بهر آنک گرم باشد لطیف
گردد و تحلیل پذیرد تب کسانده
ط شود و انواع تبها که از عفونت اخلاط
باشد چهار نوع بوند از جهت آنک اخلاط
چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا

لکن از بهر آنک عفونت اخلاط
گاه اندرون رگها باشد یا بیرون
رگها انواع تبها هشت نوع گردد
چهار آنک اخلاط اندرون رگها
عفن گردند و چهار آنک بیرون
رگها و باشد این تبها را با یکدیگر ترکیب
افتد و انواع آن بسیار شود و
این معنی را شرح از کتاب ذخیره
خوارزمشاهی باید جست حمی
یوم علامت اندرین تب تکسر و
گرانی و کسل و مدها چنانک اندر
دیگر تبها باشد هیچ نباشد و اگر
صداعی و تکسری باشد لازم
و قوی نبود و حال قاروره و نبض
خوب باشد علاج هرگاه که تب

فاتر



فاتر شود در آخر تب آبزن و گرمابه
خوش و آب فاتر صواب باشد و زودتر
تدبیر غذا باید کرد از فروج و بزغاله
بکشک جو و اسفناج و غوره و ...
و مانند آن تب دق بسیار بوده که حمی
یوم بدق باز گردد و تبهای دیگر نیز
بسبب درازی مدت و تخلیط بیماری و خطاء
طبیب بدق باز گردد و نادر باشد که تب
دق ابتداء پدید آید و علامتها نبض صلب
باشد و دقیق و متواتر و ضعیف و
موضع رگ و حوالی آن گرمتر از
جای دیگر بود بیمار از حرارت تب سخت
آگه نباشد و چشمها در اندر شود و پوست
پیشانی از سر او کشیده شود و کفها
برافراز د و بینی باریک شود و روی ...

رنگ روی بپرد و هر گه که
غذا خورده شود از پس یک زمان
حرارت بظاهر گردد و
این درست ترین نشانیست علاج
تا قوت برجای باشد و استخوانها
بر گوشت پوشیده باشد
و ذبول ظاهر نبوده باشد امید
وارتر باشد و اما هوای خانه
و بستر بیمار خنک باید داشت
و گرمابه خوش و آب فاتر و
روغن مالیدن سود
بسیار دارد

و شیر زنان با شیر خر دادن و بر
ندامها خوشیدن و شراب خشخاش
و کسکاب هر کدوی تر و سرطان تازه
پخته باشند با روغن بادام و شکر و
شب شراب اسبغول دادن و اندر
کسکاب با ازبس کسکاب قرص کافور
و شراب صندل دادن و غذا همه
تری فزاینده باید چون قلیه کدو و
قلیه خیار و اسفاناخ و ماهی تازه
کوچک و خایه مرغ نیمبرشت و مزوره
کشک و ماش مقشر و اباجه اندر کشکاب
پخته و دوغ تازه و مانند آن و
بنفشه و نیلوفر و برگ بید شسته
و گل تازه و شاهسپرم سرد کرده
و میوهها خوش بوی بیش او نهاده

باشند

ویوی آن بوی می رسد واندوه و
حشم از وی دور دارند وآب کدو
وآب خربزه هندی وآب خیار ترش
وآب انار شیرین با روغن بادام هم
امداد می دهند تب مطبقه
سبب این تب عفونت خون باشد با گرمی
وبسیاری خون علامت رنگ
روی ورنگ چشم سرخ بود ورگها
برخاسته وبرشده ومزه دهان
شیرین وحرارت تب حرارتی باشد
بی لذع همچون حرارت کسی که از گرمابه
بیرون آید علاج فصد باید کرد
وچون مبلغی وافر رخنه د قوت و
عمر وفصل سال بیرون کردن و
پس ان خنده روز استفراغ کردن

ولکن

وتسکین دادن بسکنجبین ساده
تب محرقه سبب این تب عفونت صفراء
سوخته باشد اندرون رگها
همه تن یا اندرون رگهائی که نزدیک
دل وجگر وفم ومعده باشد یا
عفونت بلغمی شور باشد که بصفرا
آمیخته باشد وتولد بلغم شور از
رطوبتی رقیق باشد که صفرای سوخته
آنرا گرم کند علامتها حرارت این
تب لازم باشد وباطن سوزان تر از
ظاهر باشد وتشنگی عظیم وزبان
درشت وسیاه باز شد باشد و
روز بحران اندر آن آغاز تب فراشا کند
ودر آخر عرق کند علاج تسکین دادن
حرارت به مبالغه باید کرد وهوای خانه

خنک باید داشت و تن بجامه باید
بوشیند تا نسیم هواء خنک بنفسی
بدل بسیار رسد و حرارت تحلیل می
پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنجبین
ساده و شراب ریواج دادن و حرارت
دل را بشراب صندل و شراب حماض ترنج
و قرص کافور تسکین دادن و بعوض
غذا آب کدو و آب خربزه و هندوانه
دهند و آب خیار ترش و کشکاب رقیق
دادن و اگر باستفراغ حاجت افتد فلوس
خیار چنبر مطبوخ خرما هندی
حل کنند و بدهند تب غب خالص
این تب باشد که یکروز باشد و
یکروز نباشد علامتها
در این تب هفت ساعت باشد

وبیشترین

وبیشترین دوازده ساعت و کمترین
چهار ساعت و هرچه از دوازده ساعت
بگذرد چهارده ساعت بود تا بشش بدین
اندازه از خالص دور باشد و اگر
تدبیر صواب بود عدد نوبتهای این تب
هفت بیشتر نباشد که بچهار نوبت
بگذرد و بسیار بود که بسبب لطافت ماده
یکنوبت بیش ندارد و باقی یا بعرق
یا باسهال صفرا بگذرد و اما نبض عظیم
و قوی باشد و مختلف و قاروره
سرخ فام و رقیق بود و حرارت این
تب سوزان تر از دیگر تبها بود و سرما
که اندر آغاز تب باشد بنک بلرزاند
و زود ساکن شود و بباید دانست که
سبب سرما در آغاز تبها که پدید آید

حرارت تبست که رطوبتی که باید
بگدازد و بر همهٔ تن ریزد تا سرما
آن رطوبت محسوس گردد و سبب آن
که بیش از تب اگر چه آن رطوبت در تن بود
سردی آن محسوس نباشد آنست
که رطوبت تن ساکن بود نه از جای
بجایی میگردد و نه از جایی
بجایی میشود و هر چه در تن ساکن
اجزاء آن با اجزاء تن خوگرده
باشد و بهر حال هر چیز که با
یکدیگر در یکحال دیر بمانند میان
ایشان تشابهی و خوگرفتگی پدید آید
پس هر گاه که این رطوبت از جایی
بجایی شود از جایی بجایی حرکت کند
هر جزو چیزی از وی که از قرارگاه

خود

خود بجنبد مجاورت و خوگرفتگی
همه اجزاء تن با همه اجزای رطوبت بگردد
و هر جزوی را از اجزای تن حس سردی
آن جزو که آن رطوبت خوگرده
نباشد یافتن گیرد سرما محسوس گردد
ولهذا میباید علاج هر آینه که سکنجبین
دهند سرکه با شراب غوره یا با
شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت
در آنحال که سرما و لرزه پدید آید سکنجبین
با آب گرم دهند تا بود که قی کند و
ماده صفرا بر اندازد و اگر قی نکند
بقوت طبیعت و حرکت آن حرارت
غریزی بجنبی حرکت کند و ماده
تب را بگدازد و بدین سبب لرزه
زود ساکن شود و هر گاه که تب پدید آید

شود اندکی کشکاب دهند و روز
دیگر که نوبت تب باشد آب انار ترش
و شیرین دهند با شحم آن کوفته
و فشارده و شکر بر افکنند تا
حرارت را ساکن کند و هم بقوت
شحم و شکر صفرا را دفع کند
یا شراب آلو دهند یا شراب کامکه
یا سکنجبین با آب میوها آمیخته و
سرکرده با آب خرما هندی یا
اندکی خیار چنبر با مقدار نیم درم
بنفشه پرورده در گلاب گداخته و
پالوده باد و درم بذر قطونا در آب
آلو و شکر و بزوره از غوره یا از آلوی
سیاه یا از خرمای هندی یا از کشته
زردآلو یا از عدس یا از کشک جو

همه

همه بشیره مغز بادام و اگر با تب
صداعی و ناسه باشد طبع را حقنه
نرم محب کردن اولیتر یا بشیافی
از بنفشه و شکر و سقمونیا و تدبیرها
دیگر همچون تدبیر محرقه باشد سطر
الغب این تب و تب غب غیر
خالصه از جمله تبها است که از ترکیب
صفرا و بلغم تولد کند و کاهی بیشتر
یک از این دو ماده و چگونگی ترکیب
از احدی نتوان نهاد از بهر آنکه کاهی
بلغم غلیظ تر و بسیار تر باشد و کاهی
رقیق تر و اندک تر و کاهی صفرا
بیشتر باشد و کاهی صفرا سوخته
باشد و کاهی ناسوخته و کاهی هر دو
ماده اندر عروق باشند و کاهی

هر دو بیرون غرق بدین سبب
تبها مرکب هر یکی را نامی خاص نیست
مگر شطر الغب و غب غیر خالصه
که او را نامی نهاده اند علامت
فرق میان شطر الغب و غب غیر خالصه
آنست که مادهٔ شطر الغب اگرچه صفرا
و رطوبت باشد هر دو بهم آمیخته
باشند چنانک چون یک جنس گردند
بدین سبب نوبت هر یکی جدا باشد
آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب
گرمتر و آشفته تر آید و روز دیگر که
نوبت حرکت رطوبت باشد تب آهسته
تر و دراز تر آید و مادهٔ غب غیر خالصه
هم صفرا و رطوبت بود لکن هر دو ماده
آمیخته باشند و چون یک جنس گشته

بدین سبب فعل هر یکی جدا گانه
پدید نیاید و بسیار باشد که اندرین
هر دو تب اندر یکی نوبت دو بار
یا سه بار فراسا کند و سرما پدید آید
و باز گرم کند و علامت غلبهٔ
هر خلطی از اعراض و احوال
تب توان دانست علاج
طریق صواب اندر علاج این
تبها آنست که تدبیر طبع نرم کردن
و تدبیر قی کردن کنند و تدبیر
ادرار بول و تدبیر گشادن مسام
و عرق آوردن و پاک کردن تن از
مادهٔ تب فزون از تسکین حرارت
باید کرد و این تدبیرها بچیزهای
لطیف تر و سبکتر کنند و بدان

طریق که اسان تر باشد و استفراغ
قوی پس از بدید آمدن نضج کنند و
اندر اعراض تب نگاه می کنند
و بدفع مادهٔ غالب بیشتر کوشند
اگر حاجت تسکین حرارت بیشتر
باشد سکنکبین ساده دهند و
اگر مزوره باید بزور تخم کشنا و تخم
کسوث و بیخ کشنا کنند و با حلب
تخم خیار و خیار بادرنگ دهند و اگر
تلطیف رطوبت و براندن حاجت
بیشتر باشد کشکاب دهند و اندر
کشکاب نخود و تخم بادیان و سعتر
و زوفای خشک و نعناع و سسل
آنچ درخورد باشد درافکنند
و بیش از کشکاب سکنکبین ساده دهند
با سکنکبین بزوری

با سکنکبین مزوره و بزور مقدار
حاجت کنند و اب بادیان گلشکر
وی که اخته و سکنکبین ساده عسلی و
شراب غوره عسلی و گلشکر با
سکنکبین سرشته این همه شربتها
موافق اند و ترتیب شربتها و اندازه
طبیب باشد که علم مشاهدت
تصرف می کند و می کاهد و می
فزاید و هرگاه که اثر نضج بدید
استفراغ کند برفق و گلشکر
اخته با سکنکبین امیخته موافق
باشد و شراب انیسون صواب
بود و نیم درمسنگ تربد سپید با نیم
درمسنگ غاریقون و نیم دانگ سقمونیا
اندر شراب گل گلشکر سرشته

مسهلی سبک و لطیف بود و اگر [illegible] حرارتی غریب اندر رطوبت طبیعی
باستفراغی قوی بی زحاجت آید [illegible] تر کند عفونتی بدید آید اندر وی
معجون خیار بخشبر دهند و از پس [illegible] طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند
استفراغ قرص گل دهند هم [illegible] علامت سرما و لرزه قوی تر
صفت او بگیرند گل سرخ [illegible] باشد تر از سرما دیگر تبها باشد
کوفته و بیخته ده درمسنگ [illegible] گاه باشد که بیار بند لاند که درمیان
سنل سه درمسنگ اصل السوس [illegible] است و دیر گرم شود و این
بیج درمسنگ تخم خیار مقشر و تخم [illegible] ع سرما از بلغم غلیظ باشد که آن را
کشنا از هر یکی چهار درمسنگ [illegible] زجاجی گویند و طعم دهان
شربت یک مثقال و اگر صفرا و بلغم [illegible] وش باشد و فم معده ضعیف
را بر باشند بگیرند گل سرخ ده [illegible] شهوت باطل باشد و تاسه و غثیان
ده درمسنگ مصطکی یک درمسنگ [illegible] غشی بسیار افتد و نبض ضعیف
سنبل دو درمسنگ تخم کشنا بغ [illegible] صغیر و متفاوت باشد و قاروره
درمسنگ شربت یک مثقال اما [illegible] تن و سپید بود و آخر [illegible]
بدهند تب بلغمی هر که [illegible] د علاج [illegible]

حرارت

سکنکبین عسلی دهند و [illegible] باشد که با ان لرزه نباشد و بسا بود
که در وی تخم بادیان و نخود پخته [illegible] ان ظاهر نباشد و مانند تب دق
بوند اما العسل که در وی بزورها [illegible] باشد و اندر علاج او بشربتها
پخته باشند و از پس یک هفته [illegible] بر انند و لطیف کنند چندانی
فرمایند خاصه اندر آغاز تب و [illegible] دلیری نشاید کرد که اندر تب بلغمی
سکنکبین عسلی و آب گرم فرمایند [illegible] اسه از بهر آنک بیم بود که ماده
و از پس تب گلشکر دهند با مصطـ[illegible] لطیف گردد و بدماغ بر آید و سر
وامسوز و طبع را بگلشکر مسهل [illegible] ولد کند خاصه اگر صداعی باشد
نرم کند باده درم سنگ گلشکر گداخته [illegible] دماغ ضعیف بود و صواب آن
باشی ده درم سنگ سکنکبین یا مبزر [illegible] باشد که از گلشکر و سکنکبین ساده
وبدهند و بزید و مصطکی و [illegible] کلدر نید با سکنکبینی که اندر وی
زنجبیل کوفته و بیخته و شکر [illegible] بیخ بادیان پخته باشند و این
وزن هر سه شربت از یک مثقال [illegible] صرف بحکم مشاهده توان کرد
تا ده درم سنگ طبع را نرم کند [illegible] افراط از بهر این گفته است الحکیم فی
وسوحمد باشد و بها بلغمی [illegible] اح لینه ولا یفتر فیهم سلاده

باشد

الحمى ولينها ولا تقدم على
التسخين الا بعد الاحتياط و واندرين دو روز كه تب نباشد
التثبت واكر دماغ قوي باشد امدادان كلشكر اسكنجبين سرشته
استفراغ بشحم حنظل بايد كرد ى دهند وبعد از ان بچند ساعت
وادرار با الاصول وازبس كشكاب دهند با نخود پخته و
استفراغ قرص كل دادن اش نضج پديد نيايد استفراغ قوى
تب ربع علاج روز نوبت كنند وتدبيرها ديكر همچون
طعام وشراب باز دارند خا وسر بلغمي باشد ونبها خمس و
آب سرد واكر در اغاز تب سدس وسبع وغير آن همه برين
تواند كرد صواب باشد وغدا قياس باشد لا آبله وحصبه
دهند بكوشت كوسبند غ بايد دانست كه آبله وحصبه
انكور وسيب ورونديكر كه سر دو يك جنس است وهر دو
روز نوبت خواهد بود نخود آ نجوشيدن خون باشد لكن ماده
دهند با زيره وروغن كاو آبله خوني باشد كرم وبسيار وميل
بادام وماندان با نحوه مرغ سرى دارد وماده حصبه خوني
باشد صفرائي ودانه كل ميل

غشی و گرمی دارد و بدین سبب
است که شرها حصبه گو...
است واز پوست برداشته نیست
وانهمر انک حصبه انخون ...
باشد کشنده تر است وجوشیدن
خون اندرتن مردم گاهی طبیعی
باشد و گاهی ناطبیعی و عارضی
وانچ طبیعی بود جوشیدن خون
کودکان بود ازبهر انک خون
کودک خام است جون شیره انگور
وخون جوانان جون شیره پخته
و رسیده است و خون پیران جون
شیره که ~~بسیده و بجمله اشیا~~
قوت وی رفته بود و سرکه خواهد
شد پس همچنانک شیره خام بطبع

اندرخم بجوشد و کفک و درد وی
از وی جدا شود و شیره پخته و
صافی شود همچنان خون کودکان را چاره نیست
از انک اندر تن او بجوشد و خامی که دارد
و قوامی دیگر گیرد از بهر انک
ممکن نیست که چیزی که خام و ناپخته
شود و قوام گیرد تا نجوشد
و همچنانک طبیعت واجب کرده
دندان از شیر بیفتد و دندانی
قوی تر برآید واجب است که
خون اندر تن کودکان بجوشد و فضله
غذا نخستین که از خون حیض باشد
است و فضلها غذاء مختلف که ان
پیش تر می کودکان در تن ایشان جمع
شده باشد از خون ایشان جدا شود

بدین سبب کم کودکی باشد که او را آبله
بر نیاید لکن از بهر آنک مزاجها و
ترشها و هوای هر موضعی
و قوت هر تنی یکسان نیست و سیر
بعضی را اتفاق چنان افتاده بود که
مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد
یعنی پس از آنکه از حیض پاک شده
باشد بلوغ یا بدان سبب مادهٔ تولد
فرزند پاکیزه تر باشد و فرزند
تندرست تر آید و آفت آبله بدو
کمتر رسد و بعضی را حمل وقتی
افتاده باشد که مادهٔ تولد فرزند
با اخلاط بد آمیخته بود فرزند
ناتن درست آید و آفت آبله و بیماریها
بدو بیشتر آید بدین اسباب بعضی

را آبله

را آبله زودتر آید و بعضی را دیرتر
تر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را
کمتر و بعضی را بسلامت تر و
بعضی را خطرناکتر و بر این
قیاس احوال طبیعت واجب
کند که چون آبله بر نیاید مگر جوانی
را که در کودکی نیامده باشد یا اگر
آمده باشد کمتر بوده باشد یا
مزاج او گرم و تر باشد و غذاها
گرم و تر بسیار خورده باشد خون او
برطوبت آمیخته شود و گرم گردد
بدین سبب ممکن است که اگرچه
اندر کودکی آبله [illegible]
جوانی [illegible]
نوع [illegible]

باشد و مردم پیر را آبله بر نیاید
مگر وقتی که هوا بد باشد و بسیار
مردم را در آن شهر آبله بر آید با هوا
بد و بخار و نفس ایشان درو نیز
اثر کند علامت تب آبله ماننده
عظیم بود و یا درد دست و پا درد سر
و گرانی همه تن و سستی و ماندگی و
ترسیدن اندر خواب و سرخی چشم
و دمعه و خارش بینی و بعضی را
سرفه و درد گلو و تنگی نفس و
گرفتگی آواز پدید آید و آبله سپید
یا سرخ یا زرد و اندک و پراکنده
او امیدوارتر باشد خاصه آنچ
زود بتمامی بیرون آید و زود
پخته شود و آنچ [illegible] دارد

و هم پیوسته بود و بنفش رنگ
باشد یا سبز یا سیاه و پر سبنه و
شکل بسیار بود و دیر بیرون آید
و دیر پخته شود خطرناک بود
و اگر نخست آبله آید پس تب سخت بد
باشد و اگر آبله بر آید و تب کاسته
نشود هم بد باشد علاج هرگاه
که در شهری آبله بسیار آید کسانی
را که بیم آن باشد فصد باید کرد یا
حجامت و از گوشت و شیرینی و
چیزها گرم پرهیز کردن و آب
میوه‌ها طبع را فرود آوردن و
چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل
باید داشت و تن بجامه پوشیده داشتن
و جرعه جرعه آب سرد می دادن

وصندل و کافور بهم بیامیزند و سرکه
و گلاب به بینی بر کشیدن و آب
کشنیز تر با بقیع سماق با عصاره
شحم انار ترش با مازو بگلاب سوده
اندر چشم چکانیدن یا سرمه بگلاب
حل کرده با اندکی کافور بچشم اندر
چکانند و اگر حلق آماس گیرد شراب
خرتوت غرغره کنند و آب یخ
و عناب بست جو آبست عدس آمیخته
اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره
و اندکی شکر و طعسل یا غوره با
سرکه نشره مغز بادام و اگر اندر
سینه درشتی باشد بست اندر
جلاب دهند و کشکاب از کشک
جو و عدس منقشر بزند و غذا او ند

108 حصبه را شراب لعاب اسبغول
و لعاب دانه آبی و کشکاب رقیق
و آب کدو و آب خربزه هندی
و آب تخم خرفه با آب غوره و آب
ریباج و آب انار ترش آمیخته دهند

مقالت چهارم

اندر آماسها و ریشها و جراحتها

آماس گرم علامت

آماس گرم سرخ باشد و با ضربان
و سوزش بود علاج فصد و
حجامت و استفراغ مطبوخ هلیله
با آب الفواکه یا با قراص بنفشه و
طلی اول صندل سرخ و سپید
و فوفل با آب عنب الثعلب و میانه
شیاف مامیثا و حضض و زعفران

ومرّ اندر آب کشنیز تر واگر ترسند
که صلب شود کشنیز تر بکوبند و با
روغن گل بسایند و چون مرهم
کنند و طلی کنند و اگر سبب جرب خمی
باشد با سعطه صندل سرخ و
زعفران را بر آب کشنیز تر سوده
طلی کنند و پشم پاره بر روغن گل
جرب کنند و بر نهند و بنشانند
آماس سرد علامت او گرانی
باشد و گرم نباشد و هم رنگ دیگر
جای باشد علاج شب یمانی اندر
سرکه حل کنند و آن سرکه با آب
بیامیزند و پنبه پاره بدان تر
کنند و بر نهند و بندند و بر روغن
و نمک بمالند و به آب خاکستر چوب رز

با بلوط

109

با بلوط تر کنند و بر نهند و ببندند
و اگر حاجت آید باستفراغ رطوبت
تدبیر کنند سرطان علاج آن
علاج مالیخولیا باشد و آنچه طلا توان
کرد بهترین آنست که صبر و اسفیداج
بصلابه سرب بسایند و بآب کشنیز تر طلا
کنند پیوسته تا بمدتی بگذارد دریغ
[illegible] خنازیر علاج استفراغ بلغم و پرهیز
طعام غلیظ و بسیار و مرهم باسلیقون
[illegible] نهادن طاعون آماس گرم
[illegible] شد سبز یا سرخ یا سیاه یا
[illegible] سوزش صعب و خفقان و غشی
[illegible] علاج دل را بشراب صندل و
[illegible] ص کافور و شراب حماض
[illegible] ج قوت دهد چنانچه در علاج

دل گرم یاد کرده آمده
است وآنموضع را بیا زنند و
خون اندک اندک بحجامه بیرون
کشند و هیچ طلاء سرد بکار
ندارند داخس اینجایی باشد که
بناخن بدید آید علاج نخست فصد
باید کرد و بذر البنج وافیون
بذر قطونا بسرکه سوده طلاء
کنند و خرقه تر کرده با آب
سرد بر سر آن نهند و هر ساعت
بر وی گیرند این خرقه را
و سرد می کنند و باز بر
می پوشند واگر همه روز
انگشت در آب سرد نهاده
دارند صواب باشد
واگر

110 واگر درد ساکن نشود انگشت در
روغن گرم کرده می نهند دمل
علاج او فصد و حجامت بود و
استفراغ بطبیخ هلیله و نخست
چیزی که بر نهند بزر قطونا
بسرکه تر کرده بر نهند وازپس سه
روز نان خشکار و آرد گندم اندر آب
و روغن بسرشند و بر نهند و خردل
با انجیر بکوبند و با روغن تخم کتان
بر نهند و تخم کتان کوفته با سرگین
کبوتر و خمیر بسرشند و بر نهند
زود بسر آید شری سبب شری
با بسیاری خون صفرایی باشد یا
بلغم شوره علامت آنچ خونی باشد
حرکت او بروز باشد و سرخ بود

واگر بلغمی باشد حرکت آن بیشتر
بشب بود و هم رنگ همه تن بود
علاج آنکه سرخ بود دآب غوره
طلی کنند و آب غوره خورند و جون
ساکن شود در کل الحل زنند و طبع را
آب میوه ها و خرما هندی نرم و
دوغ ترش و آب انار و قرص کافور
سود دارد و اگر حدت ماز کرد
دو درم سنک هلیله زرد و دو مسنک
ایارج فیقرا سکنکبین بسرشند
و بد هند و بلغمی که باشد را نخست
رکرزنند بسن بکلسکر مسهل طبع
را مجب کنند و ایارج فیقرا ازند
وغاریقون و نمک هندی و افیمون
وشم حنظل ترکیب کرد و بد هند

وگرمابه

وگرمابه سود دارد و حجره و نماله
و آتش فارسی و کاورس اینهمه
ازجمله ثبرات و اماسهاء گرم
بود و اما نمله ثبرها خورد باشد
درهم پیوسته میکردد و
زمیشود و با خارش و سوزش بود
سجون سوزش کزیدن بود
بعضی باشد که یک ثبر باشد
بعضی باشد که ثبرا بود چون
اول اما جمع بجسم ثبراتی بود
فیق با خارش و سوزش صعب
و رس ثبر ابی خورد بود و میل
صلابت دارد بهر آنکه ماده
غلیظ باشد و بلغمی علاج همه
تکد بکر نرم یکسست نخست

تسکین صفرا کنند بـ[illegible]
غوره و آب ~~[illegible]~~ انار و مانند
آن پس فصد کنند پس بمطبوخ
هلیله یا بما الرمان استفراغ
کنند و صندل و فوفل و سیاف
ماميثا و اسفيداج ارزیز
کل اسپغول بآب کشنیز تر
آب کاسنی و آب عنب الثعلب طلا کنند
با کدو و مانند که سرکه [illegible]
بر از فصد و مسهل دادن [illegible]
ترش اند در سر برند و بسایند
خرقه طلا کنند و بر روی [illegible]
و در شب بازو [illegible] بتاد
کنند و کاورس را بمسین
ترتیب علاج کنند [illegible]

نکو

از آن استفراغ بمطبوخ هلیله
کنند و از تربد و افتیمون خالی
کنند گرو خارش هم خشک باشد
و هم تر [illegible] خشک را گرمابه خوش
آب و شستن آب حمام کنند و آرد نخود
و استفراغ بما الجبن و بکبر بند
تخم ریباج و مغز زرد الو [illegible] تلخ
از هر یکی ده درم سنگ و سیاه
[illegible] کسته از هر یکی یک درم سنگ کوفته
و بیامیزند و بسرکه [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] اند [illegible] مابه طلا کنند [illegible]
[illegible] باشد فصد کنند و بطبیخ شاهتره
استفراغ کنند و کبر بند [illegible] سنگ
[illegible] درم سنگ [illegible] و [illegible] دو درم سنگ

خبث الفضه هشت درمسنگ از ...
یک درمسنگ و نیم سیماب بسته یک ...
درمسنگ بکوبند و با مبرید و ...
بسرکه تر کنند و بروغن دل ...
کنند و طلی کنند در کرمابه ...
آفتاب سعفه و سرسه ...
اگر سعفه خشک باشد رک ...
بزنند و آن خون ...
بموم سرخ طلی کنند و رک قیفال
بزنند و بر کردن حجامت کنند و
بکبر ترکشنیز خشک سوخته
و سفال تنور کهن و حنا همه بکوبند
و با سرکه و روغن کل طلی کنند
و اگر ... باشد هم فصد کنند و ...
حجامت و استفراغ کنند بمطبوخ

افتیار ۱۵

... عادت دارد هرگاه دست ...
... تباه کند هضم او تباه کردد و
... حرارت غریزی ضعیف شود
... همه قوتها اندامها او ناقص شود
... خلطها که بعرق و اسهال و
... ادرار و قی دفع شدی در تن
... باند و بسیار شود و بیماریها
... کونه تولد کند و منافع
... آنست که رنگ وی برافروزاند
... قوت روح و قوتها اندامها
... فصد کنند و رکها را از اخلاط
... شوید و شهوت طلبی ببرد و
... بلغم و سدها را بکشاید و رکها
... خراج کند و غذا را بهمه تن رساند
... بدین سبب تا قه را فربه کند و خوا ...

خوش آرد و بادزهر همه زهرها فزونتر شود قوت هاضمه قو

سرد است چون افیون و شوکران غاذیه از تصرف کردن در آن

و مانند آن و کزدم زده را شراب عاجز آید و چون این دو قوت

قوی گرم کرده سود دارد عاجز آیند ناچار غذا بدیر بنده

و این منفعتها آنگاه باشد که بقوت ضعیف گردد و حال حرارت غریزی

و باندازه نگاه دارد و هر گاه که با شراب بسیار همچون آتش اندک

از اندازه در گذارند همه مضرت بود که هیزم بسیار بر وی نهند

گردد آن بهر اندک منفعت بردارد تا چنانک آتش اندک از فزون آید

اندر شراب آنست که حرارت هیزم بسیار عاجز آید و فرو

غریزی را مدد کند و هر گاه که بمیرد حرارت غریزی چنان

بسیار خورده شود حرارت غریزی از هضم شراب بسیار عاجز

را ضعیف گرداند بدان سبب ید و ضعیف گردد و این سبب است

شراب غذای حرارت غریزی است هر گاه که در خوردن شراب

و غذا بپرنده آنگاه قوی باشد که افراط کرده آید خطر مرگ مفاجا

باندازه قوت وی بود و چون غ ود اندر میان شراب زهر آنگ

شراب زود با خون یامیزد و در کتاب ذخیره یاد کرده شده
هرگاه که سیار کردد هم است وبعضی مردمان باشند که
رگها اندامها چون جگر و هرگاه که قدحها بزرگ خورند
ودل پر شوند و هوا اکه ملد دیر مست شوند وجون قدحها
روح است کار نماند و هم حال کوچک خورند زود مست شوند
مفاجا بمیرند وان معنی بشرح از بهر انک معده وجگر ایشان
تا متر ه کتاب ذخیره امده است کفته کرم نبود واز قدح بزرک انجار
ومضرتها وسواس است وما ا بر نتوانند انگیخت وجون نجار
وکند فهمی و غفلت ورای باطل شراب بدماغ بر شود دیر
وخیرکی چشم وتباه شدن حواس مست شوند واز قدح کوچک
وترسیدن اندر خواب وبیداری نجار زود بر نتوانند انگیخت بدین
بی سببی وسکته وخناق و رعشه سبب دماغ از نجار شراب زود
ونقرس و فالج وسرسام و گفتن ممتلی کردد وزودتر مست شوند
هدیان وجنون وتبها محرقه باید دانست که محرور را شراب
واستسقا وحلو نکی تولد این علت ببدد ورقیق موافقتر باشد

واگر شراب قوی را بکلک کوفته
عکانند رقیق شود ولجاجت
آن باشد خاصه که ممزوج کنند
وشراب زرد قوی‌تر باشد وهم
چه رنگین‌تر قوی‌تر مرطوبان و
پیران را شاید وشراب سیاه غذا
بیش دهد لکن حرارت او کمتر از
حرارت زرد باشد خاصه شرابی
که رنگ آتش دارد وشراب که
طعم وبوی او ضعیف بود محرور را
شاید لکن از معده دیر بیرون شود
وشراب خوش‌بوی را ریحانی
گویند جدا وبدان خفقان و
غشی را موافق بود وشراب ناخوش
بوی دماغ را زیان دارد واخلاط

بدفزاید شراب شیرین فربه
کند واو را صافی کند لکن سده
کند ودیر گوارد وجگر را وسپرز
را زیان دارد وشراب تلخ زود
گوارد وسده بگشاید وخلط
بلغمی را لطیف کند شراب رقیق
زودتر به رگها بگذرد وبدماغ رسد
وزود مست کند وادرار بیشتر
کند وشراب غلیظ ضد این باشد
وشراب خام را مستی وهشیاری
زودتر باشد ونشاط زیادت کند
وخون را صلب کند لکن بوی دهان
از ملاومت خوردن او ناخوش
شود ودماغ را تری فزاید وشراب
جوشیده آنچ تلخ باشد گوارنده

تر باشد و هشیاری از وی دیرتر
باشد و خمارش قوی باشد و نشاط
او همچون نشاط شراب خام باشد و
شراب جوشیده شیرین سنک و
رنگ اندر مثانه و گرده پدید آرد و
باشد که باستسقا افکند و شراب
میویزی با حرارت و رطوبت کمتر
از شراب انگوری باشد و غذا
کمتر دهد و نفع کند و کسانی را
که مزاج ایشان سرد و خشک باشد
نشاید و انواع شرابها که از کوج
و کاورس و غیر آن کنند اینها از
جمله شراب نشمرند و فعل و منفعت
شراب از آن نباشد بل که دماغ را
ممتلی کند و شراب کهن را حلم

دارد و باشد و شراب تمام نارسیده
جگر را زیان دارد و باشد که
اسهال کبدی کند و هر که از گرمی
شراب بترسد غذا از غوره و
ریواج و مانند آن باید ساخت
و نقل از انار و ترشه ترنج باید
داشت و هر که را شراب صداع
آرد نقل آبی و انار باید کرد و
ند میان هر دو سه شرابی اندک
ایه آب سرد خورد تا قوت شراب
ز دماغ باز دارد و هر کرا معده
گرم و ضعیف باشد نقل حب الجی
ولی ترش کند و اگر معده سرد
شد نقل کمونی و سعد و تر نقل
پوست ترنج دارد و اگر کسی را

س

سر دیه غالب بود و دل ضعیف سره بندد و اندر قرابه افکند والر
اندر خم شراب بیش از انک بجوشد ز کسی را سودا غالب بود لسان الثور
آید بکبیر زربا د و سعد و کوه بوبا لحم باذرنجبویه و افتیمون با ابر
و سنبل و مصطکی و قرنفل و دار دار و ها بار کند و کسی را که مر میانه
جبینی و اندر صرّه کند و ببندد و شراب قی و منش کشتن رنجه دارد
اندر خم او بزد چنانک اندر میان از بره و نمک کند و بوست بسته
او بحته باشد و این چنان بود که برظاهر سفال او باشد اندر
سنکی با دارو ها مر صره نهند نهان نکاه دارد و می مزد و شراب
تا او را اکران دارد و هر کاه که شتا دماغ را زیان دارد و اعصاب
خم باز کنند آن صرّه را اندر شراب ضعیف کند و تشنج آرد و خرد
رها کنند و جون سر خم سخت کنند صرّه بل کند و مستی منواتر مزاج
هم مر آنجا بکذارند تا آن روز که جکر و دماغ تباه کند و بیماریها
بکشایند و اکر کسی را این اتفاق اعصاب آید و بیم سکته و مفاجا
افتاده بود و بدین حاجتمند بود مردن باشد و کودکان نا رسیده
مهمن اخلاط کوفته و بیخته اندر شراب سخت زیان دارد حرارت

حره

قوت غریزی را تحلیل کند و ... شده رخت رنگ انگور و سفید
کسی را که خواهد تا از مستی ... شد و آب انار ترش از هر یکی
زود هشیار شود سرکه با آب ... ره مرمسنگها سرکه یخ در مسنگ
بیامیزد مقدار سه پیاله و ... یا میزند و یک قنه بدهند
بخورد دوغ ترش و ترف لاخنه ... و اگر مبرود باشد سداب خشک
خورد و کافور و صندل آمی ... زیره و نمک را استار است بکوبند
بوید و روغن گل و سرکه ... آب برچکانند و بسرشند و قرص
برای وی نهند و کسی که خواه... ند و بنهند تا خشک شود و هر
که بنگ مست شود تا عضوی را ... اعت دهان بدان خوش می کنند
آن اعضا او علاج کند بر البیح

... ششم اندر تدبیر خواب و بیداری

و فسون بیروح اند آب سرند ... ستر بن و نغنه خواب را از وقت
تا آب سرخ شود و باشراب ... ست که طعام از فم معده فرو
بیامیزند و بدهند و هر که ... فشته باشد و مقر معده
خواهد که تا شراب بسیار خورد ... غنا ده و قوت هاضمه معده
و دیر مست شود اگر بحر ... لان تصرف تمام کرده

باید

دبوقتی که معده خالی بود خفتن [illegible] نشستن و شکم را گرم باید داشت و
هم زیان دارد و حرارت غریزی [illegible] چیزی گرم چون سموره و سنجاب
را ضعیف کند و تن را لاغر کند و مانندان بر شکم پوشید و اگر
وخواب روز بیماریها از رطوبت [illegible] بر شکم خسبند صواب باشد تا حرارت
و نزله آرد خاصه اندر زمستان [illegible] جمع شود و طعام را نیک هضم کند
و رنگ روی را تباه کند و تن را [illegible] و به پشت باز خفتن زیان دارد
سست کند و کسل و سقوط شهوت [illegible] زهر آنک فضلها دماغی را که
آرد و زیان کارترین چیزی خواب [illegible] تنفذ سوی پیش است چون بینی
مزاج سرد را بسیار خفتن است [illegible] کام سوی پس میل کند و سینه
و کسانی که بروز خفتن عادت دارند [illegible] اعصاب فرود آیند تا نزله و
بتدریج از ان عادت باید گشت [illegible] سل و درد عصبها و فالج و هم در پشت
و خواب روز بجای خواب شب [illegible] تولد کند و از آنچ اندر دماغ بماند
ایستد و روی را زرد کند و [illegible] کابوس و صرع و سکته تولد شود
خفتن نخست بر پهلو راست باید [illegible] بی خوابی و شب تا خفتن کو هر
خفت یک زمان پس پهلو چپ باید [illegible] دماغ را کمتر کند و طعام و شراب

خام و ناگواریده بماند و قوت را
ساقط کند و خواب ملاد زبان دار
نکلم انک اندر شب غذا هضم یافته
بود و معده خالی گشته همچنان
باشد که کسی بر گرسنگی بخسبد و
آوازها بیوسته و هموار که معتدل
باشد چون آواز آب و آواز باد و
اسیا که سخت نزدیک باشد و مانند
این خواب آرد و ماندگی و رنج
و مالیدن بسیار و شراب ممزوج
خواب آرد و کسانی را که از
خوابی رنج باشد نگذارند که تکیه
و جشم فراز کنند و اندک اندک غنودن
که باشد باز دارند تا مانده شوند
و بیش او جراغی بنهند و شمع ها

گویند و کتاب خوانند تا ملول
گردد بس ناگاه از بیش او برخیزند
و جراغ بردارند در حال بخسبد
و خواب بروی غالب گردد

باب [illegible] اندر تدبیر حرکت و سکون

زهرانک حرارت غریزی را سببها
بیرونی و اندرونی اثرهای
بدید و اندک اندک تحلیل خرج
شود حاجت است بدانک
عوض آن بازارند و آنرا مددی
دهند هم از گوهر آن و هر
حرارتی که از بیرون باز آرند رو
تن رسد هم غریب است و از
گوهر آن نیست و حرارتی که مدد
را شاید و از گوهر آنست جز

حرارتی که از حرکت اندامها خ
بیست از بهر انک جون مردم خ
کنند اندامها او گرم شوند و حرا
غریزی برافروزد و مددی بال
هم از کوهر خویش و این حرکت را
ریاضت خوانند و اصلی بزرگ اند
تدبیر حفظ صحت ریاضت است
از بهر انک ریاضت حرارت غریزی
برافروزد و فضله که هر روز
تن ماند آنرا بتحلیل دفع کند و
وقتی ریاضت را آن وقت باشد که
طعام هضم شده باشد و طبع ا
کرده و رودکانها از فضله طعا
خالی گشته و نخست که تدبیر ریاض
خواهد بود بفرمایند که تا اندامها

ما النند مالیدنی نرم و بتدریج سخت
تر و درشت تر بی مالند تا آخر
سخت بمالند پس بریاضت مشغول
شود و جون از ریاضت فارغ شد
دیگر باره وی را بمالند مالیدنی
سخت بس بتدریج نرم تر بی مالند
و در میانه این مالیدن دو جند بار
اندامها خویش را بکشد و عصبها
را زکند و نفس باز گیرد جند انک
تواند تا فضلها که ریاضت دفع
نشده است بدین طریق دفع شود
و مدت ریاضت جندانی باید کرد تا رنگ
روی افروخته می شود و حرکت
بنشاط می تواند کرد و هرگاه که
ماندگی بدید آید و عرق آمدن گیرد

از ریاضت بازایستد و ریاضت
کرسنگی زبان دارد و انواع ماند
که از ریاضت وغیر آن بدید آید
نوع است قروحی و تمددی و ورمی
و کروهی دیگر گفته اند نوعی دیگر
هست آنرا قشفی گویند اما ورمی
ماندگی باشد که اگر دست بروی
نهند یا حرکتی کند الم یابد چنانک
از قروح یابد و سبب آن فضله
باشد رقیق و بسیار و حرارتی قوی
که اندامها گرم کند و گوشت و پیه
را بگدازد و اندر نواحی پوست پر
کند و اگر این فضله بسیار تر باشد
سرمای اندر پشت می یابد و اگر
بسیار باشد لرزه و تب تولد کند و

علاج

علاج او اندر آبزن نشستن باشد
و مالیدن نرم بروغنها گشاینده چون
روغن بابونه و روغن شبت و روغن
بیخ خطمی و گرمابه فاتر و طعام چیزی
که لطیف تر باشد چون فروج که با
آب غوره و نمک و کشک جو پخته علاج العارض
بود و چون قلیه کدو و اسفاناخ خ
و ماش مقشر و ماندگی تمددی چنان باشد
که مردم پندارد که اندامهای او
کشیده است و امتلائی و حرارتی
بیش یابد اندر همه رگها و بندها
و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن
یا فضله باشد که اندر عضلها مانده
بود یا بادی و علاج آن گرمابه بود
و آبزن و آن روغنها که در علاج

ماندگی فروهی یاد کرده آمد و اگر این
ماندگی نه از ریاضت تولد کند
از استفراغی چاره نبود و ماندگی
ورمی نوعی است که تن گرم باشد و
رگها و عضلها ممتلی و اگر درست بی
بپسند الم یابند چنانک عضوی اماسیده
بود و سبب آن ممتلی سبب تمدد بی
باشد و علاج آن بسه چیز تمام شود
امتلا را باستفراغ و کم خوردن زایل کنند
و حرارت را بشربتها خنک تسکین
دهند و امتلاء عضلها والم آن
بگرمابه و آبزن و روغنها علاج
کنند و آسایش کن ینند و ماندگی
تشنجی چنان باشد که مردم پندارد
که اندر اندامها او خشکی است و سبب

آن گرمی

124 آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا اندر
هوای گرم سفر و رنج و روزه و
کم خوردن اتفاق افتاده باشد
علاج آن آبزن و گرمابه و روغنها
مالیدن است و شربت کشکاب و
روغن بادام و شکر و لعاب اسبغول
باشکر دادن و طعام با بچه اندر
کشکاب پخته و فروج و مانند آن نافع بود
و موافق آید باب دهم اندر تدبیر
استفراغ بدارویی مسهل
بباید دانست که مردم تن درست را
و کودکان را و پیران را و مردم خشک
اندام و لاغر را و کسی را که گوشت
عضلها شکم او اندک باشد و کسی را
که قوت ضعیف بود و آنکس را که معده

یا دل ضعیف باشد و کسی را که عضلها
زفان او ضعیف بود و این کسی باشد
که اندر سخن بجای حرف سین ثا گوید و
کسی که اندر تن او خون بیشتر از دیگر
اخلاط باشد این چند گروه را که
یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید
خورد و همچنین فصد و حجامت نشاید
کرد مگر ضرورت بود و شرایط
تسکین بجای آرد و مباشرت نیز نباید
کرد خاصه اندر ایام باحره و اول
باحره نوزدهم روز بود از تموز
و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ
باشد یا اندیشه و همتی بزرگ دارد
نشاید خورد و بسیار خوردن داروی
مسهل عادتی ناپسندیده است و تن را

ضعیف کند و کسی که داروی مسهل
خوردن نیازموده بود طبیب را نشاید
که او را دارو دهد بلکه صواب
آن باشد که بغذاء لطیف و اندک تدبیر
او کند و اگر چاره نباشد داروی
لطیف دهند و مردم خشک مزاج
را داروی نرم و لغزنده بیشتر
از آن استفراغ کند که داروی تیز
و دارو خوار باید که اوّل تن را
مستعد دارو خوردن کند تا مقصود
حاصل شود بی مضرت و این چنان
باشد که چند روز چیزی که احشا را
ضعیف کند نخورد و معده را
مراعات کند و گذرها دار و گشاده
کند و طبع را نرم کند و خلط را بپزاند

بس مسهل خورد وان ساعت که مسهل
خورد طعام باید که هضم شده باشد
وهنوز شهوت غذای دیگر پدید
نیامده باشد و داروی سخت شیرین
نباید تا معده آنرا بعوض غذا قبول
نکند و بهضم آن مشغول نشود و
خفتن پس از آنک دارو خورده باشد
اگر دارو قوی بود و پیش از آنک
دارو در کار آید بخسبند دارو هنوز
کار کند و چون در کار آید اگر بخسبند
باقی فعل دارو باطل شود و اگر
دارو نرم و لطیف باشد و پیش از
آنک در کار آید بخسبند دارو کار
نکند یا کمتر کند و آب گرم خوردن
پس از داروی مطبوخ قوت دارو

را ضعیف

را ضعیف کند و از پس جهاز قوی
اگر دیگر کار آن تقصیری باشد آب
گرم و شوربا و لبنیز تا زود آنرا
دفع کند و اگر بیک درم سنگ مصطکی
سوده با اندکی شکر بخورند دارو را
یاری تمام دهد و زود دفع کند
و تا دارو کار تمام نکند طعام و
شراب نباید خورد و اگر معده
صفرائی باشد و صبر کردن احتمال
نکند پیش از دارو بزمانی اندک چند
لقمه نان اندر شراب ثرید کرده
بدهند با شربتی گشنیز یا آب انار
و اگر کسی را بفصد و اسهال حاجت
آید نخست نگاه باید کرد اگر
اخلاط گرم است نخست فصد باید کرد

واکر اخلاط بلغمی است نخست
مسهل باید خورد واکر بیبی را
دارو کار نکند وتاسه وبی آرامی
کنند واندر اعضا پدید آید شیاف
یا حقنه بکار باید داشت یا دو
مثقال مصطکی سوده با شکر اندر
آب کرم بباید داد تا دارو را دفع
کند واکر رکها ممتلی شوند وچشمها
بیرون جهد رک بباید زد وبسیار
باشد که آبی وسیب عشان که از
دارو باشد زایل کند ودارو را
در کار آرد واکر نیز این اعراض
پدید نکند چون اجابت شفند
هم فصد باید کرد اکرچه پس از دو
روز باشد وهرکاه که دارو کار

127 تمام نکند وتن ها از ماده که
مقصود باشد پاک نشود کرمابه
بکار باید داشت چند روز تا ماده
که جانب رودها میل نکرده است
وسوی پوست میل دارد بعرق
دفع شود وباید از سود اکر از
کرمابه لذت می یابد نشان است
که ماده دفع می شود واکر لذت
نیابد وتاسه وی پدید اید در
حال بیرون باید آمد وشربت و
غذای موافق تدبیر باید کرد وچون
از دارو فارغ شوند از همه چیزها
که حالی را احوال مردم بکرداند چون
شادی وغم بزرک وخشم عظیم و
جماع ومانند این خویشتن دور

باید داشت وطعام اندک ولطیف
باید خورد وبیش از طعام مرطوب
ومبرود را حب الرشاد باید
خورد اندر جلاب ومحرور وصفرائی
را اسبغول ومعتدل المزاج را تخم
شاهسبرم واگر کسی سخت محرور
باشد اسبغول را بروغن گل چرب
کنند پس اندر جلاب کنند واگر کسی
سخت مبرود باشد حب الرشاد
را بروغن زیت چرب کنند وشراب
خوردن پس از دارو بیم باشد که تب
آرد واضطرابی پدید آرد واگر
دارو اسهال افزون از اندازه کند
شیر تازه دهد تا تیزی وقوت
دارو از امعا باز دارد واگر تخم

لسان الحمل

لسان الحمل اندر شیر جوشانند
وبدهند در حال باز دارد واگر
تب آمده باشد اسبغول وگل ارمنی
وصمغ عربی بروغن گل چرب کنند
وباشراب آبی یا باشراب مورد دانه
بدهند وتریاق فاروق وفلونیا
اسهال باز دارند وهرگاه که
اسهال چندان شود که فواق پدید
آید اسبغول بروغن گل چرب کرده
با آب سرد بدهند واطراف
ببندند وعطسه آرند وفلونیا
دهند واهل نعم وملوک را و
کسانی که دارو دشوار خورند تدبیرها
لطیف باید ساخت تا ماخذاوند
معده ضعیف وگرم را که باستفراغ

حاجت آید بگیرند سقمونیا یک شربت
واندر جلاب خام حل کنند و آبی باسیب
ترش شیرین پاره کنند و بسر کارد
بیازنند واندر جلاب نهند یک شب
تا ازین جلاب لختی اندر خود وآن آبی
باسیب بر چینند بسر جلال و بدهند
وآن جلاب بکدارند مضرت سقمونیا
نباشد و مزه دار و بدهد اما اگر
مقدار سقمونیا زیادت کنند از یک
شربت تا ایج ای بستاند مقدار
یک شربت باشد صواب باشد و اگر
باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت
آید بر بد سبید تراشیده نیم کوفته
بگیرند یک درمسنگ یا بیشتر باندازه
قوت و طبع دارو خوار و اندر صلا

درمسنگ

درمسنگ آب بجوشانند تا بنیمه باز
آید و پالایند و مقدار حاجت از
سقمونیا درین آب حل کنند و مقداری
شکر سوده هم در وی افکنند بس آبی
باسیب پاره کرده وآن ده اندر وی
افگنند و یک شب بنهند و بامداد آن
آبی باسیب بدهند مقصود حاصل
کند صفت مطبوخی که خداوندان
نزله را سود دارد بگیرند بنفشه
خشک پنج درمسنگ اصل سوس مقشر
نیم کوفته ده درمسنگ انجیر زمین آب
بجوشانند تا به سیر باز آید و بیست
درمسنگ شیرخشت یا ترنگبین در وی
حل کنند و پالایند این یک شربت
باشد صفت جبّی لطیف بگیرند بنفشه

خشک

دود رمسنک رب السوس بکد در مسنک
عسل خیارچنبر چند انکه هر دو بدان
بسر شند وحب کنند

باب یازدهم اندر تدبیر قی

کسانی را که سینه تنک بود و از کوشت
برهنه باشد و کردن دراز و حنجره
ظاهر و بیرون آمده باشد و کسانی را
که سینه اندر بیماری باشد قی نشاید
کردن و کسانی را که دماغ و اعضا
سر ضعیف بود و کسانی را که نیک
فربه باشند داروی قی نشاید خورد
بلکه داروی مسهل اولیتر بود اما
منفعت قی آنست که بیماریها و دردها
که فرو سوی ناف باشد سود دارد
و معده را پاک کند و آرزوها بدعون

کل خوردن و مانند آن زایل کند و آرزوی
طعام بدید آرد و خداوندان
یرقان و رعشه و فالج و نقرس
و مالیخولیا و قوبا را نافع بود و کسانی
را که بدرنگ بود و زردروی و خداوند
جذام را و کسانی را که داروی مسهل
خورند قی و غثیان آید اگر پیش از
دارو بسه روز قی کنند چون دارو
خورند غثیان و قی نباشد و مضرتها
قی آنست که معده را زبون کند تا
اخلاط روی بدو آرند و دندانها
و بیانیها چشم را و سینه را زیان
دارد پس اگر قی باندازه و بوقت
حاجت کنند کرانی سر و گوش زایل
کند و چشم را روشن کند و از جهت

بقی کردن چند گونه طعام مخالف باید
خورد و چند گونه شراب مخالف تا
مقصود تمام بحاصل آید و چون طعام
وشراب خورده باشد یک زمان صبر
کنند تا خلطی که مقصود است با طعام
بیامیزد و کسی را که قی دشوار افتد
سه روز پیش از قی هر روزی یک
وقیه روغن شیر بخت با یک وقیه
شراب صرف آمیخته بخورد و هر روز
اندر گرمابه شوند و روغن اندر مالند
وشوربا های چرب خورند و طعامها
گونا گون و اگر هوا سرد باشد خانه
گرم کنند [illegible] کنند
[illegible] وقت قی کردن [illegible] پشت
چشم ببندد [illegible] راست



نشسته و چون فارغ شوند چشم و
روی بآب سرد بشویند و دهان
را بآب گرم و چند بار غرغره کنند
بسکنگبین یا بآب کامه و بهترین روزگار
قی کردن تابستان بود و مرطوب
پس از ریاضت کند و پیش از طعام
و محرور پس از طعام و شراب کنند
واگر کسی خواهد که معده او زبون
نشود پس از آنک دهن شسته بود و
غرغره کرده مثلا یک مثقال مصطکی
سوده با اندکی شکر یا بی شکر با آب
سیب بخوردن تا مادتها که روی بمعده
آرند باز دارد و بقیت فضله که
در معده باشد سوی روده ها
دفع کنند و گلشکر و اطریفل کوچک

مجنین سود دارد و اگر از دارویی
قی شوی شبی در معده تولد کند شونیز
چرب خاصه سوربای مرغ فربه آنرا
زایل کند و اگر فواق پدید آید جرعه
جرعه آب گرم می خورد و عطسه آرد
و اگر اندر سینه و پهلوها دردی و
نمددی پدید آید بروغن بنفش یا
روغن بابونه بمالند و بآب گرم
تکمید کنند و تکمید چنان بود که
مثانه گاو و یا مانند آن چیزی
پاک کرده و شسته بر آب گرم کنند
و بران موضع می نهند و داروها
قی آنچ بی خطرست اینست بگیرند
تخم ترب دو درمسنگ تخم شبت یک
درمسنگ بوره نان چهار دانگسنگ

همه بکوبند و با انگبین بسرشند و پس
از طعام بخورند این یک شربت باشد
و ترب پاره کنند چون درم درم و اندر
غضاره می نهند تا نیمه بر هر تایی
لعل یا لعارسه کاسه چینی
اندکی نمک همی بر وی پراگنند
پس مقداری سکنگبین عسلی بر سر آن
کنند و یک شب بنهند دیگر روز
پیش از طعام آن ترب و آن سکنگبین
بخورند پس طعام خورند و تدبیر قی
کنند و پیاز نرگس دو یا سه بخورند
در میانه طعام و با ماهی بخورند قی
آرد و فقاع گرم با آب شبت و با
ماء العسل بخورند قی آرد بآسانی

باب دوازدهم اندر تدبیر
فصد و حجامت

فصد استفراغی است کلی از بهر آنک
مرکب همه اخلاط خون است بدین
سبب هرگاه که فصد کرده شود از
هر خلطی چیزی کم شود فصد را
استفراغ کلی بدین سبب گویند و
فضیلت فصد آنست که چون رگ گشاده
شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن
خون بتوان دید و چندانک مصلحت باشد
بیرون توان کرد اندک یا بسیار و
داروی قی یا مسهل اگر تقصیری کند
تدارک تقصیر آن بداروی دیگر خطر
باشد و اگر افراط کند باز داشتن دشوار
بود پس بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ
بفضیلت فصد نرسد و منافع خون
اندر تن بسیار است آنچ ازان چاره

نبود اندرین مختصر یاد کرده آید و آن
آنست که معلوم است که جگر کرم
است و معدن قوت طبیعی است
و تولد خون اندر جگر باشد بدین سبب
اندر خون حرارتی طبیعی است و همه
تن را ازان بهره است و بدان زنده
شود و مرکب حرارت غریزی که معدن
او دل است هم خون است و خون ازان را
بهمه تن می رساند و بدین سبب است
که هرگاه که خون بیشتر بیرون کنند
ضعف و غشی تولد کند و منفعت
بزرگ تر آنست که رگی بزرگ از جگر
بدل پیوسته است و نصیبی تمام خون
بدل می رساند و آن خون اندر دل
مرکب قوت حیوانی گردد و اندر همه

شرایین برود و قوت حیوانی بهمه تن
برساند و بدین سبب است که هرگاه
که خون از شریانها بیرون شود
قوت حیوانی باطل گردد و مردم هلاک
گردد و کمترین منافع خون آنست
که پوست را رنگین و با رونق و تازه
دارد و از بهر این منافع بعضی از
متقدمان خون بیرون کردن بهیچ
حال روا نداشته اند و این رای خطا
است از بهر آنک منفعت خون آنگاه
باشد که مقدار او اندر تن بدان مقدار
بود که باید و مزاج او چنانک باید هرگاه
که بیشتر شود یا مزاج او بگردد ناطبیعی
شود و سبب بیماریها گردد و زایل کردن
آن ناطبیعی واجب است و عذر بی

خواسته

خواسته اند گفته اند که هرگاه که
غذا از بیمار باز گرفته آید با چیزی
نافع و اندک داده شود هم مقدار
خون و هم مزاج او باعتدال باز آید
و به بیرون کردن خون حاجت
نیفتد جواب گوییم که اگرچه از تدبیر
صواب است مدتی و مهلتی باید تا این
غرض حاصل آید با آنک آمن نتوان
بود که آفت بیش دستی کند و مهلت
ندهد پس بضرورت مقدار خون
کمتر باید کرد و صواب آن باشد که
اندر چنین حال هر سه تدبیر کرده آید
غذا نافع و اندک دادن و مقداری
بد بیرون [illegible] کردن تا غرض حاصل
آید و اندر حال بیرون کردن خون

اعتماد بر قوت و بر حال دل باید کرد
و این ز نبض توان دانست و اولیتر
آن بود که در حال فصد طبیب دست بر
نبض نهد تا هر گاه که اثر تغیر و ضعف
بدید آید در حال فرماید بستن و هر گاه
که سبب فصد نه بسیاری خون باشد بلکه
و قوام آن نگردد نباید بست مگر ضعف
بدید آید و هر گاه که سبب فصد بسیاری
خون بود تا قوت بیرون آمدن خون
کمتر نشود نباید بست مگر اثر ضعفی
بدید آید و هر گاه که سبب فصد آماسی
باشد تا رنگ خون نگردد نباید بست
و بقراط بدین سبب گوید که اندر
شوصه رگ باسلیق باید زد و تا رنگ
خون نگردد نباید بست مگر بدو سبب

دیگر که

انک
یکی ضعف بدید آید و دوم آنک آماس
قوی باشد و رنگ خون دیر گردد و بیم
بود که ضعف بدید آید از بهر آنک از
آماس گرم و رنگ دیر رها خون بسته
بود و خون را اندران موضع بازداشته
و بدشواری بیرون آید و محرور و
مردم را غشی را که در معده او صفرا
تولد می کند و کسی را که مسام گشاده
باشد و کسی را که فم معده ضعیف بود
و کسی را که حس فم معده قوی باشد
از غشی نگاه باید داشت و طبیب باید که
دست بر نبض دارد تا چون اثر تغیر
بدید آید در حال بندد و در حال
خون بیرون آمدن ز غشی کمتر افتد و
بیشتر پس از آن افتد که رگ بسته باشد

و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد
خاصه کسی را که معده او صفرا
تولد کند و فم معده او ضعیف
باشد و اگر اندر حال غشی افتد
غشی زایل شود و قوت باز آید و
تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که
پیش از فصد بر زمانی اندک شراب انار دهند
یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا
شراب غوره یا مانند این چیزها و
مبرود را پیش از فصد شراب بوذنه
دهند یا میبه با جلاب که افاویه
در وی پخته بوند و مقصود را به پشت
بازخفته فصد کنند و هم بران شکل
باشد تا خون چندانک باید بیرون
کنند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ

حال اسراف نکنند و از پس فصد ماء
اللحم دهند و فصّاد باید که نافه
مشک و آلتی که بدان قی تواند افکند
چون پر مرغ و مانند او حاضر دارد
و دواء المسک نیز حاضر دارد تا اگر
غشی افتد در حال پر مرغ فرو کند
و قی افکند و مشک بویاند و دواء المسک
اندر جلاب یا اندر آب انار حل کنند
و در حلق فرو چکانند و کسی را که تب
آید اندر میان تب و روز نوبت رگ
نشاید زد و کسی را که مزاج صعب بود
هم رگ نشاید زد نخست درد ساکن
باید کرد و پس رگ زند از بهر آنک درد
اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن
خلط را سوی بیرون کشد میان دو کشیدن

منازعت پدید آید اضطراب و شوریدن
وضعف تولد کند و اندر تابستان
رگ روزی باید زد که هوا خوش بود
واندر ساعت نخستین از روز خاصه
محرور را و اندر تدبیر استفراغ
بدارو ی مسهل یاد کرده آمده است
که کدام روز از فصل گرما باید خورد
مسهل و فصد نیز نشاید کرد آن معنی
اندرین باب نگاه می باید داشت و آن
روز که رگ زنند دیگر روز طعام
کمتر و لطیف باید خورد و چیزی
صفرا نشان باید خورد خاصه محرور
را و هر جمله طعامی که قوت بسیار
دهد چون کباب و قلیهٔ خشک و مانند
این نشاید خورد از بهر دو کار یکی آنک

مقصود

مقصود از فصد کم کردن قوت
خون باشد و طعام قوی این مقصود
را باطل کند و دیگر آنک از پس فصد
قوتها معده و دیگر اندامها لختی
ضعیف شوند چون طعام قوی خورده
شود هضم بد باشد و خلط بد تولد
کند و در حال گرانی و کسل پدید
آید و از پس قی و اسهال و مجامعت
و از پس بی خوابی و رنج و از پس ناگوار بدن
طعام و از پس هیضه و از پس کاری
که تن را گرم کند و اسباب تحلیل
بسیار افتد و مسام گشاده شود
رگ نشاید زد و اگر ضرورت باشد
میان این حالها و میان رگ زدن سه روز
با دو روز کم نشاید هم بیش اندازند

وهم پر از وی وا زپس رگ زدن باز
غلتیدن و آسودن صواب باشد
لکن نشاید خفت که کسل و ضعف آرد
و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد
و بر سر رگ رفاده بزرگ بباید نهاد
و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید
و اگر سر رگ گرم شود هر ساعتی
باید گشاد و رفاده بگلاب سرد کردن
و باز بستن و مرطوب را بیش از رگ زدن
ریاضتی معتدل باید کرد تا حرارت
برافروزد و رطوبات بگدازد و اما
رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل
و باسلیق و حبل الذراع و اسلیم
و باسلیق ابطی و صافن و مابض
و عرق النسا و هر رگی را منفعتی

دیگر است

دیگر است اما فصد قیفال علتهاء سر و
چشم و کام و زفان و لب و دندان را
سود دارد و فصد اکحل علتهاء همه
تن را نافع باشد و باسلیق علتهاء
جگر و سپرز و ذات الجنب و شوصه
و دردهاء سرین و زانو و ساق و
قدم را سود دارد و اُسَیلم دنبال
باسلیق است از دست چپ درد
سپرز را سود دارد و خداوندان
گر و خارش را و از دست راست را
مر جگر را و حبل الذراع اندر بعضی
دستها بار باسلیق است و اندر بعضی
با اکحل آمیخته است و بر زند الاعلی
نهاده است نزدیک خرده گه دست
و اندر کتب می گویند منفعت آن همچون

منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف
این واجب می کند همانا این خلاف از
سهو ناسخان افتاده باشد و فصد
صافن خون را از نیمهٔ بالا فرو دارد
و حیض بگشاید و ریش نهد از خایه
و قضیب را سود دارد و مابض اندر زیر
زانو است بعضی طبیبان گفته اند
که مابض شاخها است و دنبال رگها
که یک رگ شده است فصد آن درد
احشا و درد پشت را سود دارد و
منفعت فصد او زیادت از منفعت
فصد صافن است حیض بگشاید
و درد مقعد و درد بواسیر و درد
رحم را سود دارد فصد عرق النسا
درد عرق النسا زایل کند و منافع او

نسا ...

139

بمنافع صافن نزدیک است اما قیفال
بورب باید زد یا از هنا و ربوده
باید زد تا بیش از دیگر روی رگ
بیرون نشود و بکرانه عصب دو نزد
عضله و غشا آن نیاید و اندر زیر
الکحل عصبی است احتیاط باید کرد
و ربوده باید زد و از درازا از
بهر آنک بسیار باشد که الکحل اندر
میان دو عصب باشد و باسلیق را
و باسلیق را از بهر آنک در زیر وی
شریان است از موضع خویش یکسو
باید برد و بورب باید زد و یا از هنا
و از درازا نباید زد و از درازا باید
گیرد و باشد که از هر دو جانب وی
شریان باشد اگر از هر دو جانب شریان

باشد دست ازان رگ باید داشت و
رگی دیگر باید جست و اندر مشترن
وقتها که رگ باسلیق میزنند باد گیرد
و نشان وی آن باشد که بر رگ مانند
عدس و نخود یا حب بزرگتر ناهموارها
پدید آید باید گشاد و باهستگی بباید
مالید تا ناهمواری زایل شود و دیگر
باز بستن و اگر دیگر باره باد گیرد هم بباید
گشاد و مالید و بستن و اگر هر بار
باد گیرد دست ازان باید داشت
و باسلیق ابطی باید زد و هر رگی دیگر
که همچنین باد گیرد نباید زد و باسلیق
را اولیتر آن باشد که بشست پیش زنند
چنانک پیش حجامت زنند تا بسلامت
باشد و باسلیق ابطی را بسیار بباید

مالید و آب گرم بسیار بر باید ریخت
و سد بزرگ باید افکند و دست مفصود
راست باید داشت چنانک زاویه
بغل قایم باشد و رگ را بابهام فرو
باید کرد و بیش از بالا بر رگ فرو باید
برد و فصد اسیلم ساعد را باید دست
و بوس باید زد یا از دراز او دست
اندر آب گرم باید نهاد تا خون
چندانک باید برود و رگ صافن را از
بالا انگشتان تنگ باید بست و گاهی
چند بروند و کی وهم انجند زیر
پای نهند تا پای بروی بنشانند
تا رگ پدید آید و از اصل رگ دو شاخ
بر خاسته است زدو جانب او و اصل
اندر میان هر دو راست اصل را باید زد

و مابض را ساق باید بست و ران
نیز باید بست و چند گام باید
رفت و چند بار فرو باید نشست
و برخاست تا رگ پدید آید و عرق
النسا را دستاری دراز بگیرند
و یک سر میان مقعد بندند و باقی
بر ران و ساق او چند دور بندند سخت
تا نزدیک شتالنگ و چند بار فرو نشیند
و برخیزد و پای بر خشتی نهد و فصاد
بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را
بجوید اگر یافت از خطا ایمن باشد
و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب وحشی
بجوید و نشان عرق النسا آنست که
بروی چند گره باشد و از درازا باید
زد از بهر آنک از دو جانب او عصب

باشد و هرگاه که فصاد در خطا
افتد و سر نیش بشعبهای عصبی باز
آید اگر دست باشد یا پای ورم کند
وگر از بد آید پس همه تن بروغن بنفش
چرب باید داشت یا بروغن بادام
و بر اماس ضماد کند از آب کشنیز تر و
صندل سرخ و سپید و شیاف
مامیثا و اگر قوت بر جای بود از دست
دیگر رگ باید زد یا رگ صافن باید زد
و اگر این خطا بر پای افتد از دست
رگ باید زد هم از آن جانب و اگر جراحت
ریم کند جراحت فراخ باید کرد
و رفادها بر می باید نهاد چنانک ریم
دفع می شود و اگر خطا از آن گونه
افتد که رگ بسک گشاده بود و خون اندر

زیر پوست گرد آید و جایگاه رگ کبود
شود تا اثر آن زایل نشود هیچ کار در شست
بدان دست نشاید کرد و هر گاه که
کبودی کم می‌شود نشان سلامت باشد
واگر کبودتر می‌شود یا سیاه شود از
دست دیگر رگ باید زد یا رگ صافن
باید زد و آن ضماد که پیش از این یاد کرده
آمد بر باید نهاد و هر گاه که بیشتر یا
باز آید هم حال سر رگ باید گرفت و دارو
که آنرا الدرون گویند بر نهادن و زیر
آن رفادهٔ بر نهادن و محکم بستن و دست
بر بالش گرد کرده داشتن و بازوی دست
دیگر و پای که برابر دست مجروح است
بستن تا خون از این دست مجروح میل کند
واگر از بستن رنج رسد باید گشاد و باز

142 باید بست صفت کاذروق بگیرد
دم الاخوین و عنزروت و شبانی
و قلقطار و قاقیا و گلنار و صبر و
کندر از هر یکی یک درمسنگ صمغ
عربی دو درمسنگ همه را بکوبند و
ببیزد و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند
وآنرا با موی خرگوش یا تار عنکبوت یا خانه
عنکبوت یا کبزه بر جراحت و گرداگرد
او نهاده بندد و ده روز بجای ماند
پس از ده روز برفق بگشاید اگر خون
ساکن شده باشد باز بندد و هر چند
روز بی گشاید و بی بندد تا معلوم
شود که جراحت بسته و محکم شد
واندرین مقصود نگاه باید داشت تا (مبادا طبع)
نرم نشود و با اعتدال باشد و نشان

رسیدن نبض شریان آنست که حرکت
بیرون آمدن خون حرکتی با نظام بود
همچون حرکت نبض و هر حال که نبض ضعیف
شدن گیرد و خون شریان رقیق تر
باشد و اشقر بود و اگر گوش بجراحت
نزدیک دارد آواز خون از ... نتواند
شنید و اما حجامت کودکان را و
پیران را بجای فصد باشد و بر هر
عضوی که حجامت کنند آن عضو را
پاک کنند و با خون حجامت از گوهر
روح چیزی خرج نشود و با خون
فصد بسیار خرج شود و کودکان را
تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت
حجامت نشاید کرد و ان پیران هم تا هفتاد
نباشد از بهر آنک ضعیف شوند و بر

آن ضعف

آن ضعف باشند و بزرگان را پس از شصت
سال حجامت نشاید کرد از بهر آنک
خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و اولیتر
آن باشد که روز چهاردهم و پانزدهم از
ماه فصد نکنند بل که توقف کنند
تا نور ماه نقصان گیرد و این روز
شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنک
ماه روز چهاردهم ممتلی باشد از نور
و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد
و میل بجانب ظاهر کرده و رگها پر
و شاخهای رگها پر شده و اندرین وقت
خون رنگ و صافی بیشتر آید و خلط بد
کمتر و هرگاه که نور ماه نقصان
گیرد خون صافی باز گردیدن گیرد و
اخلاط رگها خون سوی پوست میل

کرده باشد بسبب آنک غلیظ تر باشد
باز پس ماند و بدان زودی که خون
صافی باز گردد باز نتواند گشت
بدین سبب خون حجامت اندر نقصان
نهد ماه خلط بد بیشتر آید والله اعلم

باب سیزدهم

اندر تدبیر استفراغها دیگر

استفراغها دیگر هفت انواع
است ادرار بول عرق مخاط که
از بینی آید لعاب که از دهان و بن
زفان آید جماع استفراغ بشیاف
استفراغ بحقنه اما ادرار بول
باید دانست که هر طعامی که
خورده آید از وی سه هضم است هضم
نخستین اندر معده است و هضم
دوم

دوم اندر جگر است و هضم سیم
اندر اندامها و از هر هضمی چیزی
افزونی بماند که قوت مغیره از وی تمام
هضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ
صحت دفع آن واجبست و هر فضله
را طریقی است که بدان طریق دفع
شود دفع فضله نخستین بقی باشد
یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد
و دفع فضله دوم بادرار بول
باشد از بهر آنک این فضله اندر عروق
باشد و هرگاه که اندک بود بداروی
ادرار کننده دفع شود و اگر
بسیار تر باشد بداروهایی که آن
فضله را اندر عروق از خون جدا
کند و باسهال دفع کنند حاجت آید

وتدبیر اسهال گذشته است و
تدبیر ادرار و داروهای او اندر
بخش عملی در باب عسر بول یاد کرده
آید اما منفعت ادرار بول که باندازه
حاجت بود بزرگ است درد بندها
را و درد پشت و گرانی و کسل و
استسقا و بیشتر بیماریها را که از
تری بود زایل کند و افراط کردن
اندر آن بیم بود که مثانه را ریش کند
و تشنگی و علت دیابطس و دق
و گدازش تن تولد کند تدبیر
ادرار عرق باید دانست که عرق
فضله هضم سوم است و طریق
دفع او گذرها باریک است و ناپیدا
که آنرا مسام گویند بعضی ازان فضله

145
بخار است که از همه تن بتحلیل دفع
شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ
است که بر پوست بماند و اندر گرمابه
پاک کنند و بعضی عرق است که هم
بطریق مسام بیرون آید و اندر
تدبیر حفظ صحت و اندر علاج
بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن
باید کرد و بدین سبب است که هرگاه
که بیمار عرق کند راحت یابد و هوای
گرم چون هوای گرمابه و رفتن
و ریاضت اندر هوای تابستان
عرق آرد از بهر آنک ریاضت اندرون
تن را گرم کند و فضله بگدازد و
هوای گرم آن فضله را بگدازد و
بیرون کشد و داروها لطیف کننده

نیز تن را گرم کند و عرق آرد و لیکن
اندر تدبیر حفظ صحت عرق آوردن
بدارو ضرر کند باید که حرکت و ریاضت
کفایت بود از بهر آنک ایمن نشاید
بود که داروها تب آرد و عرق
بسیار آرد و تن را خشک کند و پوست
را درشت کند و رطوبات اصلی
بگدازد و تحلیل کند و دق و ذبول
تولد کند تدبیر مخاط باید دانست
که مخاط رطوبتی غلیظ را گویند که از
سر بر راه بینی فرود آید و از آمدن او
دماغ پاک شود و بارها دماغ
که از اخلاط بد و غلیظ خیزد زایل
کند چون صرع و سکته و مانند
آن و از بهر حفظ صحت مر طوبت را

وکسانی

وکسانی که اندر دماغ ایشان
رطوبات باشد تدبیر فرود آوردن
آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است
و عطسه و سر بخار سرکه و شراب که
بر سنگها گرم چکانیده اند داشتن
و مانند آن و بخار طبیخ بابونه و
پودنه کوهی سودمند باشد و خربق
سپید و فلفل و عرطنیثا بسایند
نرم و ببویند عطسه آرد و مخاط
بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از
استفراغ باید کرد بدارویی مسهل
یا بدارویی قی که دماغ و تن را لختی
پاک کرده باشند تا باقی بدین
طریق دفع شود تدبیر لعاب
باید دانست که لعاب آبی غلیظ است

که از کام و بینی فاز فرا آید و آمدن
آن بوقت حاجت دماغ را و چشم
و گوش و حلق و فم معده را سود دارد
و از بهر حفظ صحت گاه گاه تدبیر
لعاب رفتن باید کرد خاصه اندر
زمستان و خاصه مرطوبان را از بهر
آنک اندر زمستان رطوبات بیشتر
گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و
میویزه و مانند آن باشد که بخنبی
بخایند و بغرغره کردن بسرکه
دیری و ابکامه یا ایارج فیقرا
و ابکامه با سعتر و خردل و غرغره
اندر گرمابه باید کرد یا اندر خانه گرم
تدبیر استفراغ بشیاف باید دانست
که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف



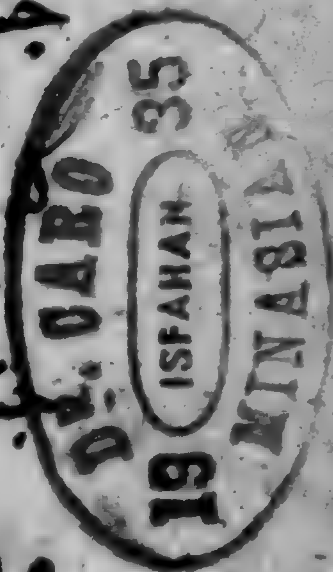
است جز ماده را که بدو نزدیک بود
نتواند آورد اگرچه ترکیب آن داروها
قوی باشد و منفعت آن اندر درد
پشت و کمرگاه و سرین و حوالی
آن باشد و از بهر هر شخصی خرد
و نیز رگی شیاف در خور او باید
و از بهر هر مقصودی داروها
باید ساخت که بمقصود لایق باشد
مثلا از بهر کسی که او را تب می آید
و محرور است از بنفشه و شکر
و سقمونیا باید ساخت و از بهر
مرطوب و مردها بلغمی از سکبینج
ن و جاوشیر و مقل و اشق و سورنجا
و تخم کرفس و جندبیدستر و قسط
و زرنباد و عنزروت و برگ سداب

و ماهی زهره باید ساخت تا بسر
حقنه فعل حقنه قوی تر از
فعل شیاف است از بهر آنک
بمقدار بیشتر باشد و رونده و
گرم باشد و کسی را که مانعی باشد
که او را بدان سبب دارو مسهل
نتوان داد چون ضعیفی معده و
تولد غشیان بسبب دارو خوردن
خاصه اگر امعا ثقل را دفع کند
چنانک باید و مقصود او از داروی
مسهل تمام حاصل نشود چنین
اشخاص را هیچ علاجی چون حقنه
نیست و کسی را که بر سر زخمی افتاده
بود یا اندر دماغ آماسی و آفتی باشد
حقنه سخت نافع باشد که ماده را

148

و احشا را می رنجاند و می گزاند
تا هلاک کند و علامتها بدانک بیماریها
دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی
و اصلاع پدید آید چنانک چشم دور
اندر شود و بینی باریک شود و سرد
شود و باشد که سر بینی سیاه یا کبود
شود و گوش هم چنین سرد و متشنج
گردد و ناخنان کبود گردند و پوست
پیشانی کشیده شود چنانک کسی پوستی
تر بگیرد و بر چیزی بپوشد و نهد
تا خشک شود پوست پیشانی بر
استخوان هم چنان شود این همه
نشان سرد شدن خون است و فرو
مردن حرارت غریزی و نارسیدن
او باطراف و بآخر سیاهی چشم سوی

شدن گیرد و سببها پدید
آید و نیز از جملهٔ علامات آنست
که بیمار پشت باز افتد و دستها
فرو گذارد و بشیب فرود آید
اندر بستر و دندان بهم ساید و
صریر کند و بعضی را باشد که
لب زیرین بر جهد و دندانها که
پوشیده بود برهنه شود و
چشمها گشاده ماند و بعضی باشد
که بدست حرکتی کردن گیرند
چنانک کسی مگسی پیش چشم همی بیند
و بعضی انگشت بر دیوار همی مالند
چنانک کسی کاه از دیوار بیرون کند
و بعضی انگشت بر جامه می مالند
چنانک کسی پرزه از جامه برچیند



ازین علا

ازین علامتها بد باشد و نشان نزدیک
وقت مرگ والله اعلم
تمام شد بحسب این مختصر از تقدمة
المعرفه و تمام شد نیز بخش
علی از کتاب خفی علائی تمام شد
والحمد لله رب العالمین والصلوة
علی نبیه محمد وآله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم از کتاب خفی علائی

این بخش ازین کتاب مشتمل است بر
هفت مقالت و اندر هر مقالتی
و هر بابی نکته باشد که ازان
باب مقصود آن نکته بود چنانک
در بیشتر کتب آنرا بجویند بیابند و
غرض اهل علم و تحصیل از مطالعت

این کتاب آن باشد که هر یکی شرحی
که لایق این کتاب بود یاد
کرده شد تا معلوم باشد

مقالت نخستین
اندر وصیتها که طبیب را اندر علاج
گوش بدان باید داشت

مقالت دوم
اندر اشارت کردن بعلاج
اندامها از سر تا پای

مقالت سیم
اندر علاج تب و آبله
و حصبه و مانندان

مقالت چهارم
اندر علاج آماسها و ریشها
و جراحتها

مقالت پنجم
اندر علاج شکستگی استخوانها
و از جای بیرون آمدن اندامها

مقالت ششم
اندر زینت و پاک داشتن
ظاهر تن

مقالت هفتم
اندر علاج زهرها

مقالت نخستین
اندر وصیتهایی که طبیب را گوش
بدان باید داشت

طبیب را که بنزدیک بیمار آید
پس از آنک شروط امانت دینی
و شفقت بجای آورده باشد
و چشم و گوش و دست و زبان

از همه ناپسندها نگاه دارد بحسب
باید که نوع بیماری و حقیقت او
بدان طریق که در بخش اول ازین
کتاب یاد کرده آمده است بس احوال
آن روز و احوال روز گذشته
برسد و معلوم کند تا قوت
بیماری امروز همچون قوت دینه
هست یا کمتر یا افزونتر است و
دیگر روز را نیز احوال بپرسد
اگر هر سه روز یکسان بود حکم کند
که بیماری بنهایت رسیده است
و اگر هر روز می افزاید گوید هنوز
برتزاید است و اگر هر روز می کاهد
[illegible] در انحطاط است
[illegible] رسیده است سپرها

151

در خور آن احوال کند چنانک اندر
بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده
شده است و باید برسید تا بیمار
در هیچ عضوی المی میبیابد اگر
یابد معلوم گردد که معظم بیماری
اندران عضو است و اندر آغاز
تب ماده بدان عضو ریخته می شود
آن عضو را قوت دهد بضمادی
یا بطولی موافق صفت
ضماد و نطول کبر د علس مقشر
و سماق و ناربوست و گلنار
و گل سرخ و برگ مورد از هر
یکی برابر بسایند و خرقه بدان آب
تر می کنند و بدان عضو بر می
نهند و ثفل آن ضماد کنند و احوال

ببرسد اگر بیمار خواب بی باید بداند
که دماغ بسلامت است و امیدواری
هست و اگر خواب با بد حال بر
خلاف بر داند و از شهوت طعام
بپرسد اگر شهوت برجای بود
بداند که اعضای غذا بسلامت است
او میدواری زیادت کردد و اگر
بی وجع آگاه خواب لایق حال
بیمار فرماید ساخت و شربت و
دارو و خدمتکاران اختیار کند
چنانک باید و اندر بهارها گرم خانه
حکم فرماید و بیمار را جامه پوشیده
ارد تا خنکی هوا و راحت آن
بدل می رسد [illegible] او سرد شود
وحرارت باند درون تن او باز کردد

و اگر بیمار کودک باشد یا اهل نعم
بود با قوت و ضعیف باشد
و چیزی آرزو خواهد منا نعت
آرزوها او کند از آن نوع یا ما [illegible] بند
آن چیزی اندک می باید داد و
بداند که حال قوت اندر بیماری
همچون حال توشه است اندر سفر
همچنانک مسافر توشه نگاه دارد
تا سفر بدان تمام کند طبیب باید که
هم عنایت بنگاه داشتن قوت بیمار
کند تا بیماری بدان پایان رسد
و بدین سبب گاه باشد که طبیب را
حاجت آید که بیمار را چیزی دهد
که داند که سبب بیماری بدان
زیادت خواهد شد لیکن بدان نکرد

ل نگاه داشتن قوت مشغول
باشد و این چنان بود که اندر تب
محرقه بیمار را غشی آمد طبیب اندر
آن حال بحرارت نگاه نکند نان را
بشراب تر کند و بدهد تا قوت
باز آرد و بپرهیزد اندر تب قولنج سرد
هر گاه که درد سخت پدید آید
طبیب دارو مخدر دهد تا بیمار
از درد بی خبر شود بدین سبب
عارضه قوی را زایل کند پس
بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت
قوی باشد و باستفراغ حاجت
آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا
که قوت ضعیف بود حسب انعاش
قوت باید کرد پس استفراغ کردن

153

و آنجا که باستفراغی تمام حاجت
آید یکبار بر طبیعت الحاح نباید
کرد و بتفاریق استفراغ باید کرد و
اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن
نتواند بود که قوت چندان دارد که
ماده پخته شود زود استفراغ و
علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک
نباشد علاج قوی تاخیر باید کرد
تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند
و اندر بیماریهای کهن ...
در علاج فترتی باید افکند ...
نگاه داشته می آید و هم بیماری ...
آسایش می یابد و طبیعت از بس ...
علاج را قابل تر میشود و بار دوم اثر
کننده تر آید از بهر آنکه در مدت ...

بسبب مداومت بر علاج طبیعت باز بر
خو کرده شود و منفعت پدید نیاید و هرچند
روزی شربتها اگرچه همه از یک نوع بود یکی
بدیگری بدل باید کرد تا طبیعت بیک چیز
خو کرده نشود و هرگاه که طبیعت از علاج
بیک طریق می‌سپرد و هیچ اثری پدید
بضد آن باز باید گشت و اگر بحقیقت پدید آید که
بر صوابست اگرچه آن اثر دیر ظاهر شود از
طریق علاج صواب بر نباید گشت و اگر
علاج خطا بیفتد و اثر آن خطا ظاهر
نشود از آن طریق زود بر باید گشت پیش
از آنکه اثر قوی زود ظاهر شود و اگر بیمار
خفیف باید بر خلاف قیاس بدان قرینه بنا باید
شد و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه
پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل
گردد

کرد و بیمار قوی ترکیب را استفراغ بیشتر
باید کرد و بیمار لاغر و ناتوان را علاج بتفریق
باید کرد و استفراغ کمتر و در همه بیماریها
بخوشی بیمار باید جست و تدبیر قوت دل را
که هرچه ممکن گردد و غم و ناخوشی دور باید
داشت و بعضی را بشارتها و بعضی را بز
و جواهر و بعضی را بحضور دوست و نوازش
بخوش باید کرد و در بیماریها گرم و سرما برد
علاج قوی نباید کرد و آنجا که باستفراغ و تغییر
مزاج حاجت آید یک چیز باید که هر دو معنی را
شاید بغنیمت باید داشت چنانکه در تبهای صفراوی
آب آلوی سیاه و طبیب تا تواند که علاج بغذا کند
بدارو مشغول نشود و تا تواند که بیک دارو
بسیط علاج کند داروی آمیخته ندهد و طبیب را
داروهای مجهول که مجهولان و پیرزنان آزمایند

وحکایت کنند بکار نباید داشت و اعتماد

نشاید کرد [illegible] اندر [illegible] در علاج بیماری اندامها

[illegible] باب هجدهم [illegible]

در بیماریهای سر و بیماریهای دماغ برسام

گرم دو نوعست یکی آنکه ماده آن صفرای

خالص بود دوم آنکه صفرا با خون آمیخته بود

و غلبه خون را باشد اما آنچه ماده آن صفرای

خالص بود آنرا بلغت یونانی فرانیطس گویند و بتازی

سرسام خوانند و سام بلغت متقدمان

آماس است یعنی سر آماس و این نظر آن گفته اند

این علت آماسی بود که در پرده دماغ یا در اعشا

دماغ [illegible] فرانیطس [illegible]

سبب این علت غلبه صفرا بود که بدماغ [illegible]

علامتهای [illegible] گرم [illegible] سر [illegible]

تشنگی و خشکی دهان و تلخی و درشتی زبان

سبید و اندک کافور سوده بگلاب

وسرکه برجکانیده می بویانند

وخرقه کتان بدان تر کرده بر پیشانی

وصدغ او می نهند و همچنین

سرکه وگلاب و روغن گل هم

آمیخته می بویا[illegible] بر پیشانی

وصدغ او [illegible]ند و پای او بآب گرم

یا در طبیخ بنفشه و بابونه می مالند

و می شویند وطبیخ را حقنه زرد

یا انشیاف که از بنفشه و شکر و

سقمونیا ساخته باشند فرو دارند

صفت حقنه زرد بنفشه ده

درمسنگ نیلوفر سه درمسنگ

عناب بیست عدد سپستان چهل

عدد بابونه ده درمسنگ همه را اندر

یک من آب سرد باد و بهی رود
و بالایند و هفت درمسنگ روغن
گل با روغن سمش و یک وقیه شکر
سرخ اندر نجاه مثقال ازین
مطبوخ کنند و حقنه کنند و
اگر از حق... شیاف مانعی باشد
ماء الرماس و شی... دهند
با طبیخ خرما هندی و شیر خشت
و هر شب دو درمسنگ اسبغول
اندر جلاب جام و آب انار ترش می
دهند و هوای خانه خوش باید
و بتازگی و روشنی معتدل باید
و دیوارها خانه ساده باید بی نقش
و صورت و کتابت و نزدیک بیمار
برگ بید شسته و نیلوفر و بنفشه

156

و میوها خوش بوی و خنک باید و
شربت از جهت تسکین حرارت
آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب
ریباج و شراب حماض ترنج و شراب
زرشک و شراب انار و شراب لیمو
شراب صندل و آب کدو با آب
غوره آمیخته و اندکی شکر بر نهاده
و از جهت نرم داشتن طبع شراب
الو و شراب خرما هندی و شراب
بنفشه و آب حرهمه و آب میوها و
اگر حرارت با فراط باشد پس از آنکه
استفراغ کرده بوند قرص کافور
دهند و هر روز که تب بسازند
شود بایی از بن زران تا شستا لک جذند
خناک از رنج بستن اندکی آگاه باشد

ویکزمان اندر آب کرم بنهند و بمالند
بن بکشایند و بستن از بن ران آغاز
کنند و لشادن از سوی ششتالنک
و مزوره از حصف زمرد اشن طبع
از نلک و آلو سیاه و زردآلو و خرما
هندی و ان ماش مقشر و اسفاناخ
دارند و ان کشک جو همه سبز ادام
مغز و مسکه و اندر شبها
برکل جکندر افکنند و شکر حاشیه
دهند و از جهت آنکه رفتن طبع
از ناردانک و زرشک و آب سیب ترش
و آب غوره دارند همه بشیره ادام
مغز بریان کرده و اگر اندر
هر مزوره دود رم سنک تخم
خشخاش کوفته بر افکنند صواب

بلشرو

باشد و از بهر تسکین صفرا و خون
طفسیل از عدس مقشر و زیره
با عناب مروی بخته اسرسام
خونی این علت را بلغت یونانی
فلغمونی کویند علامت او
سرخی زفان و رکها ممتلی و تب
کرم و لازم بود و کرانی سر و
درشتی زفان و نبض سریع و
صلب و باشد که روشنائی نخواهد
و زفان بکیرد علاج فرق
میان علاج این و علاج فرانطس آن
است که این علت را نخست فصد کنند
یا حجامت و دیکر علاجها بدان
نزدیک باشد و نیز بود که بحقنهٔ
قوی نیز یا مسهلی حاجت آید

سرسام سرد این علت را
لیسرغس گویند و مادهٔ او بخاری
باشد که از بلغم عفن بدماغ برآید و
سبب آن تخمه و بسیار خوردن بود
از طعامهای سرد و تر چون
ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی
و پیاز پخته و خام و میوهای تر
و فقاع و مستی متواتر علامت
او خواب بسیار و فرامشتکاری
بود و صداع و مرو تب آهسته
و نبض متفاوت و بول غلیظ خام
و سپید و بسیاری آب دهان
علاج نخست حقنه تیز باید
اشیاف تیز نهادن پس قی کردن
و سر ایارج فیقرا و شحم حنظل مرکب
کرده
اندر مطبوخ

اندر مطبوخ افتیمون دادن و
هر بامداد گلنگبین با مصطکی و
انیسون دادن و مفاصل برو عن
قسط و مانند آن مالیدن و اگر
تب آید گشکاب دادن که مرو بی
بودنه کوهی و زوفای خشک
و تخم کرفس و بادیان و سعتر و مانند
آن جوشانیده بود و اگر تب گرم
تر باشد بادیان تر و برگ کرفس
و قدری نخود اندر وی بپزند
صفت حقنه تیز بگیرند
شحم حنظل و افتیمون از هر یکی یک
مثقال بسفایج نیم کوفته و بودنه
کوهی یک مثقال این همه را چنانک
رسم است بپزند و بپالایند

ددو در مسنک بوره اندر ده در مسند
آنکاه خل کنند و ده در مسنک
روغن زیت و ده مسنک باشد
برافکنند و بکار دارند و شیاف یا
از زرب تراشیده یا از صابون یا از
شحم حنظل و بوره و نمک و با نید
بنهند بجای سرشته و پس از آن
که استفراغ کرده باشند بخار سرکه
و بودنه و حاشا در وی پخته بینی
او می رسانند و بوی داروها لطیف
کننده غرغره می فرمایند و بلبل
و جند بیدستر بویانند تا عطسه آرد
و در هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و قلاقلی و سیر سیا
و مانند این بدهند و اکر

159

کار مران کرد دو دانک سنک جند
بیدستر با انکبین سرشته بدهند
و ضمادی از جند بیدستر و سعتر
و بودنه کوهی و حاشا بسرکه
عنصل سرشته بر سر او نهند و
نطول از بابونه و بودنه و نمام و
حاشا و مرزنکوش و شبت بکار دارند
و صوبی سر مردم که سونیز و با
سرکه بسرشند و بر سر و پیشانی
مالند سود دارد مالیخولیا این علتی
سودائی است و از جهت انک کوهر
دماغ نازک است و کوهر روح
نفسانی که اندر دماغ است روشن است
و سودا خلطی تیره و تاریک است
هر کاه که بخار سودا بدماغ بر آید

مزاج دماغ بگردد وآن بخار با روح
نفسانی بیامیزد روح تاریک و تیره
شود واز جهت آنک مردم را هیچ
چیز چنان ترسان نبود که از
تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد
نشود که از روشنایی بدان سبب که
در تاریکی نیک و بد را و دوست و دشمن
را نتوان دید و نتوان شناخت و اندر
روشنایی بتوان دید و شناخت بدین
جهت همیشه مردم از تاریکی ترسد
دیگر هر چند بس صبر و رنگ بسی را که
تاریکی باید روز دماغ او باشد
ترسان تر باشد واز بهر آنک از تاریکی
بیرون نتوان گریخت واز تاریکی
دماغ خویش نتوان گریخت خداوند

160

وخ[illegible]ند سر[illegible] باسبر
بد[illegible] بحران استقال باشد
وع[illegible] بدان زایل شود ومن دیدم
که خداوند مالیخولیا را اگر رسته بر پای بر آمد
ومالیخولیا بدان زایل شد واگر
خداوند خناق و ذبحه را بر سینه
آماس و سرخی پدید آید بحران استقال
باشد وطبیعت ماده را بظاهر
دفع می‌کند وبیشتر اگر بر ظاهر
حلق و زفان آماس پدید آید نشان
سلامت باشد واگر خداوند سرفه
کهن را اندر خایه آماسی پدید آید
سرفه زایل شود از بهر آنک اندر
دم زدن را بالا [illegible]
[illegible] کرده است واگر خداوند داء الثعلب

لادوالی بدید آید داء الثعلب زایل
شود از بهر آنک ماده بدان انتقال
کرده باشد و همچنین اگر خداوند
صرع کرده را و درد اندامها و نقرس
لادوالی بدید آید ماده انتقال
کرده بود و علت بدان زایل شود و
اگر خداوند فواق امتلایی را عطسه
بدید آید فواق زایل شود

باب ششم اندر شناختن حالهایی که
در تن مردم بدید آید و
نشان بیماریها باشد که خواهد
بودن هر گاه که اندر چشم و
روی اختلاج بسیار اندر افتد
بیم لقوه بود و اگر اندر عضوی دیگر
بود بیم بود که اندران عضو تشنج

161 افتد و هر گاه که چشم و روی
سرخ می شود و از چشم آب بسیار
آید و روشنایی آفتاب نخواهد
که بیند و از دیدن آن گریزان بود
یا درد سر صعب بیم سرسام بود
سرگشتن پیوسته و کابوس بسیار
مقدمه صرع باشد اندوهگینی
و ناخوش دلی پیوسته بی سببی مقدمه
مالیخولیا باشد دیدن خیال پشه
پیش چشم یا دیدن زود زود مقدمه آب
باشد درد شقیقه صعب و صداع
پیوسته بیم کننده باشد بعلت
انتشار یا آب کسل و کندی حواس
و اختلاج اندامها که پیوسته باشد
مقدمه سکته باشد بسیاری زکام

ونزله بيم كننده باشد بعلت سرو
ذات الريه عرق آمدن بسيار از همه
تن نشان امتلا باشد يا نشان رقيق
شدن اخلاط و بيم كننده بود بتنها
عفنى امتلاى مفرط بيم كننده بود سكته
يا بدان كه خون از گلو بر آمدن گيرد بيقى
ثقل ناخوش بوى نشان تخمه باشد
بول ناخوش بوى بيم كننده بود تنها
عفنى سقوط شهوت و تكسر والم مانند
نشان امتلا و مقدمه بيمارى باشد
سقوط شهوت نا منس گشتن و تولد
بادها اندر شكم مقدمه قولنج باشد
شهوت طعام بيرون از عادت
نشان سوء المزاج سرد باشد اندر معده
يا ماده يا بى ماده سقوط شهوت بى

تولد

تولد بادها اندر معده نشان گرمى
نم معده باشد آزروى ترشيها نشان
تولد صفرا باشد اندر معده از روى
تيرى چون خردل و مانند آن نشان
ماده غليظ باشد اندر معده سرخى چشم
وتيرگى رنگ روى و تنگى نفس و گرفتگى
آواز مقدمه جذام باشد بسيارى
دمل نشان جراحى بزرگ باشد بسيارى
عددها مقدمه دبيله عظيم باشد
بسيارى بهق سپيد لازم مقدمه
برص باشد خفقان پيوسته مردم
تن درست را بيم كننده بود كه مفاجات
ميرد گرانى خليه و تمدد كه اندر جگر
باشد وميل سوى پهلوها و پشت
دارد نشان علتى بود اندر حدبه جگر

سببی ثقل واندر پی او دلیل علت
ومقدمهٔ یرقان باشد آماس پشت
دست وپای وچشم نشان ضعف
جگر ومقدمهٔ استسقا باشد گرانی
وتمدد تهیگاه نشان آفتی باشد اندر
گرده اسهال کی مقعد را بسوزاند
بیم کننده بود سحج امعا آب تاختن
باسوزش بیم کننده بود بآبلک اندر
مثانه ریشی پدید آید خارش مقعد
که سبب کرم خرد باشد مقدمهٔ باسور بود

باب هفتم اندر شناختن وقت
مرگ اندر بیماریها ونوبتها تب

اندر بیماریهای حادهٔ صعب وکشنده
آن روز میبرند که اندر بیماریها
سلیم بحران نیک باشد واندر تبهای

محرقه وداغ بلغمی مانند اندر انتهای
نوبت میبرند ونشان مرگ آن باشد
که عقل شوریده شود وتاسه صعب
خیزد وضعف وغشی پدید
آید بی درد سر وتاریک شدن
چشم تنگ گردد ودل همی خیزد
وبیماری بی قرار گردد وهلاک
شود واندر تبهای بلغمی اول نوبت
میبرند ونشان مرگ آن باشد که
مدت سرما دراز گردد وگرم
نشوند ونبض ضعیف ومتفاوت
باشد وکسل وسبات پدید آید درین
میان هلاک شوند ودر جمله مرگ
اندر آن ساعت باشد از روز واندر آن
وقت که اعراض تب وبیماری صعب

تر باشد اگر ابتدای نوبت باشد یا
اندر تزاید بیماری یا اندر انتها واگر
علامات بد بود اندر چنین اوقات
بدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید
ترسید و همچنین بیماری که اندر ابتدا
تب یا اندر وقت تزاید میرد
بیشتر اندر تبها میرد که بسبب آن
آماسی باشد اندر اندامها اندرونین
واندرین وقت ماده بحرکت آید
و درد بدان موضع نهد و الم
زیادت کند و آسیب آن بدل
باز دهد یا اندر بیماری که ماده
آن سخت بد بود و بسیار باشد
و طبیعت از حرکت آن منهزمت
شود و حال طبیعت آن همچون

حال آتش اندک باشد که در زیر
هیزم بسیار فرو میرد یا همچون
حال کسی که او را گلو بفشارند و
اندر وقت ابتدای تب نیز میرند
هم بسبب آنکه طبیعت از ماده منهزمت
شود و نادر اندر وقت انحطاط
نوبت نیز میرند لیکن بدین وقت
جز بسببی قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهال قوی یا خشم
عظیم در جمله بسببی از اسباب
نفسانی چون غمی عظیم و شادیی
بزرگ و آنچ بدین ماند یا بنوعی از
اسباب دیگر چون طعامی یا شرابی
بسیار یا ناموافق و نحست عرقی
لزج کند پس میرند و حقیقت آنست

که این اختلاط مردود بود راستینی
نبود لیکن قوتها ضعیف شده
باشند و حرارتی غریزی تحلیل
پذیرفته و نبض ضعیف و آهسته
بدان ماند که تب اندرا اختلاط است
و نباشد از هر اکل اندر اختلاط
راستینی قوتها باز آید و حرارت
غریزی برافروزد و نبض قوی
تر شود و بنظام گردد اما در
بیماری آبله هر وقت اختلاط بسیار
میبرند و بیشتر باسهال میبرند و
سبب آن بسیاری ماده و تباه شدن
که همه اخلاط بود که بعضی آبله
بظاهر تن بیرون آید و باقی
باطن باز گردد و اسهال تولد کند





END OF REEL

PLEASE REWIND